

IRANA ESPERANTISTO

IREA
Irana Esperanto-Asocio

Kultura sezon-revuo en Esperanto, la persa, la araba kaj la kurda

N-ro: 58, Dua Serio, Somero 2026

سپرياندیشان

فصلنامه‌ی فرهنگی چندزبانه اسپرانتو، فارسی، کردی و عربی

شماره ۵۸، دوره دوم، تابستان ۱۴۰۵

**Mesaĝo de Iranaj
Esperantistoj al la
Monda Esperanto-
Komunumo**

**15 Aldonaj Paĝoj
Okaze de la Tago de
Esperanto**



Pajam-e Sabzandiŝan
(Mesaĝo de Verd-ideanoj)
ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO
Kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia
Dua serio, N-ro 58, Somero 2026

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaj kondiĉe ke ili en Esperanto ĉu en la persa, la kurda, aŭ la araba.

Ĉia presa aŭ elektronika citado aŭ eldonado de materialoj de IRANA ESPERANTISTO, ĉu originale ĉu tradukite en aliajn lingvojn, estas permesata. Bonvole menciu pri la fonto kaj la originala lingvo (t.e. Esperanto aŭ la persa) kaj se eble, informu nin pri eldonaĵo en kiu aperis io de aŭ pri IRANA ESPERANTISTO aŭ/kaj sendu ciferecan kopion al ni: info@espero.ir.

به نام خداوند جان و خرد



فصل‌نامه‌ی پژوهشی - فرهنگی چندزبانه‌ی اسپرانتو، فارسی، کردی و عربی

دوره دوم، شماره پنجاه‌وهشتم، تابستان ۱۴۰۵
شماره استاندارد بین‌المللی (ISSN):
۱۷۲۸-۶۱۷۴
تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱

نقل مطالب مجله با ذکر منبع و ماخذ جایز است و از استفاده کنندگان درخواست می‌شود یک نسخه الکترونیکی یا تصویر از نشریه‌ای را که در آن مطلبی به نقل از این مجله درج شده است به نشانی اینترنتی مجله ارسال کنند.

مسئولیت مطالب مندرج در این مجله برعهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.

گرافیک و حروفچینی: سبزاندیشان

نشانی‌ها:

پایگاه اینترنتی: www.espero.ir
پست الکترونیک: info@espero.ir

Plejofte uzataj mallongigoj

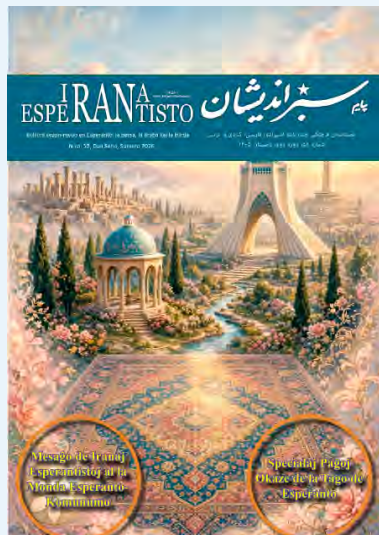
AdE: Akademio de Esperanto
AOK: Azia Oceania Kongreso
ILEI: Internacia Ligo de Esperantistaj Instruistoj
ILEK: Irana Literatura Esperanto Konkurso
IrEA: Irana Esperanto-Asocio
IrEJO: Irana Esperantista Junulara Organizo
IrEK: Irana Esperanto-Kongreso
IrLEI: Irana Ligo de Esperantistaj Instruistoj
KAOEM: Komisiono pri Azia-Oceania Esperanto Movado
MONA: Mez_Orienta kaj Nord-Afrika Esperanto-Kunveno
UEA: Universala Esperanto Asocio
UK: Universala Kongreso
UN: Unuiĝintaj Nacioj
VK: Virtuala Kongreso

Kontribuantoj:

Keyhan Sayadpour * Hamzeh Shafiee * Humphrey
Tonkin * Seán Ó Riain * Nazi Solat * Roland Platteau
kaj Ángel Arquillos López * Suzuki Midori kaj Harada
Cunehiro * Ahmadreza Mamduhi

Reviziantoj:

Simin Emrani * Shler Karimi * Ahmadreza Mamduhi *
Keyhan Sayadpour * Hamzeh Shafiee * Nazi Solat



Kovrila Paĝo:

Mesaĝo de Iranaj Esperantistoj al la mondo: paco kaj amikeco

Lasta Paĝo:

Alvoko por sendi prezentaĵojn

طرح روی جلد:

پیام اسپرانتودانان ایرانی به مناسبت روز جهانی اسپرانتو

طرح پشت جلد:

فراخوان ارسال ارائه



4	Antaŭ ĉio ... Hamzeh Shafiee	«برگزیزان پاییزی» در زبان‌های جهان	قبل از هر چیز ... حمزه شفیعی
5	Pri la 111-a UK		درباره صدویازدهمین کنگره جهانی اسپرانتو
6	“Aŭtuna Foliaro” en lingvoj de la mondo		«برگزیزان پاییزی» به زبان‌های جهان
8	Esperanto kiel nemateria kultura heredaĵo de la homaro (Sean O Riain)	Esperanto-tago 2026	اسپرانتو به عنوان میراث فرهنگی ناملموس بشریت سخنرانی پروفیسور شون ا. ریائین
12	Esperanto kontraŭ lingva diskriminacio (Humphrey Tonkin)		اسپرانتو علیه تبعیض زبانی سخنرانی پروفیسور همفری تونکین
19	Tiuj, kiuj tenas vivanta la revon pri “lingvo por paco” (Katie Thornton)		کسانی که رؤیای «زبانی برای صلح» را زنده نگه داشته‌اند (کیتی تورتون در گاردین و هارپرز)
22	Bildteatro: Aeratako al Maebaŝi		تئاتر تصویری: حمله هوایی به ماٲباشی
27	Prezento de ILEI		معرفی ILEI: نهاد جهانی آموزشی اسپرانتو
28	Migrado kaj prospero: Kiu nutras kiun?		مهاجرت و شکوفایی: تحلیلی بر رابطه توسعه اقتصادی و مهاجرت
31	Unua Kongreso de Virinoj		نخستین کنگره بین‌المللی زنان اسپرانتودان
32	Veraj Virtualaj Vort-Enigmoj		معرفی بازی مجازی کلمات
34	Gazaloj de Hafez Keyhan Sayadpour		غزلیات حافظ کیهان صیادپور
36	Samideana Artefarita Intelektio (SAI)		همنشینی هوش و زبان
37	Poemo de Angel Arquillos Lopez Roland Platteau		شعری کوتاه از آنخل آرکیوس لوپز رولاند پلاتو
38	Yunus Emre, Giganto de la Turka Literaturo Keyhan Sayadpour		یونس امره، شخصیت برجسته ادبیات ترک کیهان صیادپور
40	Ludu, Lernu, Gajnu		بازی کن، یاد بگیر، برنده شو!
42	Artikoloj en la araba okaze de Esperanto-Tago		مقالات ویژه روز جهانی اسپرانتو به زبان عربی
46	Paĝoj en la araba lingvo Keyhan Sayadpour		صفحات به زبان عربی کیهان صیادپور

همایش جهانی اسپرانتوی ۲۰۲۶ در گراتس: تأکید بر داوطلبی برای توسعه پایدار

قطعنامه صد و یازدهمین همایش جهانی اسپرانتو

صد و یازدهمین همایش جهانی اسپرانتو در سال ۲۰۲۶ در گراتس، اتریش، با شعار «داوطلبی در خدمت به توسعه پایدار» و در خلال سال جهانی داوطلبان برای توسعه پایدار (که از سوی سازمان ملل متحد اعلام شده) برگزار شد. خود این همایش که همه‌ساله برگزار می‌شود، نمونه‌ای عینی از همکاری داوطلبانه بین‌المللی است که برگزاری آن به واسطه کار فداکارانه شمار بسیاری داوطلب از کشورهای گوناگون ممکن می‌شود.

جنبش اسپرانتو از آغاز پیدایش خود، بر پایه مشارکت داوطلبانه در عرصه‌های مختلف زیسته است و پیشینه‌ای افتخارآمیز و پایدار از فعالیت‌های بهینه‌سازی در جهان دارد. ارزش‌های آن - از جمله احترام به حقوق بشر، همبستگی بین‌المللی، رهایی‌بخشی انسان‌ها و آموزش فراملی - هماهنگی عمیقی با اهداف توسعه پایدار (SDGs) که سازمان ملل تعیین کرده و همچنین با دستور کار ۲۰۳۰ دارد. در سراسر جهان، اسپرانتودانان و سازمان‌های اسپرانتویی هم‌اکنون از طریق فعالیت‌هایی در زمینه آموزش، فرهنگ، شمولیت اجتماعی، برابری جنسیتی، احترام به طبیعت، حفاظت از محیط زیست، همبستگی بین‌المللی، صلح‌سازی و دیگر حوزه‌ها به این اهداف کمک می‌کنند و اغلب کنش محلی را به چشم‌اندازی جهانی پیوند می‌زنند. این همایش اذعان می‌کند که هنوز راه رسیدن به اهداف توسعه پایدار بسیار دراز است و بسیاری از تصمیم‌گیرندگان این اهداف را نادیده می‌گیرند.

این همایش از روند کنونی به سوی دوقطبی‌سازی مجدد جهان در حوزه‌های نفوذ که دروغ‌پراکنی، ترس‌افکنی و حل نابرابری‌ها از طریق زور و جنگ را به جای گفت‌وگو و احترام به حقوق بین‌الملل ترویج می‌دهند، ابراز تأسف می‌کند.

این همایش از نقش مرکزی سازمان ملل متحد در هماهنگی همکاری‌های بین‌المللی برای توسعه پایدار حمایت می‌کند و از دولت‌های عضو می‌خواهد تا منابع، تخصص و پشتیبانی سیاسی لازم را برای ایفای مؤثر این نقش در اختیار آن قرار دهند.

این همایش به ویژه توجه را به جنبه‌های زبانی اهداف توسعه پایدار، به ویژه در رابطه با عدالت در کاربری زبان برای آموزش باکیفیت، کاهش نابرابری و دسترسی به دادگستری، جلب می‌کند.

در پایان، این همایش از همگی اسپرانتودانان می‌خواهد که الهام‌بخشی این کنگره را در قالب اقدامات و پروژه‌هایی برای اهداف توسعه پایدار عینیت بخشند، و از اسپرانتوبا آگاهی بیشتر و مکررتر، از جمله به گونه‌ای نوآورانه، به عنوان زبان کاری همکاری مدنی بین‌المللی استفاده کنند.



بیش از هزار اسپرانتودان از بیش از ۶۰ کشور جهان، از ۸ تا ۱۵ اوت ۲۰۲۶ (۱۷ تا ۲۴ مرداد ۱۴۰۵) در شهر تاریخی گراتس اتریش گرد هم آمدند تا در صد و یازدهمین همایش جهانی اسپرانتو شرکت کنند. این رویداد سالانه که قدمتی بیش از یک قرن دارد، این بار با شعار «داوطلبی در خدمت به توسعه پایدار» برگزار شد. انتخاب این موضوع کاملاً هماهنگ با «سال جهانی داوطلبان برای توسعه پایدار» بود که از سوی سازمان ملل متحد اعلام شده است.

کنگره جهانی امسال نشان داد که چگونه یک رویداد بین‌المللی بزرگ، صرفاً با اتکا بر کار داوطلبانه و اشتیاق جمعی امکان‌پذیر می‌شود. صدها داوطلب از ملیت‌های گوناگون، مدیریت جلسات، ترجمه، پشتیبانی فنی و برنامه‌های جنبی را بر عهده داشتند و عملاً الگویی عینی از همکاری فراملی بدون مرزهای زبانی و سیاسی را به نمایش گذاشتند. در این هفته، افزون بر برنامه‌های علمی و فرهنگی، نشست‌های تخصصی درباره نقش زبان مشترک در تحقق اهداف توسعه پایدار سازمان ملل متحد و نیز کارگاه‌های آموزشی برای فعالان اجتماعی و زیست‌محیطی برگزار شد.

اما یکی از مهم‌ترین لحظات این همایش، تصویب قطعنامه پایانی آن بود که در آن، جامعه اسپرانتودانان ضمن ابراز نگرانی از روندهای جهانی، بر تعهد دیرینه خود به صلح، عدالت زبانی و همبستگی بین‌المللی تأکید کرد.

«برگریزان پاییزی» به زبان‌های جهان

ترجمه فارسی

انجمن اسپرانتوی ایران با خرسندی یکی از تازه‌ترین و ارزشمندترین پروژه‌های ادبی جهان اسپرانتو را معرفی می‌کند.

در این پروژه بین‌المللی، شعر مشهور «Aŭtuna Foliaro» («برگریزان پاییزی») سروده شاعر برجسته اسپرانتو، یولیو باگی (Julio Baghy)، به ۳۳ زبان ملی ترجمه شده و ۴۳ مترجم از کشورهای مختلف جهان در آن مشارکت داشته‌اند. در ۱۱ زبان نیز دو ترجمه متفاوت ارائه شده است.

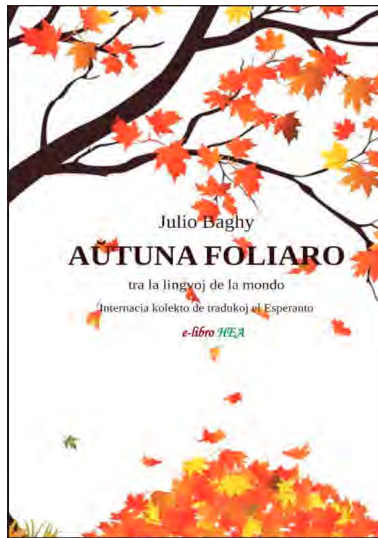
مایه افتخار است که زبان فارسی نیز در این مجموعه حضور دارد. ترجمه فارسی این شعر را دکتر کیهان صیادپور انجام داده‌اند؛ مترجم ارجمندی که پیش‌تر نیز با ترجمه «گلستان سعدی» به زبان اسپرانتو، خدمت بزرگی به معرفی ادبیات فارسی در جهان اسپرانتو کرده‌اند.

انجمن اسپرانتوی ایران ضمن قدردانی صمیمانه از دکتر کیهان صیادپور، ترجمه فارسی این شعر را اثری درخشان و هنرمندانه می‌داند؛ ترجمه‌ای که هم به متن اصلی وفادار است و هم در زبان فارسی، طبیعی، روان و شاعرانه جلوه می‌کند.

سپاس از برگزارکنندگان پروژه

از آقای ایشتوان سابولچ (István Szabolcs)، همه مترجمان، ویراستار مجموعه آقای یوزفو هوروآث (Jozefo Horváth)، و دیگر همکاران این پروژه ارزشمند صمیمانه سپاسگزاریم. چنین ابتکارهایی نشان می‌دهد که ادبیات اسپرانتو می‌تواند پلی زنده میان زبان‌ها و فرهنگ‌های جهان باشد.

علاقه‌مندان می‌توانند نسخه دیجیتال کتاب را از پیوند بالا دریافت و مطالعه کنند.



نتیجه این تلاش جمعی، کتابی ۹۰ صفحه‌ای است که افزون بر ترجمه‌های گوناگون، شامل مقدمه، مقاله‌ای درباره شعر اسپرانتو، تحلیل تطبیقی و توضیحاتی درباره خود این پروژه است. نسخه دیجیتال این کتاب به صورت رایگان در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد:

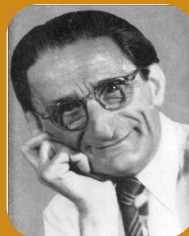
<https://libro.ee/book.php?id=4536>

این پروژه تنها یک مجموعه ترجمه نیست؛ بلکه نمایش زیبایی از توانایی شعر اسپرانتو در عبور از مرزهای زبانی و فرهنگی و ایجاد پیوند میان ملت‌هاست. شعر «برگریزان پاییزی» نشان داده است که چگونه یک اثر ادبی می‌تواند در زبان‌های بسیار گوناگون، همچنان روح و هویت خود را حفظ کند.

در زیر متن اصلی شعر یولیو باگی و ترجمه دکتر کیهان صیادپور از آن را، که از کتاب مذکور برداشته شده‌اند، ملاحظه می‌کنید.

Foliaro, flirte danca,
en koloroj centnuanca,
prujnmordite ventpelate
ŝvebas ĉie: kampe, strate;
jen kuniĝas, jen dissaltas,
tie sinkas, tie haltas
por susuri, sible plendi,
jen funebre por silenti,
poste supren, ek pro blovo,
sed sencele kaj sen povo
ĝis ĝi ĉesas kirle krozi
kaj ariĝas por ripozi,
kuŝi kiel morta garbo
sub soleca seka arbo.

یولیو باگی (۱۸۹۱-۱۹۶۷)، بازیگر و نویسنده مجارستانی و یکی از برجسته‌ترین شاعران و نویسندگان زبان اسپرانتو بود. او اسپرانتو را در سال ۱۹۱۱ آموخت و در دوران اسارت



شش‌ساله‌اش در سبیری در جنگ جهانی اول، شعر می‌سرود و زبان را به هم‌پندانش آموزش می‌داد. پس از بازگشت، نقش مهمی در جنبش اسپرانتو ایفا کرد و مجموعه‌هایی چون Preter la Vivo و Aŭtunaj folioj (برگ‌های پاییزی) را منتشر ساخت.

برگها، سبک و رقصان،
در رنگ‌های بی نقصان،
شبنم زده، با باد رانده،
در دشت و جاده مانده،
گاه جمع شوند، گاه پخش،
گاه می‌پزند، بسان رخس،
گاه خس خس، گاه غرغر،
گاه خاموش، از غم پر،
گاه پرواز با نیروی باد،
گاه حرکت رفته از یاد،
از سماع خود، شده خسته،
گرد آیند، بر خاک نشسته،
افتاده بر زمین، چون مرده،
زیر درخت، خشک و پژمرده

Esperanto-tago 2026

Tago de Esperanto • 26 julio 2026 • UEA



Speciala rubriko: Esperanto-tago

Esperanto kiel nemateria kultura heredaĵo de la homaro

Laŭ la prelego de prof. Seán Ó Riain

Esperanto kontraŭ lingva diskriminacio

Prelego de Humphrey Tonkin

Tiuj, kiuj tenas vivanta la revon pri «lingvo por paco»

Raporto de Katie Thornton en Harpers kaj The Guardian

بخش ویژه به مناسبت روز اسپرانتو

اسپرانتو به عنوان میراث فرهنگی ناملموس بشریت

بر اساس سخنرانی پروفیسور شون اُ ریائین

اسپرانتو علیه تبعیض زبانی

متن سخنرانی همفری تونکین

کسانی که رؤیای «زبانی برای صلح» را زنده نگه داشته‌اند

گزارش کیتی تورنتون در هارپرز و گاردین — خلاصه‌ای از یک مقاله مفصل

Tago de Esperanto 2026:

Prelego prezentita dum la Tago de Esperanto
la 26-an de julio 2026 - en konferenco tiuomaĝe
organizita de UEA.

Esperanto kiel nemateria kultura heredaĵo de la homaro

Surbaze de Prelego de Seán Ó Riain



Estimataj kolegoj kaj amikoj de Esperanto,
Ni troviĝas hodiaŭ en tre signifa momento por nia
movado. Ni ne nur parolas pri lingvo; ni parolas
pri la rekono de lingvo kiel esenca parto de la
homa kultura heredaĵo. La celo de mia prelego
estas klarigi la neceson oficialigi Esperanton kiel
“nematerian kulturen heredaĵon” ĉe la plej altaj
niveleoj de la naciaj kaj internaciaj registaroj.

Dum multaj jaroj, la diskuto pri Esperanto
koncentriĝis nur pri la praktika uzo de la lingvo aŭ
pri ĝiaj pedagogiaj valoroj. Sed ni devas transcendi
tiun vidpunkton. Se ni volas certigi la estontecon de
Esperanto, ni devas agi en la kampo de la kultura
politiko kaj la juraj kadroj. La rekono de lingvo
kiel kultura heredaĵo ne estas nur simbolo; ĝi estas
jura kaj politika rimedo por protekti, subteni kaj
legitimi la lingvan ekziston de komunumoj.

Ni jam vidis tre promesplenajn ekzemplojn de tio,
kiel nacia rekono povas transformi la statuson de
Esperanto. Ni povas rigardi al la sukcesoj de Aŭstrio,
Pollando kaj Kroatio. En tiuj landoj, la rekono de
Esperanto ne estis nur simpla akcepto de lingvo,
sed la rekono de la tuta kultura ekosistemo, kiu
ĉirkaŭas la Esperantistojn. Ĉi tiu nacia legitimeco
donas al la esperantistoj la rajton senti sin ne nur
kiel parolantojn de lingvo, sed kiel partoprenantojn
en la kultura vivo de siaj respektivaj nacioj.

Tial, la unua paŝo de nia strategio devas esti la
pliigo de la nombro da nacioj, kiuj oficiale aldonas
Esperanton en siajn listojn de kultura heredaĵo. Ĉiu
nacia rekono estas bato en la batalo por la internacia
rekono. Kiam nacia registaro agnoskas Esperanton,
ĝi ne nur donas al la lingvo formalan statuson, sed
ankaŭ malfermas pordojn al financado, edukado
kaj pli bona infrastrukturo por la lingvo.

Mi volas koncentriĝi pri la koncepto de “nemateria
kultura heredaĵo”. Kion ĝi fakte signifas en la
kunteksto de UNESKO kaj de la internacia juro?
Nemateria kultura heredaĵo inkluzivas tradiciojn,
vivajn esprimojn, scion kaj praktikojn, kiujn

komunumoj agnoskas kiel parton de sia kultura
identeco. Esperanto, kun sia unika historio, sia
unika strukturo kaj sia tutmonda reto de parolantoj,
perfekte respondas al ĉi tiu difino.

Ni devas kompreni, ke la tuta celo de nia klopodo
ne estas nur la lingva uzo, sed la protektiĝo de la
ekosistemo, kiu ebligas tiun uzon. Se ni rigardas
la historion de multaj minoritataj lingvoj, ni vidas,
ke sen la rekono de la kultura valoro, la lingvo ofte
fariĝas nur teknika ilo, kiu perdas sian animon
kaj sian kapablon formi komunumon. Esperanto
ne estas nur teknika ilo por komunikado; ĝi estas
vivanta organismo, kiu kreskas per la interŝanĝo de
ideoj, esprimivo kaj la krea forto de siaj parolantoj.
Tial, kiam ni parolas pri la neceseco de oficialigo,
ni devas argumenti ne nur per la praktika efikeco
de la lingvo, sed per ĝia esenca rolo en la tutmonda
diverseco. UNESKO emfazas la gravecon de la
lingva diverseco kiel parto de la homa kultura
heredaĵo. Ni devas uzi tiujn samajn argumentojn
por montri, ke Esperanto ne estas nacia lingvo aŭ
simpla eksperimento, sed estas valora konstituanto
de la tutmonda kultura mozaiko.

Tamen, ni alfrontas grandajn defiojn. Unu el la plej
gravaj obstakloj estas la malutilaj antaŭjuĝoj, kiuj
ankoraŭ influas la publikan opinion kaj la decidojn
de la registaroj. Multaj homoj ankoraŭ kredas, ke
Esperanto estas «artefarita lingvo sen kulturo», ke
ĝi celas anstataŭi aliajn lingvojn, aŭ eĉ ke ĝi estas
neutila en la realo de la naciaj ekonomioj. Tiuj
malbonaj opinioj ne estas nur malĝustaj; ili estas
malutilaj por la progresado de la homaro.

Ni devas kontraŭstari tiujn antaŭjuĝojn per
konkretaj pruvoj. Ni devas montri la forton de la
internacia reto de esperantistoj, la kvaliton de la
literaturo produktita en la lingvo, kaj la kapablon
de la lingvo faciligi interkulturen dialogon en
manieroj, kiujn neniu alia lingvo povas fari. La celo
ne estas anstataŭigi naciajn lingvojn, sed proponi
plian dimension al la interhoma komunikado —

dimension, kiu estas bazita sur neŭtraleco kaj egaleco.

Kiam ni parolas pri la “nemateria kultura heredaĵo”, ni parolas pri la voĉoj de la homaro. Ni parolas pri la kapablo esprimi la plej profundajn homajn sentojn kaj la plej kompleksajn sciencajn konceptojn en lingvo, kiu apartenas al ĉiuj kaj al neniu samtempe. Tio estas la unika potenco de Esperanto, kiun ni devas protekti per niaj tutmondaj klopodoj.

Tial, nia strategio devas esti multaspekta kaj multflanka. Ni ne povas kontentigi nur per la klopodoj de unuaj individuoj aŭ malgrandaj grupoj; ni bezonas strukturitan kaj longdaŭran laboron. Unu el la plej decidaj elementoj de ĉi tiu laboro estas la kreado de profesiaj kaj juraj argumentoj, kiujn ni povas prezenti al la decidantoj en la registaroj. Ni devas paroli la lingvon de la oficialuloj — la lingvon de la juro, de la kultura politiko kaj de la internaciaj traktatoj.

Niaj celoj devas esti dividitaj en plurajn fazojn. En la unua fazo, ni devas plifortigi nian propran dokumentadon. Ni bezonas klarajn, sciencajn kaj kulturajn raportojn pri la statuso de Esperanto en diversaj partoj de la mondo. Ĉi tiuj dokumentoj servas kiel la bazo por niaj petoj al la registaroj. Sen solidaj datumoj, niaj argumentoj restos nur kiel deziroj; kun datumoj, ili fariĝas naciaj kaj internaciaj postuloj.

En la dua fazo, ni devas konstrui aliĝojn kaj kunlaboron kun aliaj organizoj, kiuj protektas la lingvan diversecon kaj la kulture heredaĵon. Ni devas trovi komunan teron kun UNESKO kaj kun aliaj tutmondaj institucioj, kiuj jam laboras por la konservado de la nemateria kultura heredaĵo. Se ni povas montri, ke la protektiĝo de Esperanto estas parto de la pli larĝa kampo de la protektiĝo de la homa diverseco, ni trovos multajn potencajn aliancojn.

La tria fazo estas la plej defia, sed ankaŭ la plej grava: la rekono mem. Ni devas labori por ke Esperanto estu inkluzivita en naciaj programoj de edukado, en la bibliotekoj de la ŝtatoj, kaj en la oficialaj listoj de la kultura heredaĵo. Ĉi tio ne okazos subite, sed ĉiu malgranda venko kaj ĉiu oficiala dokumento, kiu mencias Esperanton, estas grava paŝo al nia fina celo.

Ni devas memori, ke ni ne estas nur lingvofarmistoj; ni estas gardistoj de la homa kultura riĉaĵo. La esperantista movado ne estas nur reto de homoj,

kiuj parolas la lingvon; ĝi estas komunumo de homoj, kiuj kredis en la ebleco de egaleco kaj interkomprenebleco. Se ni sukcesos oficialigi Esperanton kiel nematerian kulture heredaĵon en pli kaj pli da landoj, ni ne nur savos la lingvon, sed ni ankaŭ plibonigos la valoron de la tuta homa kulturo.

Kiam ni rigardas la estontecon, ni devas esti realismaj sed samtempe senhaltaj pri nia vizio. La mondo ŝanĝiĝas rapide; teknologio kaj globaligo kreas novajn defiojn, sed ankaŭ novajn eblecojn. La cifereca epoko donas al ni la ilojn por distribui la lingvon pli rapide ol iam ajn antaŭe. Tamen, la teknologio mem ne sufiĉas. La teknologio estas nur la vehiklo; la enhavo, la spirito kaj la rezoluta celo de la movado estas la motoro.

Ni ne povas atendi, ke la mondo aŭtomate rimarku la valoron de Esperanto. Ni devas fari ĝin rimarkebla. Ni devas fari ĝin neevitebla en la diskurso pri la homa estonteco. Se ni volas, ke la estontaj generacioj havu la eblecon komuniki en lingvo, kiu favoras nenium nacion super aliaj, ni devas krei la fundamenton por tio hodiaŭ. Ni devas konstrui la juran, la kulturajn kaj la sociajn strukturojn, kiuj ebligas al la lingvo plivivi dum jarcentoj.

Mi volas fini mian prelegon per alvoko al ago. Ne plaĉas al mi paroli nur pri teorioj kaj strategioj; mi volas paroli pri niaj respondecoj. Ĉiu el vi, ĉu vi estas instruisto, ĉu vi estas verkisto, ĉu vi estas simpla parolanto, havas partoprenan rolon en ĉi tiu batalo. Via laboro, via literaturo, via uzo de la lingvo kaj via advokado por sia legitimeco estas la bazo de nia sukceso.

Ni ne estas nur observantoj de la historiaj procezoj; ni estas la arkitektoj de la venonta lingva mondo. Ni havas la oportunon krei ion tute novan: ne nur lingvon, sed sistemon de interhoma respekto kaj kultura kunekzistado. Tio estas la vera promeso de Esperanto, kaj tio estas la heredaĵo, kiun ni devas lasi al la venontaj generacioj.

Ni laboru kune, ni parolu kune, kaj ni certigu, ke la voĉo de Esperanto resonu en la ĉambroj de la mondaj registaroj kaj en la koroj de la homaro. La tempo por agi estas nun. La tempo por oficialigi Esperanton kiel nematerian kulture heredaĵon estas nun.

Dankon. Vi, kaj via sukceso en ĉi tiu agado, grave kontribuos al la kreo de pli justa mondo.



می‌کردم، به وضوح شاهد بودم که چگونه این پیش‌داوری‌ها بر فضای گفتگوها سایه افکنده بودند. در آن دوران، در حالی که زبان‌های رسمی اتحادیه اروپا به تدریج تثبیت می‌شدند، اسپرانتو اغلب با نگاهی تقلیل‌گرایانه مواجه می‌شد. حتی در محیط‌های حرفه‌ای و دیپلماتیک، واکنش‌ها به اسپرانتوی گفتاری گاهی با تعجب یا حتی تردید همراه بود. این تجربیات به من آموخت که مانع اصلی پیشرفت اسپرانتو، نه نبود منابع، بلکه نوع نگاه نهادی به ماهیت این زبان است.

فرهنگ یا فقدان فرهنگ؟ پاسخ به یک سوءتفاهم بزرگ

یکی از بزرگ‌ترین موانع در مسیر پیشرفت اسپرانتو، وجود دو پیش‌داوری بسیار عمیق و ریشه‌دار است. نخستین مورد، این ادعای نادرست است که «اسپرانتو فاقد فرهنگ است». مخالفان معتقدند چون اسپرانتو یک زبان ملی با خاستگاه جغرافیایی خاص نیست، پس فرهنگ نیز ندارد. اما این یک نگاه بسیار محدود به مفهوم فرهنگ است. فرهنگ تنها به معنای موسیقی، ادبیات سنتی یا آداب و رسوم یک سرزمین خاص نیست؛ بلکه فرهنگ شامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها، روش‌های ارتباطی، سنت‌های مشترک و حتی شیوه‌های تفکر است که توسط جامعه‌ای از گویشوران به اشتراک گذاشته می‌شود. اسپرانتو، با داشتن ادبیات غنی، موسیقی متنوع و سنت‌های فرهنگی منحصر به فرد خود، یک جامعه‌ی

شناخت و به رسمیت شناختن رسمی اسپرانتو توسط دولت‌های مستقل، گامی بنیادین و استراتژیک در مسیر آینده این جنبش است. این اقدام فراتر از یک تأیید ساده زبانی است؛ این فرآیند، پیش‌داوری‌های نادرست مبنی بر فقدان فرهنگ در اسپرانتو را به چالش می‌کشد و بستری حقوقی و اجتماعی برای حفظ این زبان فراهم می‌آورد. شناسایی توسط نهادهای ملی اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا مسئولیت آموزش و ترویج زبان‌ها بر عهده دولت‌هاست و این شناسایی‌ها می‌توانند مسیر را برای نهادهای بین‌المللی هموار کنند.

در این راستا، باید از موفقیت چشمگیر اتریش سخن گفت. در تاریخ ۱۶ آوریل، کمیسیون اتریش در یونسکو، اسپرانتو را رسماً به عنوان بخشی از «میراث فرهنگی ناملموس اتریش» به رسمیت شناخت. این دستاورد، که با استراتژی‌های سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) همسو است، نقطه عطفی در تاریخ این جنبش محسوب می‌شود. اتریش پس از لهستان (۲۰۱۴) و کرواسی (۲۰۱۹)، سومین کشوری است که این گام حیاتی را برمی‌دارد. اهمیت این اتفاق در این است که ما در کشوری شاهد این تحول هستیم که پیش‌تر نیز سابقه شناسایی رسمی اسپرانتو را داشته است؛ امری که الگو و محرکی برای سایر کشورهای همسایه و در سطح اتحادیه اروپا خواهد بود. یکی از اصلی‌ترین چالش‌هایی که با آن روبرو هستیم، پیش‌داوری‌های ساختاری علیه اسپرانتو است. زمانی که من به مدت هشت سال در کمیسیون اروپا در بروکسل فعالیت

زنده است که فرهنگ خود را بر پایه «ارتباطات جهانی» و «تفاهم بین فرهنگی» بنا کرده است. اسپرانتو فرهنگ را خلق نمی‌کند، بلکه بستری برای تلاقی و شکوفایی فرهنگ‌های مختلف جهان است.

دومین پیش‌داوری، این ترس ناسیونالیستی است که می‌گوید: «اسپرانتو تهدیدی برای زبان‌های ملی است و قصد دارد جایگزین آن‌ها شود». این نگاه، ماهیت اسپرانتو را کاملاً اشتباه درک می‌کند. اسپرانتو هرگز به دنبال جایگزینی زبان‌های ملی نیست؛ بلکه به دنبال ایجاد یک «زبان میانجی» (Lingua Franca) است که به افراد اجازه می‌دهد بدون از دست دادن هویت ملی خود، با جهان ارتباط برقرار کنند. اسپرانتو برای تقویت زبان‌های ملی است، نه تضعیف آن‌ها؛ چرا که وقتی ارتباطات بین فرهنگی تسهیل شود، امکان شناخت بهتر و عمیق‌تر فرهنگ‌های مختلف فراهم می‌گردد.

تجربه‌ای از دل بروکسل: نگاهی به واقعیت‌های دیپلماتیک

تجربیات من در سال‌های فعالیت در بروکسل، به عنوان مرکز قدرت اتحادیه اروپا، دیدگاه من را نسبت به این چالش‌ها کاملاً تثبیت کرد. در آن محیط‌های دیپلماتیک، زبان‌ها تنها ابزار انتقال پیام نیستند، بلکه ابزار قدرت و هویت هستند. من شاهد بودم که چگونه زبان‌های رسمی اتحادیه اروپا، با تمام پیچیدگی‌ها، به ابزارهای حکمرانی تبدیل شده‌اند. در آن فضا، اسپرانتو اغلب به عنوان یک «پدیده کنجکاوانه» یا حتی «یک زبان برای سرگرمی» نگریسته می‌شد، نه به عنوان یک ابزار ارتباطی جدی و استراتژیک.

این نگاه تقلیل‌گرایانه، ریشه در این واقعیت دارد که سیستم‌های اداری و سیاسی جهان بر پایه «ملیت» بنا شده‌اند. بنابراین، هر چیزی که «فراملی» (Supernacia/Supranational) باشد، از نظر ساختاری با این سیستم در تضاد به نظر می‌رسد. اما حقیقت این است که در دنیای امروز، ما به ابزارهایی فراتر از مرزهای ملی نیاز داریم تا بتوانیم چالش‌های مشترک بشریت را حل کنیم. اسپرانتو دقیقاً در همین گستره قرار دارد؛ جایی که هویت ملی با مسئولیت جهانی همزیستی می‌کند.

از پذیرش ساده تا تحول ساختاری: استراتژی ۱۴ کشور ما باید از مرحله‌ی «درخواست برای پذیرش» فراتر برویم و به مرحله‌ی «ایجاد تحول ساختاری» وارد شویم. هدف ما در اتحادیه اروپا، تنها کسب تأییدیه از چند دولت نیست؛ بلکه هدف ما تدوین یک الگوی جدید در کمیسیون اروپا است.

استراتژی ما بسیار روشن و هدفمند است: ما قصد داریم با تمرکز بر کشورهای عضو اتحادیه اروپا، به گونه‌ای عمل کنیم که حداقل ۱۴ کشور از ۲۷ کشور عضو، اسپرانتو را به رسمیت بشناسند و آن را به عنوان بخشی از میراث فرهنگی ناملموس خود در دستور کار قرار دهند.

چرا این عدد و این تمرکز اهمیت دارد؟ زیرا وقتی بخش قابل توجهی از اتحادیه اروپا، اسپرانتو را به عنوان یک میراث فرهنگی ناملموس و ابزاری برای تفاهم بین فرهنگی می‌پذیرد، کمیسیون اروپا ناچار خواهد بود نگاه خود را تغییر دهد. این یک تغییر از «دیدگاه زبانی» (که در آن اسپرانتو را تنها یک زبان جدید می‌بینند) به یک «دیدگاه فرهنگی و حقوقی» (که در آن اسپرانتو را میراثی برای حفاظت می‌بینند) خواهد بود. این تغییر نگرش، مسیر را برای تخصیص بودجه، آموزش رسمی و حضور در نهادهای بین‌المللی هموار می‌کند.

نقش نهادهای بین‌المللی و مسئولیت مشترک

در این مسیر، نهادهایی مانند یونسکو نقش حیاتی ایفا می‌کنند. شناسایی اسپرانتو توسط یونسکو، نه تنها اعتبار جهانی این زبان را تضمین می‌کند، بلکه آن را به یک مسئولیت جهانی تبدیل می‌کند. ما نباید فراموش کنیم که اسپرانتو، برخلاف زبان‌های ملی که متعلق به یک ملت خاص هستند، متعلق به کل بشریت است. بنابراین، حفاظت از آن، وظیفه‌ای است که فراتر از مرزهای جغرافیایی قرار دارد.

فراخوان برای اقدام: آینده در دستان ماست

در پایان، باید بگویم که ما در یک لحظه‌ی تاریخی ایستاده‌ایم. موفقیت‌های اتریش، لهستان و کرواسی ثابت کرد که این مسیر ممکن و عملی است، اما این راه تنها با حرکت هماهنگ و استراتژیک هموار می‌شود. ما دیگر نمی‌توانیم صرفاً به بحث‌های تئوریک و بحث درباره «زیبایی این زبان» بسنده کنیم؛ ما باید وارد عرصه‌ی سیاست فرهنگی و حقوقی شویم. ما باید با قدرت، با دانش و با اتحاد، برای به رسمیت شناخته شدن حق داشتن یک زبان مشترک جهانی مبارزه کنیم. اسپرانتو نه یک روپا، بلکه یک ضرورت برای صلح و تفاهم در دنیای آینده است. بیایید این میراث فرهنگی را نه فقط به عنوان یک ایده، بلکه به عنوان یک واقعیت ملموس و حقوقی در جهان تثبیت کنیم.

Prelego prezentita dum la Tago de Esperanto – la 26-an de julio 2026 - en konferenco tiuomaĝe organizita de UEA.



ESPERANTO KONTRAŬ LINGVA DISKRIMINACIO

Humphrey Tonkin

En la 1970aj jaroj, mi membris en reakredita komitato kiu vizitis la Usonan Militistan Akademion en West Point, la universitatnivelan institucion kiu pretigas oficirojn por la usona armeo. La tasko de la komitato estis formale aprobi la studprogramon kaj la studentan vivon de la institucio dum la venonta kvinjara periodo – kiel okazas en ĉiuj usonaj universitatoj.

Ĝis unu jaro antaŭ la vizito, la studentaro de West Point estis ekskluzive vira, sed dekreto integri virinojn en la armean oficiraron malfermis la institucion al virinoj. La stabanoj diligente kaj sincere laboris por bonvenigi kaj integri ilin.

La akomodiĝo ne estis prosperanta – ne pro manko de deziro sed pro manko de preteco kaj klareco. La stabanoj de West Point ne kutimis al tio, ke studentoj eklarmu kiam ili kritikiĝas, nek tiu stabo plene eltrovis kiel starigi apartajn tualetejojn por viroj kaj virinoj (kvankam ili rekonis, ke tiu estis inter la pli facile solveblaj problemoj). Ili diligentis por inventi ĉion – ekde gvidiloj por viroj kaj virinoj en pafbatalado ĝis reguloj pri amaferoj. La spektaklo de harditaj armeaj oficiroj konfuzitaj de ordinaraĵoj geviraj rilatoj generis certan amuziĝon inter niaj teamanoj (ĉiuj el ni venis de inkluzivaj universitatoj) – sed la imperativoj estis realaj kaj la bezonoj de adaptiĝo esencaj.

Kvankam la celo estis integriĝo, la realo estis, ke viroj kaj virinoj ne estas samaj. Iuj alĝustigoj necesis – sed cele al egaleco. Temis pri simpla

konstato koncerne nediskriminacion: foje necesas distingi por ne distingi. Viroj kaj virinoj estas malsamaj: trakti tiun malsamecon necesis por povi trakti ilin egale.

Eta ekzemplo: la demando pri konstruo de terenoj por korpa trejnado. Ekzistis normoj por tiaj kursoj – longeco de saltoj, kapablo manovri en striktaj lokoj, forteco de la korposupero – kiuj ne estis perfekte adaptitaj eĉ por viroj, kiuj, kompreneble, variis laŭ korpoformo; kaj tiuj normoj certe ne taŭgis por virinoj. La virinoj kvazaŭ neeviteble malsukcesadis en tiuj terenoj ĉar la testoj estis kreitaj por viraj korpoj, ne virinaj: virinoj konveksas kie viroj konkavas (kaj inverse), kaj viroj averaĝe pli altas ol virinoj.

Iuj stabanoj rezistis la ŝanĝojn: ili konsideris ĉiujn ŝanĝojn kiel malfortigon de la postuloj. Oni bezonis konsiderindan tempon por interkonsenti, ke viroj kaj virinoj estas malsame kapablaj – kaj do, ke integrita oficira korpuso postulas integritan aŭ rekonceptitan trejnadon. Paradoxse, diskriminacii inter viroj kaj virinoj fariĝis ilo de nediskriminacio – vojo por integri diversajn fortojn kaj difini diversajn mankojn. Ni estis impresitaj, eĉ se ni ridetis, pro la sinceraj klopodoj de la oficiroj de West Point fari la necesajn ŝanĝojn.

Foje necesas diskriminacii por eviti diskriminacion. La teamo kiu kreis la Universalan Deklaracion de Homaj Rajtoj de 1948, unu el la fundamentaj dokumentoj de la nove kreita

organizo de Unuiĝintaj Nacioj, konsciis pri tiaj ambiguecoj, sed celis krei fundamenton sur kiun eblus krei pli detalajn kaj specifajn principojn. Tial, la dua paragrafo de la dokumento tekstas jene:

Ĉiuj rajtoj kaj liberecoj difinitaj en tiu ĉi Deklaracio validas same por ĉiuj homoj, sen kia ajn diferencigo, ĉu laŭ raso, haŭtkoloro, sekso, lingvo, religio, politika aŭ alia opinio, nacia aŭ socia deveno, posedaĵoj, naskiĝo aŭ alia stato.

Tio ne signifas ke oni ne povas konsideri rason kiam oni forigas historiajn neegalecojn en traktado de homoj el diversaj rasoj, nek ke oni ne rajtas fari apartajn akomodigojn por diferencoj de religio – aŭ ke oni ne faru specialajn elpaŝojn por la diversaj bezonoj de diversaj populacioj – nur ke la fina rezulto estu sendiskriminacia en tio, ke ĉiu estu traktata tiel egale kaj tiel juste kiel eble.

Sekve, nediskriminaciado povas inkluzivi akomodigon de diferencoj, se la celo estas krei egalecon.

Sed iuj homaj karakterizoj estas pli facile fronteblaj ol aliaj, kaj iuj karakterizoj ne ŝanĝiĝas dum aliaj varias. Sekve, ne ĉiuj formoj de diskriminacio elskizitaj en la Deklaracio estas sammaniere alfronteblaj. Ni spertis en lastaj jaroj (ekzemple en la usona armeo) kiel la demando de sekso (aŭ kiel ni nun preferas nomi ĝin, genro) trairis redifinon. Ĝi aperis, ekzemple, ankaŭ en atletiko. La limoj inter viroj kaj virinoj fariĝis pli fluidaj (ofte nome de egaleco) kaj difine kaj kondute.

Same, demandoj pri, ekzemple, nacia aŭ socia origino konstante kaŭzas malkonsenton eĉ se la celo estas eviti diskriminacion. Principe, ju pli neŝanĝeblaj la diferencoj (raso, ekzemple, aŭ nacia origino, ne ŝanĝeblas, kvankam kategorioj estas redifineblaj), des pli decida la rekono de la bezono de nediskriminacio: se mi estas kvazaŭ enŝlosita en difinitan rasan identecon, mi ne povas ŝanĝi min mem por eviti maljustan diskriminacion kiam ĝi okazas.

Sed, ofte, nacia kaj socia origino estas difinita ne de raso sed de lingvo. Kvankam iuj kategorioj menciitaj en la dua paragrafo de la Universala Deklaracio relative facile rekoneblas kaj difineblas, aliaj estas malpli klaraj. Laŭ pli-malpli kiu ajn mezuro, la demando de lingvoj estas plej malfacile traktebla ĉar ĝi tuŝas la homan komunikadon mem: lingvoj povas esti akirataj

kaj povas malfortiĝi pro neuzo. Krome, kvankam viroj kaj virinoj eble agas malsame kaj eble necesas preni en konsideron tiujn diferencojn por trakti ilin nediskriminacie (kiel eltrovis la oficioj de West Point), oni ja povas manovri por trovi egalecan vojon.

Sed la lingva demando alias ĉar ĝi rilatas al la komunikado mem. Se mi parolas unu lingvon kaj vi alian, kaj se la celo estas komunikiĝi, unu el ni devas lerni la lingvon de la alia partio (aŭ trian lingvon fremdan al ambaŭ). Kutime la socie pli malforta devas cedi al la pli forta. Kaj ne nur tio: la pli malforta, se ni volas atingi egalecon, devas lerni manipuli tiun lingvon je la nivelo de denaska parolanto. Kompromiso simple ne eblas.

Kaj eblas paroli nur unu lingvon en difinita momento: en la homa interago ne eblas neatenti lingvojn – nek malatenti la fakton, ke lingvo estas, laŭ sia naturo mem, persvadilo, kaj diferencomarkilo. Ne eblas, per kelkaj kondutaj adaptoj, neŭtraligi ĝin. Multaj homoj (kvankam ne ĉiuj) naskiĝas en specifa lingva medio, en kiu unusola lingvo dominas, heredite de parencoj kaj proksimaj kunuloj. Tiu lingvo helpas ilin difini sian rilaton al sia medio kaj kun aliuloj. Sekve, posedo de tiu lingvo donas avantaĝojn aŭ malavantaĝojn en difinita situacio. Kompromisoj praktike ne eblas: oni ne povas paroli du lingvojn samtempe.

Multaj landoj estas dulingvaj aŭ plurlingvaj, sed tie kie la lingvoj konkurencas, trovi taŭgajn politikajn kaj personajn kompromisojn estas malfacile.

Kompreneble, ĉiam eblas alpreni alian lingvon – se ni havas la kapablon kaj ni pretas investi tempon kaj eble monon. Sed nia lingvo estas proksime ligita al nia identeco kiel individuoj – kaj krome, plejparte mankas al ni la kapablo surmeti kaj demeti lingvojn kvazaŭ ili estus vestaĵoj.

En difinita momento ni kapablas paroli nur unu lingvon. Unu el ni decidas kiun lingvon uzi. Kutime temas pri la lingvo de la pli forta.

Oni ja povas argumenti, ke ĉiuj lingvoj estas egalaj lingvistike kaj socie, sed ne ĉiuj lingvoj egalas ekonomie kaj politike. Uzi unu lingvon kaj ne alian en cirkonstancoj kie tiu lingvo estas apartaĵo de kelkaj partoprenantoj kaj ne aliaj – tio estas laŭdifine diskriminacio: ĝi kreas neegalecon de komunikado. Komunikati en unu lingvo en

definita momento signifas ne komuniki en aliaj.

Oni ja povas instigi minoritatojn lerni la majoritatan lingvon – kaj samtempe kultivi la minoritatajn lingvojn kaj stimuli ilian uziĝon. Tiuj klopodoj eble faciligos al minoritataj parolantoj plene partopreni la politikan kaj intelektan vivon – kaj samtempe ĝui la proprajn kulturojn kaj teni ilin ekonomie vivipovaj. Sed tia solvo baziĝas ne sur rajtoj sed sur kapabloj: ĝi necesigas lerni alian lingvon kaj tion fari ĝis tre alta nivelo. La plimulto de la homoj ne kapablas fari tion.

En Unuiĝintaj Nacioj kaj UNESKO, kaj ankaŭ en la aliaj sektoroj de la familio de UN, oni konstante penas identigi kaj subpremi atencojn kontraŭ homaj rajtoj, kie ajn ili okazu. La historio de UN plenas je ekzemploj de decida agado kontraŭ nejusta diskriminacio, ofte kun rekta aludo al la Universala Deklaracio, kaj ofte en okazoj rilataj al minoritataj politikaj kaj kulturaj rajtoj.

Sed sur unu tereno – nome tiu de la lingvo – la praktikoj de Unuiĝintaj Nacioj mem restas akre diskriminaciaj: UN ne praktikas tion kion ĝi predikas. El la miloj da lingvoj en la mondo, Unuiĝintaj Nacioj faras siajn negocojn en ses: angla, araba, ĉina, franca, hispana kaj rusa – aŭ, pli precize, ĝi negocas en du lingvoj (angla kaj franca) kaj liveras lingvajn servojn en la aliaj kvar – aŭ, eĉ pli precize, ĝi toleras la dominadon de la angla en granda parto de sia laboro, rekonas la francan kiel unu el du sekretariataj lingvoj, kaj ŝajnigas, ke denaskaj aŭ preskaŭ denaskaj parolantoj de la angla lingvo estas egalaj partneroj kun ĉiuj aliaj laborantoj.

Sub multaj cirkonstancoj la angla ja funkcias kiel lingua franca, ekzemple kiam du nendenaskaj parolantoj uzas ĝin. Hodiaŭ la angla estas vaste uzata en internaciaj aferoj (fakte, ĉiam pli ofte) kaj ĝi estas firme establita en plej multaj naciaj edukaj sistemoj. Ĝia utiligo avantaĝas du larĝajn kategoriojn de homoj: denaskajn parolantojn de la angla kaj tiujn kiuj havis la tempon, okazon, kapablon kaj monon por bone lerni ĝin. La sekretariato de UN konsistas el du kategorioj: denaskaj parolantoj de la angla plus tiuj kiuj gajnis escepte bonajn poentojn en siaj gimnaziaj klasoj pri la angla lingvo. Ĉi-lastaj fieras pri siaj atingoj kaj plejparte ne plendus se ili konservus tiun avantaĝon.

UN plenplenas je homoj kiuj gajnis escepte bonajn

poentojn en la angla. Mi ne estas konvinkita, ke la angla lingvo estas eliksiro kiu aŭtomate dotas tiujn homojn per sagaco.

Laŭ mia propra sperto ĉe la periferio de Unuiĝintaj Nacioj, mi akute konscias pri la enorma investo en la angla lingvo (kaj, certagrade, la franca) kiun faris la stabanoj – kaj ankaŭ la neprobablo, ke tiu situacio radikale ŝanĝiĝos en la baldaŭa estonteco. Sed jam estas la tempo, ke UN rekonu siajn proprajn diskriminaciajn lingvajn praktikojn. Ĉu UN kapablas aŭskulti la voĉojn de la mondo? Ĉu ĝi kapablas krei la interkonsenton bezonatan por plenumi la Celojn por Daŭripova Evoluigo? Se ni ĉiuj parolas samtempe, en niaj respektivaj lingvoj, kiu aŭskultos? Jes, la angla kaj aliaj grandaj lingvoj malŝlosas la debatoĉambron kaj la decidoĉambron al multaj homoj – sed la aliaj homoj, kiuj estas same bezonataj por gardi tiun mondon, estas ekskluzivitaj.

Kiel parolanto de Esperanto, mi faris la penon lerni duan lingvon specife por komunikadi translingve. Ĝi ne estas perfekta, kaj ĝi ne estas komplete nediskriminacia, sed ĝi preferindas al kriad al aliaj homoj en mia denaska lingvo postulante, ke ili lernu mian lingvon prefere al tio, ke mi lernu ilian.

Kaj tio (la uzo de Esperanto) sekvas la spiriton de la Universala Deklaracio de Homaj Rajtoj, “sen kia ajn diferencigo,” kiel oni diras en Esperanto. Ĉu praktika solvo de neekvilibra kaj diskriminacia problemo? Nu, ni ne povas atendi, ke UN simple ŝanĝu sian lingvan konduton morgaŭ – sed ni ja rajtas atendi, ke ĝi konstatu, ke (1) la nuna situacio estas radike neegaleca kaj ke (2) ekzistas alternativoj.

Tiuj alternativoj inkluzivas pli sisteman uzon de la Internacia Lingvo Esperanto, kiu ne estas iu laŭokaza inventaĵo sed lingvo kun longa socia kaj kultura historio kiel dua, justa lingvo por ĉiuj. Se tiuj homoj ĉe West Point pretis ŝanĝi sian konduton cele al inkluziva socio, UN pli diligente faru samon.

Kaj, dume, ili aŭskultu la voĉojn de la mondo – la voĉojn de tiuj kiuj devus esti partneroj por konstruo de pli egaleca mondo sendepende de la lingvo kiun ili parolas. Lingvoj ne estas nur pro paroli sed ankaŭ por aŭskulti...

بر اساس سخنرانی پروفیسور همفری تونکین

ترجمه و مقدمه: احمد رضا ممدوحی



آیا تبعیض زبانی را در سازمان ملل می‌توان کاهش داد؟

مقدمه

بیست‌وششم ژوئیه، برای میلیون‌ها علاقه‌مند به زبان اسپرانتو در سراسر جهان، روزی نمادین است. در چنین روزی در سال ۱۸۸۷، نخستین کتاب آموزش زبان اسپرانتو با عنوان Lingvo Internacia (زبان بین‌المللی) منتشر شد؛ کتابی که به قلم پزشک و زبان‌دان لهستانی، لودویک زامنهوف، نوشته شده بود و سرآغاز جنبشی جهانی برای ایجاد ارتباطی برابرتر میان انسان‌ها شد.

جامعه‌ی جهانی اسپرانتو هر سال این تاریخ را به عنوان روز اسپرانتو گرامی می‌دارد و سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) نیز تلاش می‌کند تا این روز به طور رسمی از سوی یونسکو به عنوان روز جهانی اسپرانتو به رسمیت شناخته شود. در همین راستا، سازمان جهانی اسپرانتو در سال ۲۰۲۶ یک کنفرانس اینترنتی ویژه به مناسبت این روز برگزار کرد؛ کنفرانسی که هدف آن معرفی دستاوردهای اسپرانتو به مخاطبان گسترده‌تر و نشان دادن ظرفیت‌های این زبان در زمینه‌هایی چون فرهنگ، آموزش، ارتباطات بین‌المللی و عدالت زبانی بود.

در این کنفرانس، شماری از پژوهشگران و فعالان برجسته‌ی حوزه‌ی اسپرانتو سخنرانی کردند؛ از جمله دیپلمات بلندپایه‌ی ایرلندی، دکتر شون اُریائین درباری «اسپرانتو به عنوان میراث فرهنگی ناملموس»، و پروفیسور همفری تونکین با عنوان «اسپرانتو علیه تبعیض زبانی».

پروفیسور همفری تونکین، زبان‌شناس، استاد دانشگاه و یکی از چهره‌های شناخته‌شده‌ی بین‌المللی در عرصه‌ی مطالعات زبان، ارتباطات جهانی و جنبش اسپرانتو است. او استاد بازنشسته‌ی دانشگاه هارتفورد در ایالات متحده و رئیس پیشین سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) بوده است. آثار و پژوهش‌های او درباره‌ی زبان‌های بین‌المللی، سیاست زبانی، ترجمه و عدالت ارتباطی، جایگاه ویژه‌ی در میان پژوهشگران این حوزه دارد.

در سخنرانی حاضر، تونکین از زاویه‌ای کمتر مورد توجه به مسئله‌ی حقوق بشر در حیطه‌ی زبان نگاه می‌کند: آیا زبان نیز می‌تواند منشأ تبعیض باشد؟

او با یادآوری اصول اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، به‌ویژه اصل منع تبعیض بر اساس زبان، نشان می‌دهد که حتی نهادهایی که با هدف دفاع از برابری انسان‌ها شکل گرفته‌اند، ممکن است در عمل با چالش‌های زبانی روبه‌رو باشند. به باور او، مسئله‌ی الزاماً وجود قصد اعمال تبعیض نیست؛ بلکه گاهی ساختارهای تاریخی و اداری، مانند سازمان ملل متحد، حتی با وجود نیت‌های خوب، می‌توانند به ایجاد نابرابری در فرصت‌های ارتباطی منجر شوند.

موضوع اصلی سخنرانی، صرفاً انتقاد از سازمان ملل متحد نیست؛ بلکه دعوتی است به آنچه تونکین آن را «آگاهی زبانی» می‌نامد: توجه به اینکه زبان، تنها ابزاری برای انتقال پیام نیست، بلکه می‌تواند بر میزان مشارکت، دسترسی به اطلاعات و امکان شنیده شدن صدای انسان‌ها تأثیر بگذارد. در این چارچوب، اسپرانتو در این سخنرانی نه به عنوان جایگزینی تحمیلی برای زبان‌های ملی، بلکه به عنوان پیشنهادی تاریخی برای کاهش نابرابری در ارتباطات بین‌المللی مطرح می‌شود؛ زبانی که از آغاز با ایده‌ی برابری میان گویشوران آن شکل گرفت.

ترجمه‌ی پیش رو، متن سخنرانی پروفیسور همفری تونکین است که با اجازه‌ی ایشان برای انتشار به زبان فارسی تهیه شده است.

اسپرانتو علیه تبعیض زبانی

در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، عضو هیئتی بودم که برای ارزیابی و اعتباربخشی دوباره‌ی آکادمی نظامی ایالات متحده در وست پوینت به آنجا اعزام شده بود. این هیئت وظیفه داشت، همانند آنچه در همه‌ی دانشگاه‌های آمریکا انجام می‌شود، برنامه‌ی آموزشی و زندگی دانشجویی این مؤسسه را برای یک دوره‌ی پنج‌ساله بررسی

و تأیید کند.

تنها یک سال پیش از آن، دانشجویان این آکادمی همگی مرد بودند. اما با صدور فرمانی که راه را برای حضور زنان در رده‌ی افسران ارتش آمریکا گشود، این مؤسسه نیز ناچار شد دانشجویان زن را بپذیرد. مسئولان آکادمی با صداقت و پشتکار فراوان کوشش می‌کردند آنان را به بهترین شکل در محیط آموزشی ادغام کنند و احساس تعلق به آنان بدهند.

با این حال، این فرایند چندان هموار پیش نمی‌رفت؛ نه از آن رو که اراده‌ای برای موفقیت وجود نداشت، بلکه به این دلیل که تجربه و آمادگی لازم هنوز فراهم نشده بود. کارکنان وست پوینت عادت نداشتند که دانشجویی هنگام انتقاد، اشک بریزد؛ یا مثلاً هنوز به‌درستی نمی‌دانستند چگونه باید امکاناتی مانند سرویس‌های بهداشتی جداگانه برای زنان و مردان فراهم کنند، هرچند خودشان نیز می‌دانستند که این کار، از ساده‌ترین مشکلات پیش روی آنان است. آنان ناچار بودند همه‌چیز را از نو طراحی کنند؛ از دستورالعمل‌های آموزش تیراندازی برای زنان و مردان گرفته تا مقررات مربوط به روابط عاطفی میان دانشجویان.

برای اعضای هیئت ما — که همگی از دانشگاه‌هایی با محیطی مختلط آمده بودیم — دیدن افسران کارکشته‌ی ارتش که در برابر پیچیدگی‌های معمول روابط میان زنان و مردان چنین سردرگم شده بودند، گاه باعث خنده می‌شد. اما در پس این صحنه، ضرورتی کاملاً واقعی وجود داشت: جامعه‌ای که در حال تغییر بود، به نهادهایی نیاز داشت که خود را با این تغییرات سازگار کنند.

هدف، ایجاد محیطی یکپارچه بود؛ اما واقعیت این بود که زنان و مردان یکسان نیستند. بنابراین، برخی تعدیل‌ها و سازگاری‌ها اجتناب‌ناپذیر بود، البته نه برای ایجاد تفاوت، بلکه برای تحقق برابری. این تجربه، حقیقتی ساده را درباره‌ی اصل عدم تبعیض آشکار می‌کرد: گاهی برای آنکه تبعیضی وجود نداشته باشد، ناگزیر باید تفاوت‌ها را به رسمیت شناخت.

زنان و مردان با یکدیگر تفاوت دارند؛ و دقیقاً به همین دلیل، اگر می‌خواستیم با آنان به‌گونه‌ای برابر رفتار کنیم، باید این تفاوت‌ها را در نظر می‌گرفتیم. نمونه‌ای کوچک از این مسئله را می‌توان در طراحی میدان‌های آموزش بدنی دید. معیارهای این میدان‌ها — مانند طول پرش، توانایی عبور از مسیرهای باریک یا میزان قدرت بالاتنه — حتی برای همه‌ی مردان نیز کاملاً مناسب نبود، زیرا مردان نیز از نظر جثه و توانایی با یکدیگر تفاوت دارند. اما این معیارها به‌ویژه برای زنان نامتناسب بود. آزمون‌ها بر پایه‌ی ویژگی‌های بدنی مردان طراحی شده بود، نه زنان؛ در حالی که بدن زنان و مردان از جهات گوناگون تفاوت‌های طبیعی دارد و مردان، به طور متوسط، قدبلندتر از زنان هستند.

از این رو، بسیاری از زنان، تقریباً به ناچار، در این آزمون‌ها ناموفق می‌شدند؛ نه به سبب ناتوانی، بلکه به این دلیل که معیارهای

سنجش، از همان آغاز برای آنان طراحی نشده بود. برخی از مسئولان آکادمی در برابر این تغییرات مقاومت می‌کردند. از نگاه آنان، هرگونه اصلاح در این معیارها به معنای پایین آوردن سطح استانداردها بود. اما زمان زیادی لازم بود تا همگان بپذیرند که زنان و مردان توانایی‌های متفاوتی دارند و بنابراین، اگر هدف، ایجاد یک مجموعه‌ی افسران واقعاً یکپارچه است، باید نظام آموزش نیز بر همین اساس بازاندیشی و بازطراحی شود.

به بیانی پارادوکس‌گونه، تفاوت قائل شدن میان زنان و مردان، خود به ابزاری برای تحقق عدم تبعیض تبدیل شد. هدف از این تفاوت‌گذاری، نه تبعیض، بلکه شناخت بهتر توانایی‌ها و محدودیت‌های هر دو گروه و فراهم کردن شرایطی برابر برای همه بود.

ما، اعضای هیئت ارزیابی، با وجود آنکه گاه از این وضعیت لبخند بر لب می‌آوردیم، از تلاش صادقانه‌ی افسران وست پوینت برای ایجاد این تغییرات عمیقاً تأثیر پذیرفتیم. گاهی، برای آنکه از تبعیض جلوگیری شود، ناچار باید میان تفاوت‌ها تمایز قائل شد. اینکه گاهی لازم است میان تفاوت‌ها تمایز قائل شویم تا از تبعیض جلوگیری شود، نکته‌ی تازه‌ای نیست. تدوین‌کنندگان اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، که یکی از اسناد بنیادین سازمان تازه‌تأسیس ملل متحد به شمار می‌آید، خود به این ظرافت‌ها آگاه بودند. البته هدف آنان این نبود که همه‌ی پیچیدگی‌های مسئله را در همان سند حل کنند؛ بلکه می‌خواستند چارچوبی بنیادین فراهم آورند که بعدها بتوان اصول دقیق‌تر و جزئی‌تری را بر پایه‌ی آن بنا کرد. از همین رو، در ماده‌ی دوم اعلامیه آمده است:

«هر انسانی بدون هیچ‌گونه تمایزی، از جمله از حیث نژاد، رنگ پوست، جنسیت، زبان، دین، عقیده‌ی سیاسی یا هر عقیده‌ی دیگر، منشأ ملی یا اجتماعی، دارایی، تولد یا هر وضعیت دیگر، از همه‌ی حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه برخوردار است.»

البته این اصل به معنای آن نیست که برای رفع نابرابری‌های تاریخی، هرگز نتوان عواملی چون نژاد را در نظر گرفت؛ یا اینکه برای پاسخ‌گویی به نیازهای پیروان ادیان مختلف، نتوان تدابیر ویژه‌ی اندیشید. همچنین به این معنا نیست که برای گروه‌های مختلف اجتماعی، متناسب با نیازهای خاص آنان، سیاست‌های متفاوتی اتخاذ نشود. مقصود این است که نتیجه‌ی نهایی باید عاری از تبعیض باشد؛ یعنی با هر انسان، تا آنجا که ممکن است، به شکلی برابر و منصفانه برخورد شود.

از این رو، اصل عدم تبعیض گاه مستلزم آن است که تفاوت‌های واقعی انسان‌ها را به رسمیت بشناسیم و برای آنها تدابیر مناسبی بیندیشیم؛ البته مشروط بر آنکه هدف نهایی، تحقق برابری باشد. اما همه‌ی تفاوت‌های انسانی از یک جنس نیستند. برخی ویژگی‌ها را آسان‌تر می‌توان مدیریت کرد، برخی دشوارترند. بعضی از آنها تغییرناپذیرند و برخی دیگر در طول زندگی دگرگون می‌شوند. به

همین دلیل، همه‌ی اشکال تبعیضی که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر برشمرده شده‌اند، به یک اندازه قابل حل و فصل نیستند.

برای نمونه، در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم که حتی مفهوم جنسیت — یا آن‌گونه که امروز بیشتر گفته می‌شود، هویت جنسیتی — دستخوش بازتعریف شده است. این بحث تنها به ارتش محدود نمانده، بلکه به عرصه‌هایی مانند ورزش حرفه‌ای نیز راه یافته است. مرزهای سنتی میان زن و مرد، چه از نظر تعریف و چه از نظر نقش‌های اجتماعی، امروز بسیار سیال‌تر از گذشته شده‌اند؛ و این تحول نیز، دست‌کم در بسیاری از موارد، با هدف تحقق برابری صورت گرفته است.

به همین ترتیب، موضوعاتی مانند منشأ ملی یا خاستگاه اجتماعی نیز همواره محل بحث و اختلاف بوده‌اند، حتی زمانی که هدف، مبارزه با تبعیض بوده است. با این همه، هرچه یک ویژگی کمتر قابل تغییر باشد، ضرورت جلوگیری از تبعیض بر پایه‌ی آن نیز بیشتر است. برای مثال، اگر من در جامعه‌ای به دلیل نژاد در جایگاهی قرار گرفته باشم که امکان تغییر آن را نداشته باشم، طبیعتاً نمی‌توانم خود را دگرگون کنم تا از تبعیض بگریزم.

اما در بسیاری از موارد، آنچه هویت ملی یا اجتماعی انسان‌ها را شکل می‌دهد، نه نژاد، بلکه زبان است. و درست از همین‌جا، مسئله‌ی زبان به یکی از دشوارترین و پیچیده‌ترین موضوعات حقوق بشر تبدیل می‌شود. برخی از عواملی که در ماده‌ی دوم اعلامیه آمده‌اند، نسبتاً روشن و قابل تعریف‌اند؛ اما زبان وضعیتی کاملاً متفاوت دارد. زیرا زبان، برخلاف بسیاری از ویژگی‌های دیگر، مستقیماً با خود ارتباط انسانی پیوند خورده است. انسان می‌تواند زبان تازه‌ای بیاموزد؛ همان‌گونه که ممکن است زبانی را نیز، در اثر استفاده نکردن، به تدریج از دست بدهد. اما مسئله فقط این نیست.

در موضوع زن و مرد، می‌توان با در نظر گرفتن تفاوت‌های واقعی، راه‌حلی برای تحقق برابری یافت؛ همان کاری که مسئولان وست‌پوینت سرانجام انجام دادند. اما مسئله‌ی زبان ماهیتی کاملاً متفاوت دارد. زبان با دیگر عواملی که در ماده‌ی دوم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر آمده‌اند، تفاوتی اساسی دارد. اگر به دلیل نژاد یا جنسیت یا مذهب خود مورد تبعیض قرار بگیرید، می‌توانید همچنان با دیگران ارتباط برقرار کنید و از حقوق خود دفاع کنید. اما زبان، خود ابزار ارتباط است. اگر میان شما و مخاطب‌تان زبان مشترکی وجود نداشته باشد، نخستین مانع، خود ارتباط است.

در چنین وضعیتی، برای آنکه ارتباط برقرار شود، معمولاً یکی از دو طرف باید به زبان طرف دیگر سخن بگوید، یا هر دو ناگزیر شوند از زبان سومی استفاده کنند. در عمل، این اتفاق به ندرت بر پایه‌ی برابری رخ می‌دهد. معمولاً یکی از زبان‌ها بر دیگری غلبه پیدا می‌کند؛ یا به دلیل شمار بیشتر گویشوران، یا به سبب قدرت سیاسی و اقتصادی کشورهایی که آن زبان را به کار می‌برند، یا به دلیل جایگاه تاریخی و فرهنگی آن. در نتیجه، گویشوران آن

زبان، خواه‌ناخواه، از امتیازی برخوردار می‌شوند که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. البته این امتیاز، لزوماً حاصل نیت یا تصمیم آگاهانه‌ی افراد نیست. کسی که به زبان مسلط سخن می‌گوید، معمولاً خود را تبعیض‌گر نمی‌داند. او صرفاً از زبانی استفاده می‌کند که برایش طبیعی است. اما برای کسی که آن زبان را در بزرگسالی آموخته، یا هنوز به آن تسلط کامل ندارد، وضعیت کاملاً متفاوت است. او ناچار است اندیشه‌های خود را با زبانی بیان کند که زبان مادری‌اش نیست؛ زبانی که شاید هرگز نتواند همه‌ی ظرافت‌ها، طنزها، احساسات یا استدلال‌های پیچیده‌ی خود را با همان دقتی که در زبان مادری بیان می‌کند، در آن عرضه کند.

به همین دلیل، نابرابری زبانی، اغلب یک نابرابری پنهان است. این نابرابری کمتر دیده می‌شود، زیرا همه تصور می‌کنند که استفاده از یک زبان مشترک، خودبه‌خود راه‌حل مشکل است. اما واقعیت چنین نیست. داشتن یک زبان مشترک، اگر آن زبان، زبان مادری بخشی از شرکت‌کنندگان و زبان خارجی دیگران باشد، به معنای برابری نیست. برعکس، چنین وضعیتی ممکن است به بازتولید نابرابری بینجامد، حتی اگر هیچ‌کس قصد ایجاد تبعیض نداشته باشد. از این منظر، تبعیض زبانی با بسیاری از اشکال دیگر تبعیض تفاوت دارد. در اینجا، خود وسیله‌ی ارتباط، سرچشمه‌ی نابرابری می‌شود. و درست به همین دلیل است که مقابله با تبعیض زبانی، به مراتب دشوارتر از آن چیزی است که در نگاه نخست به نظر می‌رسد. زیرا مسئله صرفاً انتخاب یک زبان نیست؛ بلکه مسئله توزیع برابر فرصت‌های ارتباط، مشارکت و اثرگذاری است. همین نکته ما را به سازمان ملل متحد می‌رساند.

سازمانی که خود، یکی از مهم‌ترین مدافعان حقوق بشر و اصل عدم تبعیض در جهان است. اما هنگامی که به نظام زبانی این سازمان نگاه می‌کنیم، با واقعیتی پیچیده روبه‌رو می‌شویم. سازمان ملل شش زبان رسمی دارد، اما در دبیرخانه‌ی آن، دو زبان — انگلیسی و فرانسوی — زبان‌های کاری به شمار می‌روند. و در عمل، انگلیسی جایگاهی یافته است که هیچ زبان دیگری با آن قابل مقایسه نیست. این وضعیت، الزاماً حاصل تصمیمی آگاهانه برای تبعیض نیست. بلکه نتیجه‌ی روندهای تاریخی، سیاسی و اداری است که به تدریج شکل گرفته‌اند. اما نتیجه، همان است که پیش‌تر درباره‌ی آن سخن گفتیم: برخی افراد، صرفاً به سبب زبان مادری خود، در موقعیتی قرار می‌گیرند که دیگران برای رسیدن به آن باید سال‌ها تلاش کنند.

سازمان ملل متحد، بی‌تردید، از وجود این نابرابری زبانی بی‌خبر نیست. در درون این سازمان، آگاهی قابل توجهی نسبت به این مسئله وجود دارد و تا اندازه‌ای نیز تلاش می‌شود آثار آن کاهش یابد. خدمات ترجمه‌ی کتبی و شفاهی، انتشار اسناد به چند زبان و تدابیر مشابه، همگی در همین راستا هستند. اما این تلاش‌ها تنها تا حدی پیش می‌روند. در عمل، نظام اداری سازمان ملل همچنان

به سود زبان انگلیسی عمل می‌کند؛ گویی راه‌های مؤثر دیگری برای کاهش این نابرابری وجود ندارد، یا دست‌کم چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

یکی از دلایل این وضعیت، ترکیب نیروی انسانی این سازمان است. بخش بزرگی از کارکنان سازمان ملل را کسانی تشکیل می‌دهند که انگلیسی زبان مادری آنان است. گروه دیگری نیز کسانی هستند که در نظام آموزشی کشورهای خود، به دلیل تسلط بالایشان بر زبان انگلیسی، موفق شده‌اند امتیازهای لازم را برای استخدام در این سازمان به دست آورند. در نتیجه، هر دو گروه — هرچند به دلایل متفاوت — ممکن است نسبت به مسئله‌ی تنوع زبانی، نگاه کاملاً بی‌طرفانه‌ای نداشته باشند.

برای گروه نخست، انگلیسی امری کاملاً طبیعی و بدیهی است. برای گروه دوم نیز، انگلیسی زبانی است که سال‌ها برای آموختن آن زحمت کشیده‌اند و موفقیت حرفه‌ای خود را تا حد زیادی مدیون آن هستند. در چنین شرایطی، طبیعی است که کمتر کسی از خود بپرسد آیا ممکن است نظام موجود، ناخواسته، برای دیگران نابرابری ایجاد کند.

مشکل دیگری نیز وجود دارد. سازمان ملل اطلاعات مربوط به دشواری‌های زبانی درون خود را با احتیاط فراوان نگهداری می‌کند و دسترسی پژوهشگران بیرونی به این اطلاعات آسان نیست. هر کس که بخواهد درباره‌ی پدیده‌های زبانی در سازمان ملل پژوهش کند، خیلی زود با این مانع روبه‌رو می‌شود. در نتیجه، این موضوع بسیار کمتر از آنچه شایسته است، مورد مطالعه‌ی زبان‌شناسان، به‌ویژه جامعه‌شناسان زبان، قرار گرفته است. به بیان دیگر، ما با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که هم اهمیت فراوانی دارد و هم داده‌های لازم برای بررسی دقیق آن، به‌آسانی در دسترس نیست.

اما بُعد دیگری نیز وجود دارد که شاید حتی مهم‌تر باشد. ما تاکنون درباره‌ی ارتباطات درون سازمان ملل سخن گفته‌ایم. حال آنکه سازمان ملل تنها یک دستگاه اداری نیست. این سازمان باید با مردم جهان نیز ارتباط برقرار کند. و درست در اینجا است که مسئله‌ی زبان، معنایی تازه پیدا می‌کند. سازمان ملل، از طریق دولت‌های عضو، پیام‌های خود را به جهان منتقل می‌کند، توصیه می‌کند، آموزش می‌دهد و از دولت‌ها می‌خواهد در جهت اهداف مشترک جهانی گام بردارند. اما آیا این سازمان، به همان اندازه که سخن می‌گوید، به سخنان مردم جهان نیز گوش می‌دهد؟ این پرسشی است که کمتر مطرح می‌شود.

واقعیت آن است که شنیدن صدای جامعه‌ای چندزبانه، بسیار دشوارتر از سخن گفتن با آن است. اگر بیشتر کانال‌های ارتباطی سازمان، عملاً بر محور یک زبان شکل گرفته باشند، طبیعی است که بسیاری از صداها، تجربه‌ها و دیدگاه‌ها هرگز با همان دقت و غنایی که در زبان اصلی خود دارند، به گوش تصمیم‌گیرندگان نرسند. به تعبیر دیگر، گوش‌های سازمان ملل، بیش از هر چیز،

گوش‌هایی انگلیسی‌زبان هستند. البته این سخن، به معنای سرزنش یا محکوم کردن سازمان ملل نیست. برعکس. من شخصاً احترام فراوانی برای این سازمان قائلم و باور دارم که کارکنان آن، در بسیاری از موارد، با حسن نیت و احساس مسئولیت فراوان تلاش می‌کنند صدای مردم جهان را بشنوند. اما امکانات موجود برای این کار، هنوز کافی نیست. و شاید مهم‌ترین نکته همین باشد.

مسئله این نیست که سازمان ملل آگاهانه و از سر لجاجت تبعیض زبانی ایجاد می‌کند. مسئله این است که حتی انسان‌های نیک‌نیت نیز گاهی همه‌ی ابعاد یک مسئله را نمی‌بینند. اگر بپذیریم که زبان نیز می‌تواند منشأ تبعیض باشد، آنگاه باید بپرسیم: برای کاهش این تبعیض چه می‌توان کرد؟ پاسخ آسانی وجود ندارد. اما شاید نخستین گام، آن باشد که خود مسئله را ببینیم. همان‌گونه که در سال‌های گذشته، نسبت به تبعیض‌های ناشی از جنسیت، نژاد یا دیگر عوامل، آگاهی عمومی به تدریج افزایش یافته است، اکنون نیز زمان آن رسیده که آگاهی زبانی را جدی‌تر بگیریم.

باید بپذیریم که زبان، صرفاً وسیله‌ای خنثی برای انتقال پیام نیست. زبان، خود، می‌تواند فرصت بیافریند یا فرصت را محدود کند. می‌تواند امکان مشارکت را افزایش دهد یا مانعی بر سر راه آن باشد. می‌تواند به برابری یاری رساند یا، بی‌آنکه قصدی در کار باشد، نابرابری را بازتولید کند. از این رو، عدالت زبانی تنها دغدغه‌ی زبان‌شناسان یا مترجمان نیست. این موضوع، بخشی از همان آرمانی است که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر از آن سخن می‌گوید: برخورد برابر با همه‌ی انسان‌ها با کرامت و حقوق یکسان.

اگر ما نسبت به تبعیض‌های زبانی بی‌تفاوت بمانیم، در واقع یکی از مهم‌ترین ابعاد برابری انسانی را نادیده گرفته‌ایم. در این میان، اسپرانتو پاسخی قطعی یا تنها راه‌حل ممکن نیست. اما بی‌تردید، ما را وادار می‌کند پرسش‌هایی را مطرح کنیم که شاید در غیر این صورت هرگز به ذهنمان خطور نکند. این زبان، ما را دعوت می‌کند تا درباره‌ی عدالت در ارتباطات بین‌المللی، درباره‌ی برابری فرصت‌ها در گفت‌وگو میان ملت‌ها، و درباره‌ی نقش زبان در تحقق حقوق بشر، دوباره بیندیشیم.

حتی اگر کسی هرگز اسپرانتو را نیاموزد، همین که این پرسش‌ها را جدی بگیرد، گامی مهم در جهت کاهش تبعیض زبانی برداشته است. شاید مهم‌ترین وظیفه‌ی ما نیز همین باشد: نه آنکه پاسخ‌های آماده در اختیار جهان بگذاریم، بلکه کمک کنیم پرسش‌های درست مطرح شوند. زیرا تا زمانی که مسئله دیده نشود، راه‌حلی نیز برای آن جست‌وجو نخواهد شد.

سپاسگزارم.

کسانی که رؤیای «زبانی برای صلح» را زنده نگه داشته‌اند

مقدمه‌ای بر انتشار این گزارش

گزارش کیتی تورنتون نخستین بار در مجله‌ی معتبر آمریکایی «هارپرز» منتشر شد؛ نشریه‌ی ادبی و فکری که از قرن نوزدهم تا امروز به گزارش‌های بلند و عمیق شهرت دارد. سپس نسخه‌ای از آن با تغییراتی در روزنامه‌ی بریتانیایی «گاردین» به چاپ رسید. گاردین از تأثیرگذارترین روزنامه‌های جهان در پوشش مسائل اجتماعی و بین‌المللی است. انتشار این مطلب در دو نشریه‌ی معتبر نشان‌دهنده‌ی اهمیت تلاش انسان‌ها برای گفت‌وگو، درک متقابل و امید به صلح است. متن فارسی حاضر، برداشت و خلاصه‌ای از متن طولانی اصلی است که با توجه به فضای فرهنگی ایرانی تنظیم شده است.



کم‌کم شور و شوق اولیه‌ی اینترنت فروکش کرد و اسپرانتو را فراموش کردم. چند سال پیش یک رادیوی موج کوتاه گرفتم و دیدم هنوز بعضی کشورها، از جمله چین، برنامه‌هایی به اسپرانتو پخش می‌کنند. یاد آن روزها افتادم و تصمیم گرفتم در اپلیکیشن دولینگو^۲ امتحانش کنم. خیلی زود جمله‌هایی مثل «جنگ‌های زیادی در دنیا هست» یا «اسپرانتو یاد بگیر تا با دنیا حرف بزنی» را ترجمه می‌کردم.

خیلی‌ها اسپرانتودان‌ها را آدم‌های عجیب و غریب می‌دانند؛ کسانی که موهای بلند دارند، عاشق قطارند یا رؤیای صلح جهانی در سر دارند. ولی این زبان زمانی جدی گرفته می‌شد. قبل از جنگ جهانی دوم در جنبش‌های کارگری و ضداستعماری نفوذ داشت. امروز هم طرفدارانش فقط خیال‌پرداز نیستند. میان‌شان سوسیال‌دموکرات اروپایی، کمونیست چینی، جوان آفریقایی صلح‌طلب و وکیل و مترجم هم پیدا می‌شود. سؤال این است که چرا این آدم‌ها هنوز باور دارند زبانی که صد و پنجاه سال پیش ساخته شده می‌تواند شکاف‌های دنیا را کم کند؟

امروز ترجمه‌ی ماشینی و زبان انگلیسی کارها را خیلی راحت کرده، ولی اسپرانتودان‌ها می‌گویند این‌ها فقط برای کارهای روزمره کافی است. پترو بالاژ^۴، یکی از فعالان اسلاوکی، می‌گفت: «اگر فقط بخواهی همبرگر بخری، ابزارهای جدید کافی‌اند. ولی برای حرف زدن از معنای زندگی یا سفر واقعی و گفت‌وگوی

یک روز در اواخر دهه‌ی ۲۰۰۰، وقتی شانزده‌ساله بودم، دوستم کنیون^۱ برایم پیام فرستاد و پرسید آیا چیزی از اسپرانتو شنیده‌ام یا نه. کنیون چند سالی از من بزرگ‌تر بود و کمی نقش راهنما را برایم داشت. مثل من موسیقی کار می‌کرد، ولی سرش پر از اطلاعات جورواجور بود. گفت: «اسپرانتو را یک چشم‌پزشک لهستانی به نام زامنهوف^۲ در اواخر قرن نوزدهم ساخته تا زبانی ساده و بی‌طرف باشد که همه بتوانند به‌عنوان زبان دوم یاد بگیرند و با هم حرف بزنند. فکرش این بود که اگر مردم همدیگر را بفهمند، صلح هم می‌آید.» البته بیش از صد سال از آن زمان گذشته بود و هنوز خبری از صلح جهانی نبود، ولی اینترنت تازه راه افتاده بود و خیلی‌ها فکر می‌کردند شاید این زبان دوباره زنده شود. کنیون خودش چند سالی تمرین کرده بود و تقریباً روان به اسپرانتو حرف می‌زد.

من هم مثل خیلی از نوجوان‌ها آن روزها دنبال پیدا کردن جای خودم بودم. با موسیقی سفر می‌کردم و روی مهمان‌نوازی دوستان حساب می‌کردم. در دوچرخه‌سواری‌های گروهی و مهمانی‌ها حس نزدیکی و آزادی پیدا می‌کردم. کمی هم اتواستاپ و سفر با قطارهای باری را امتحان کرده بودم. اسپرانتو به نظرم شبیه همین جمع‌ها بود؛ گروهی پراکنده که می‌خواستند دیوارهای جدایی را کنار بزنند. ولی آن موقع فکر می‌کردم اینترنت خودش کار ارتباط را راه انداخته، پس چرا باید زبان تازه‌ای یاد بگیرم؟

Duolingo ۳
Petro Baláž ۴

Kenyon ۱
Zamenhof ۲

عمیق، چیز دیگری لازم است.»

همین حرف‌ها باعث شد تابستان گذشته برای صد و دهمین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو ثبت‌نام کنم. بیش از هزار نفر از شصت کشور در شهر برنو^۵ جمهوری چک جمع شده بودند تا هشت روز فقط اسپرانتو حرف بزنند.

عصر روز اول در دانشگاه مندل^۶ برنو صدای «سالوتون!» (سلام) همه جا پیچیده بود. دوستان قدیمی همدیگر را پیدا می‌کردند و راهروها شلوغ بود. نمایشگاه جنبش یا «موادا فوئیرو»^۷ اولین برنامه‌ی مهم بود. میزهای مختلفی برای گروه‌های گوناگون چیده بودند؛ از کسانی که می‌خواستند اسپرانتو زبان رسمی اتحادیه‌ی اروپا شود تا علاقه‌مندان به راه‌آهن و پزشکان و نابینایان اسپرانتودان.

در طول یک هفته سخنرانی‌های مختلفی برگزار شد؛ بعضی درباره‌ی ترویج زبان و ایده‌ی زامنهوف برای صلح، بعضی هم درباره‌ی موضوعاتی مثل سفر فضایی یا جشن‌های چینی که فقط به اسپرانتو گفته می‌شد.

من تازه چند ماه بود این زبان را شروع کرده بودم، ولی با گفتن جمله‌ی ساده‌ی «من مبتدی هستم، لطفاً آهسته حرف بزنید» خیلی چیزها را می‌فهمیدم. اسپرانتو واقعاً ساده است. قوانینش بدون استثناست. پایانه‌ها نوع کلمه را مشخص می‌کنند و با چند صد ریشه‌ی اصلی می‌شود بیشتر مطالب را فهمید.

قوانین زبان را آکادمی اسپرانتو^۸ کنترل می‌کند. این آکادمی از اولین همایش اسپرانتو در بولونی سورمر^۹ فرانسه در سال ۱۹۰۵ تشکیل شده تا این زبان از هم نپاشد. هر سال در این همایش پیشنهادهایی برای واژه‌های تازه مطرح می‌شود و گاهی فرهنگ لغت به‌روز می‌شود.

زامنهوف سال ۱۸۵۹ در شهر بیالیستوک^{۱۰} به دنیا آمد؛ شهری که گروه‌های مختلف زبانی و مذهبی در آن زندگی می‌کردند و مدام با هم درگیر بودند. او باور داشت مشکل اصلی، نداشتن زبان مشترک است. برای همین زبانی ساخت که امیدوار بود زبان دوم همه‌ی دنیا شود.

سال ۱۸۸۷ کتابش را با نام مستعار «دکتر اسپرانتو» (یعنی

کسی که امید دارد) منتشر کرد. این زبان خیلی زود طرفدار پیدا کرد، مخصوصاً میان سوسیالیست‌ها و کسانی که به ملیت‌گرایی اعتقاد نداشتند. اوژن لانتی^{۱۱} یکی از کسانی بود که این فکر را تقویت کرد.

افراد مشهوری مثل لئو تولستوی^{۱۲}، هوشی‌مین^{۱۳} و پدر جورج سوروس^{۱۴} هم اسپرانتو بلد بودند. پدر سوروس حتی نام خانوادگی‌اش را به این کلمه‌ی اسپرانتو تغییر داد (سوروس به اسپرانتو یعنی "اعتلا خواهد یافت").

بعد از جنگ جهانی اول امید به صلح بیشتر شد و اسپرانتو هم رشد کرد. حتی جامعه‌ی ملل پیشنهاد کرد در مدارس آموزش داده شود، ولی فرانسه و برزیل مخالفت کردند و این طرح کنار گذاشته شد.

بعدها حکومت‌های اقتدارگرا با آن دشمن شدند. استالین^{۱۵}، فرانکو^{۱۶} و هیتلر^{۱۷} هر کدام به شکلی اسپرانتودان‌ها را سرکوب کردند. با این حال این زبان از بین نرفت. در دوران جنگ سرد در شوروی و چین طرفدارانی پیدا کرد و با آمدن اینترنت دوباره جان گرفت. امروز صدها هزار مقاله

به اسپرانتو در ویکی‌پدیا هست و کلاس‌های آنلاین زیادی برگزار می‌شود.

هر بار دنیا آشفته می‌شود، عده‌ای دوباره به اسپرانتو رو می‌آورند. انگار این زبان برای آدم‌هایی که هنوز به امکان تفاهم امید دارند، پناهگاهی است.

در یکی از راهروهای دانشگاه، یک هتل‌دار ایرانی مقیم آلمان، مرا دید و با هیجان دعوت کرد به هتلش بروم. گفت برای اسپرانتودان‌ها رایگان است.

هتل او در شهری به نام هرتسبرگ آم هارتس^{۱۸} است که از سال ۲۰۰۶ خودش را «شهر اسپرانتو» اعلام کرده. جای دیگری هم در فرانسه به نام قلعه گریزیون^{۱۹} هست که سال‌هاست مرکز فعالیت اسپرانتودان‌هاست.

یکی از جذاب‌ترین بخش‌های این جنبش، شبکه‌ی «خدمات پاسپورتی»^{۲۰} است؛ فهرستی از کسانی که حاضرند سخن‌گویان

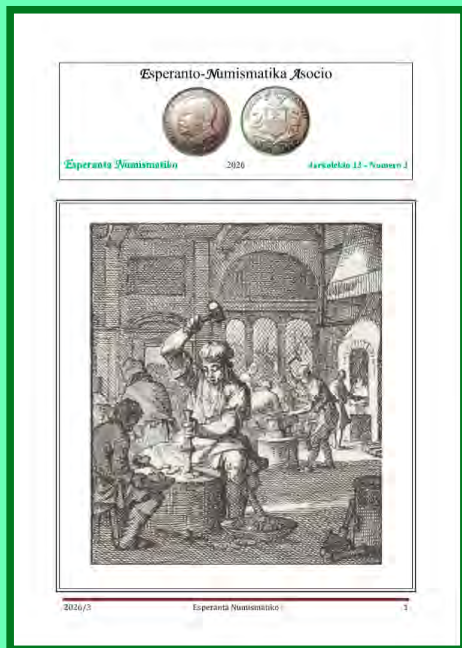
این گزارش که نسخه‌ی تازه‌ای از متن پیشین کیتی تورنتون در مجله‌ی هارپرز است، بر پایه‌ی تجربه‌ها و مشاهدات او از صد و دهمین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو نوشته شده و به‌تازگی در روزنامه‌ی گاردین منتشر شده است. انتشار این مطلب با بازتاب گسترده‌ای در شبکه‌های اجتماعی همراه بوده و توجه بسیاری از علاقه‌مندان به زبان و فرهنگ را به خود جلب کرده است. بحث‌ها و واکنش‌های مثبت نشان می‌دهد که هنوز مخاطبان بین‌المللی برای گزارش‌های جدی و انسانی درباره‌ی اسپرانتو و جامعه‌ی آن وجود دارد. هرچه این گفت‌وگوها بیشتر شود، هم خود مقاله و هم موضوع اسپرانتو بیشتر دیده خواهد شد.

Eugène Lanti	۱۱
Leo Tolstoy	۱۲
Ho Chi Minh	۱۳
George Soros	۱۴
Joseph Stalin	۱۵
Francisco Franco	۱۶
Adolf Hitler	۱۷
Herzberg am Harz	۱۸
Kastelo Greziljono (Grésillon Castle)	۱۹
Pasporta Servo	۲۰

Brno	۵
Mendel University	۶
Movada Foiro	۷
Akademio de Esperanto	۸
Boulogne-sur-Mer	۹
Białystok	۱۰

Varbilo por ENA

Senkosta aliĝo kaj senpaga revuo!



Kara samidean(in)o,

Pro la ĝis tiam kompleta manko de tia projekto, en 2013 estis fondita la probable ununura fakgrupo "Esperanto-Numismatika Asocio" (ENA) kun revuo "Esperanta Numismatiko" en la historio de Esperanto.

La instiga kialo estis la konstato, ke en Esperantujo la propra trezoro je moneroj kaj medaloj estis apenaŭ konata, eĉ ne en la vasta rondo de kolektantoj. Kaj tiuj, kiuj scias, ke vere ekzistas tiaj belaĵoj, supozas, ke ili estas kvante kaj kvalite tute malgravaj. Tial, unu el la ĉefaj celoj de la nova fakgrupo estas montri al la esperantistoj kaj al la cetera mondo, ke esperantaj numismatikaĵoj estas kolektindaj kaj nepre pristudendaj artefaktoj. Kroma celo estas plejble baldaŭ kompili kaj eldoni katalogon kaj enciklopedian terminaron.

La membro-kvanto de ENA kreskis dum iom pli ol dek jaroj ĝis 172 individuaj membroj kaj 25 esperantaj (kaj eĉ neesperantaj!) organizaĵoj, bibliotekoj, muzeoj kaj universitatoj, dise en la mondo.

Agrable kaj demokrate estas sendube, ke la asocio ne havas estraron, do ankaŭ ne kasiston!

Tial oni rajtas SENPAGE aliĝi (sufiĉas respondi: "Mi konsentas aliĝi"). Krome la NUR PERRETA revuo estas ankaŭ tute SENKOSTA! Kaj tio neniam ŝanĝiĝos! Post aliĝo, ni klarigos kiel vi povas (ne devas!) elŝuti la jam aperintajn numerojn. SENPETE sekve vi ricevos ĉiujn novajn aperontajn numerojn. (4 n-rojn jare).

Vi krome rajtas unue peti provnumeron!

Kun numismataj kaj samideanaj salutoj,

Bert Boon

Iniciatoro de ENA, ĉefredaktoro de "Esperanta Numismatiko"

bert.boon@skynet.be

diğer ra رایگان در خانه‌شان بپذیرند. خیلی شبیه مهمان‌نوازی سنتی خودمان است. خیلی از جوان‌ها با کمک همین شبکه اروپا و جاهای دیگر را می‌گردند.

یکی از آن‌ها جورگوس یوروبولا^{۲۱} برزیلی بود که از سال ۲۰۱۹ خانه‌به‌دوش است. می‌گفت هر جا می‌رسد به اسپرانتودان‌ها پیام می‌دهد و فوری دوست پیدا می‌کند. برای او اسپرانتو ابزار سفر و امید است، نه لزوماً راه حل نهایی همه‌ی مشکلات دنیا.

امروز بیشتر اسپرانتودان‌ها دیگر دنبال این نیستند که زبان‌شان زبان رسمی سازمان ملل شود. بیشتر به آن به‌عنوان ابزاری برای ساختن دوستی و جامعه‌ای کوچک اما گرم نگاه می‌کنند. این نگاه از کنگره‌ای در شهر راوما^{۲۲} فنلاند در سال ۱۹۸۰ شکل جدی‌تری گرفت.

در همایش برنو برنامه‌های سبک و شاد هم زیاد بود؛ از مسابقه‌ی فوتبال تا گشت و سخنرانی‌های تخصصی درباره‌ی قطار و تمبر. به نظر می‌رسید شادی و معاشرت برای‌شان به اندازه‌ی ایده‌های بزرگ مهم است.

هامفری تونکین^{۲۳}، یکی از چهره‌های قدیمی جنبش، می‌گفت: «جنبش‌های صلح انگلیسی‌زبان گاهی آن قدر جدی حرف می‌زنند که آدم را خسته می‌کنند. اسپرانتودان‌ها حداقل سعی می‌کنند در کنار حرف زدن از صلح، از زندگی هم لذت ببرند.»

با این حال هنوز کسانی هستند که ایده‌ی اصلی زامنهوف را جدی می‌گیرند. یکی از آن‌ها اسپوار نگوما کاساتی^{۲۴} از جمهوری دموکراتیک کنگو^{۲۵} بود. او از تجربه‌ی استفاده از اسپرانتو در میان زبان‌های متعدد کشورش و کمک به کودکان یتیم حرف زد و گفت اسپرانتو زبان استعماری نیست و مال همه است.

دولت چین هم هنوز در این کنگره‌ها حضور دارد و روی تبادل فرهنگی تأکید می‌کند.

در نهایت، شاید اسپرانتو هرگز زبان دوم دنیا نشود. ولی توانسته گروهی از آدم‌ها را دور هم جمع کند که هنوز باور دارند حرف زدن و فهمیدن یکدیگر می‌تواند دیوارها را کمی کوتاه‌تر کند. و در روزگاری که دیوارها بلندتر می‌شوند، همین خودش ارزش دارد؛ مخصوصاً برای ما که مهمان‌نوازی و گشودگی به روی دیگران را خوب می‌شناسیم.

لینک به مقاله اصلی:

<https://www.theguardian.com/news/ng-interactive/2026/jul/28/nudists-peaceniks-freeloading-travellers-esperanto>

Georgos Jurobola ۲۱

Rauma ۲۲

Humphrey Tonkin ۲۳

Espoir Ngoma Kasati ۲۴

Democratic Republic of Congo ۲۵

تئاتر تصویری (کامیشیای)

حمله هوایی به مائباشی «پنجم اوت من»



راوی: هارادا تسونهیرو

نویسنده: سوزوکی میدوری

تصویرگر: میباتا ایکو

ناشر: انجمن تأسیس موزه صلح در مائباشی

مترجم به اسپرانتو: انجمن اسپرانتوی گونما

Bildteatro

Aeratako al Maebaŝi

"Mia 5a de aŭgusto"

زندگی می‌کردیم.

وقتی کودک بودم، پسرهای بازی سرباز و سامورایی می‌کردند و دخترها بازی

پرستاری.



در حالی که با شمشیرهای چوبی در دست از این کوچه به آن کوچه می‌دویدیم، مردم صدا می‌زدند: «آهای، کوراما تنگو!»

*کوراما تنگو: قهرمان یک فیلم سامورایی در آن زمان.



در آن زمان، ژاپن در حال جنگ با ایالات متحده و کشورهای دیگر بود.

در مدرسه، معلمان هر روز به ما می‌گفتند:

«به سربازان ژاپنی که در جبهه می‌جنگند فکر کنید. ما نباید تجمل‌گرا باشیم.»

«تا زمان پیروزی صبور باشید.»

در کلاس‌ها، معلمان برای اینکه ما را به «سربازانی قوی» تبدیل کنند، رژه رفتی و دویدن را به ما آموزش می‌دادند. دانش‌آموزان بزرگ‌تر برای کمک به کشاورزان می‌رفتند و ما دانش‌آموزان کوچک‌تر برای سربازان نامه می‌نوشتیم. در نامه‌ها مثلاً می‌نوشتیم:

«سربازان گرامی، از شما متشکرم. شما شجاعانه در جبهه می‌جنگید. وقتی بزرگ شوم، من هم سربازی فداکار خواهم شد و دشمنان را خواهم کشت.»



آیا رودخانه هیروسه را که از میان شهر مائباشی در استان گونما می‌گذرد، می‌شناسید؟

بیدهای سرسبز در امتداد کرانه‌های رودخانه هیروسه،

شاخه‌هایشان در باد می‌رقصند و نوک آن‌ها سطح آب را لمس می‌کند،

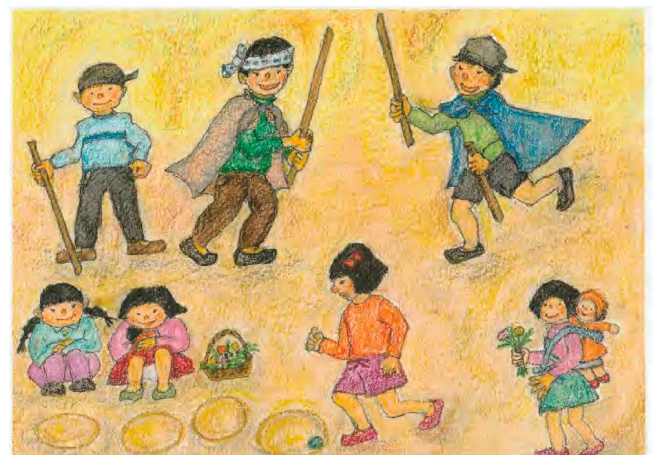
و مردمی که در آنجا از پیاده‌روی لذت می‌برند.

اما در تابستان سال ۱۹۴۵، یعنی ۸۰ سال پیش، در اطراف رودخانه هیروسه

چشم‌اندازی بی‌رحمانه گسترده شده بود که با کلمات قابل توصیف نیست

می‌خواهم درباره آن صحبت کنم.

من هارادا تسونهیرو هستم، ۸۶ ساله.



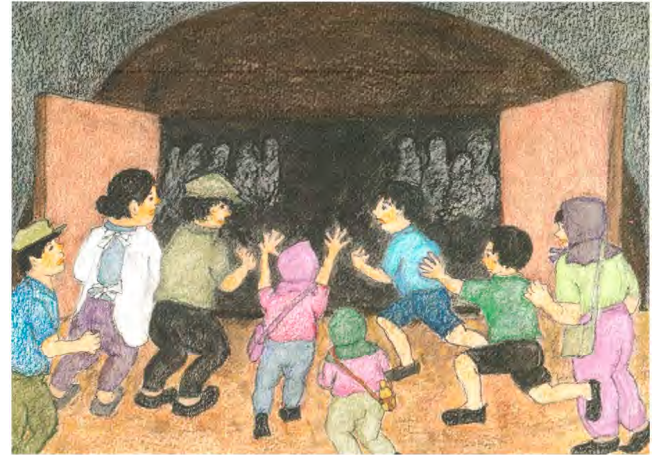
در آن زمان، من ۷ ساله و دانش‌آموز کلاس دوم ابتدایی بودم.

خانواده من شامل پدر و مادرم، برادرم، خواهرم، شوهرخواهرم و خودم

بود. ما در منطقه کویاناگی (سومیوچی فعلی) در کنار رودخانه هیروسه

با این حال، وضعیت جنگ روز به روز دشوارتر می‌شد. توکیو بمباران شد و در ۱۰ مارس ۱۹۴۵، ۱۰۰,۰۰۰ نفر جان خود را از دست دادند. شهرهای بسیار دیگری نیز یکی پس از دیگری مورد حمله هوایی قرار گرفتند. ما می‌ترسیدیم که مائباشی نیز هر لحظه مورد حمله قرار گیرد. هر بار که آژیر خطر به صدا درمی‌آمد، مردم با لرز و اضطراب شدید به پناهگاه‌ها می‌گریختند.

کمبود مواد غذایی آغاز شد. شیرینی‌ها ناپدید شدند. نه تنها ماهی و گوشت، بلکه برنج، میسو، سس سویا و شکر نیز دیگر یافت نمی‌شد. مردم برنج را با ساقه سیب‌زمینی شیرین و برگ تربچه می‌پختند و در نهایت، سیب‌زمینی شیرین و تربچه خردشده را با مقدار کمی برنج می‌پختند.



کمی بعد از ساعت ۱۰ شب ۵ اوت ۱۹۴۵ بود.

«تسونه‌هیرو بیدار شو، بیدار شو!»

با صدای فریاد خواهرم بیدار شدم. او کیف امداد اولیه را در دست داشت و فریاد می‌زد:

«فرار کن، به پناهگاه فرار کن!»

من به سرعت به پناهگاه ضد هوایی در پل هیتونه‌باشی که درست کنار خانه‌مان بود فرار کردم. این پناهگاه عمومی، محکم‌ترین و امن‌ترین پناهگاه شهر بود که از بتن ساخته شده و دارای در آهنی بود. این پناهگاه به اندازه ۴۰ تا ۵۰ نفر جا داشت.

کمتر از ده نفر از زنان و کودکان همسایه در پناهگاهی که نور کمی داشت حضور داشتند. ما روی نیمکت‌های دو طرف نشستیم.

اندکی بعد، آژیر حمله هوایی به صدا درآمد. تعداد پناهجویان ناگهان افزایش یافت. مردم با هم گفتگو می‌کردند:

«می‌ترسم بالاخره مورد حمله قرار بگیریم.»

«نترس، مثل همیشه خواهد بود. هشدار حمله هوایی به زودی لغو می‌شود.»

آن‌ها این‌گونه با هم صحبت می‌کردند.



ناگهان مردی که نزدیک ورودی بود فریاد زد: «ساکت باشید، ساکت!»

«دارند می‌آیند، هواپیماهای دشمن دارند می‌آیند.»

همه ساکت شدند و گوش دادند. صدایی به گوش رسید. قطعاً غرش بمب‌افکن‌های B-۲۹ آمریکایی بود.

«آه، آن‌ها پایین‌تر از حد معمول پرواز می‌کنند.»

صدا بلندتر و بلندتر شد. ما در شرایطی عجیب و غیرعادی می‌لرزیدیم و امیدوار بودیم که هواپیماهای دشمن عبور کنند.

در آن لحظه، صدایی خفه مانند رعد و برق از سمت شمال غربی آمد. بمب انداخته شده بود. بوی بنزین فضای داخل پناهگاه را پر کرد.

انبوهی از مردم که می‌خواستند وارد شوند به سمت در بیرونی دویدند. اما چون نمی‌توانستند وارد شوند و تاب تحمل گرما را نداشتند، از پناهگاه فرار کردند.

بمباران‌ها شدیدتر و شدیدتر شد. در بالا، صدای تیز سقوط بمب‌ها، صدای شکستن و سوزان مواد آتش‌زا و بوی دود به گوش می‌رسید... بمباران‌ها به مرکز شهر نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند.

زمین ناله و زاری می‌کرد. گرد و غبار و شن از سقف می‌ریخت. ما مضطرب بودیم و برخی در پناهگاه سرگردان بودند. این محکم‌ترین پناهگاه شهر است. تا زمانی که اینجا هستیم، قطعاً از هر جای دیگری امن‌تر هستیم.

سپس صدای فوق‌العاده بلند سقوط بمب شنیده شد. همه به طور غریزی فکر کردند: «دارند ما را بمباران می‌کنند!» و روی زمین دراز کشیدند. در آن لحظه، موج (شوک) سنگینی را احساس کردیم و افرادی که ایستاده بودند از جا کنده شده و به زمین خوردند. بمبی در نزدیکی منفجر شد.



به زودی دود از زیر در شمالی به داخل وزید.

«دود! دود!»

همه با صدای بلند فریاد زدند. اگر فوراً کاری نکنیم، خفه خواهیم شد.

«آپائین! بالا! آن بالا!» دیگران فریاد زدند. همه به بالا نگاه کردند.

ما دیدیم که دود داغ با سرعت و صدای بسیار زیادی از چهار هواکش رو به رودخانه هیروسه به داخل می‌وزد.

اگر کاری در مورد آن نکنیم، همه ما خواهیم سوخت.

مردی سعی کرد با پیراهن خود هواکش را بپوشاند، اما پیراهن لحظه‌ای آتش گرفت و او بر اثر باد داغ به کف زمین پرت شد.

گرم است، واقعاً داغ است.

همه فریاد زدند: «آب، آب!»

در ابتدا تمام بدنم پوشیده از عرق بود، اما به تدریج عرق ناپدید شد.

بدنم رطوبت خود را از دست داد و پوستم زبر شد.

«مامان!»

«بابا!»

«کمکم کنید!»

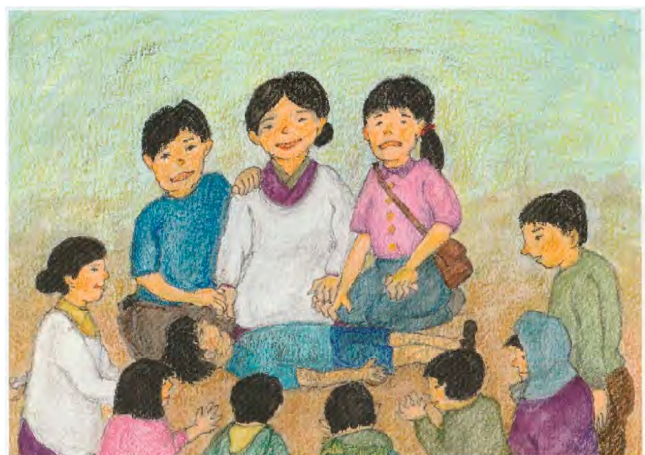
همه ما جیغ می‌زدیم، گلویمان را چنگ می‌زدیم و دیوار را می‌خراشیدیم.



کم‌کم صدام را از دست دادم. به جای صدا، صدای فسفس از گلویم خارج می‌شد. صدای من به یک نویز تبدیل شد. آن‌قدر گیج شده بودم که به زن همسایه چسبیدم. «خانم، کمک کنید»، با آخرین رمق صدام التماس کردم. «بسیار خب، بسیار خب»، او هم با صدایی بی‌صدا پاسخ داد و مرا در آغوش کشید و به سینه خود چسباند. حافظه من در آنجا به پایان رسید.



در آن زمان، مردمی که پماران شده بودند، در میان شعله‌های آتش به این سو و آن سو می‌گریختند. مردمی که توسط آتش رانده شده بودند، یکی پس از دیگری به داخل رودخانه هیروسه پریدند. اگرچه آن‌ها از شعله‌های آتش گریختند، اما برخی غرق شدند و برخی دیگر بر اثر خستگی دیگر نتوانستند دیوار دیواره سنگی ساحل را بگیرند و آب آن‌ها را برد. در طول حملات هوایی، افراد زیادی در رودخانه هیروسه جان باختند. چشمانم را باز کردم. همه به من نگاه می‌کردند. «آها، به هوش آمد!» «او دوباره زنده شد!» صدای تشویق هم شنیدم. در میان چهره‌های بسیار، چهره‌های مادر، خواهر و برادرم بود. قطرات باران روی صورتم می‌ریخت. بدنم را بلند کردم و با تمام وجود آبی را که خواهرم از رودخانه هیروسه آورده بود نوشیدم.



بعدها شنیدم که مادرم و دیگر اعضای خانواده به داخل رودخانه پریدند و با ریختن آب روی کلاه‌های خود، به هر نحوی که بود توانستند از میان شعله‌ها جان سالم به در ببرند. پس از حمله هوایی، مردم صدای ضعیفی از داخل پناهگاه شنیدند، وارد آن شدند و مرا روی زمین افتاده یافتند. یک دندانپزشک همسایه در حالی که بی‌هوش بودم، بیش از ۳۰ دقیقه به من تنفس مصنوعی داد. می‌گویند همه افراد داخل پناهگاه به جز من مردند. زنی هم که مرا در آغوش گرفته بود جان باخت.



شهر مائباشی کاملاً ویران شد.

در شب ۵ اوت، ۹۲ بمب افکن به پرواز درآمدند و ده‌ها هزار بمب از آسمان بارید و شهر را سوزاند و مردم را به قتل رساند. نزدیک به ۶۰۰ نفر قربانی شدند. مائباشی تنها در یک شب به بیابانی سوخته تبدیل شد. صبح روز بعد، ۶ اوت، بر روی هیروشیما و سپس در ۹ اوت بر روی ناکازاکی بمب‌های اتمی انداخته شد. و در ۱۵ اوت جنگ به پایان رسید. مردم بر روی آوارها کپر ساختند و با کمک به یکدیگر برای بقا جنگیدند. این‌گونه بود که زندگی جدید آغاز شد.

سال بعد من، مادر و خواهرم به دیدن مادر بزرگم در توکیو رفتیم. وقتی قطار پر از مسافر ما در ایستگاه اوئو متوقف شده بود، انبوهی از دختران و پسران به سمت آن دویدند. به نظر می‌رسید بین ۵ تا ۱۲ سال سن داشتند. برخی سیگاری بر لب داشتند. آن‌ها به سمت پنجره‌های باز دویدند و التماس کردند: «آقایان، خانم‌ها، چیزی به من بدهید»، «چیزی برای خوردن به من بدهید». من از این اتفاق غیرمنتظره شگفت‌زده شدم. خواهرم به من گفت: «آن‌ها پدر و مادر خود را در حمله هوایی به توکیو از دست داده‌اند. آن‌ها

حتی اکنون، ۸۰ سال بعد، آن پسر و آخرین کلماتش: «من به تو حسادت می‌کنم!» به روشنی در یاد من باقی مانده است.



چند سال پیش، وقتی در امتداد رودخانه هیروسه قدم می‌زدم، متوجه چیز درخشانی در خاکی شدم که برای ساخت و ساز خاک‌برداری شده بود. محل را جستجو کردم و یک بطری شیشه‌ای با گردنی کج شده بر اثر گرمای آتش، یک تیله شیشه‌ای به رنگ سفید ابری و یک سنگ بازی با تصویر نوراکورو (قهرمان محبوب در مانگای زمان جنگ) پیدا کردم. در آن زمان، در این منطقه بر اثر حمله هوایی آمریکا دریایی از آتش به وجود آمد. این اشیاء نشان‌دهنده شدت آتش‌سوزی هستند.



کودکانی که با این تیله شیشه‌ای و سنگ بازی، بازی می‌کردند احتمالاً در آن زمان هم‌سن و سال من بودند. در داخل بطری، اثری از مایع تبخیر شده باقی مانده بود، بنابراین احتمالاً مادر کسی چاشنی را در آن نگهداری می‌کرده است. او، کودکانش و خانواده‌اش چگونه از آن حمله هوایی جان سالم به در بردند؟ آیا آن‌ها زنده ماندند؟ برای مدتی به سنگ بازی در دستم زل زدم.



کودکان بینوا بدون خانه، بدون غذا و بدون لباس هستند. سکو پر از مردمی بود که کیف‌های بزرگ حمل می‌کردند. در میان جمعیت، من با دقت بیشتری مادرم و خواهرم را دنبال می‌کردم تا گم نشوم. در آن لحظه، کسی از پشت سر صدا زد: «آهای، تو!» با تعجب زیاد ایستادم. «خودت هستی، خودت هستی»، صدا دوباره صدا زد. صدا متعلق به پسری هم‌سن و سال من بود. او پا برهنه بود، شلوار پاره‌ای بدون کمربند و زیرپیراهن آستین‌کوتاه به تن داشت و موهایش آشفته بود. در حالی که من به او زل زده بودم، او به سرعت با من صحبت کرد: «غذا داری؟»

«نه، فقط یک کیک برنجی برشته شده دارم.»

«خب، آن را به من بده.»

پسر دست راستش را به سمت من دراز کرد.

«بیا.»

کیک برنجی نیم‌خورده را از جیبم درآوردم و به او دادم.

«ممنون. من گرسنه هستم.»

او بلافاصله آن را بلعید.



در این میان، مادرم در میان جمعیت به دنبال من می‌گشت. وقتی بالاخره مرا پیدا کرد، دستم را کشید و شروع به ترک آنجا کرد. در آن لحظه صدای بلند پسر را شنیدیم: «آهای!» وقتی برگشتیم، او فریاد زد: «من به تو حسادت می‌کنم!» و برگشت و فرار کرد.

کودکان زیادی بودند که پدر و مادر و اقوام خود را در جنگ و حملات هوایی از دست دادند. خود آن‌ها اگرچه موفق شده بودند از حملات هوایی فرار کنند، اما نتوانستند از گرسنگی و سرما فرار کنند.

این هم پایان داستان من. نه، هنوز تمام نشده است.

چرا آن جنگ رخ داد؟

چرا ساکنان مائباشی باید قربانی می شدند؟

چگونه باید به زندگی خود ادامه دهم، من که تصادفی نجات یافته بودم؟

در ۸۶ سالگی، هنوز سعی می کنم به این پرسش ها پاسخ دهم.

امیدوارم این داستان شما دختران و پسران را ترغیب کند تا درباره حمله هوایی به مائباشی یاد بگیرید و همراه با من به تفکر ادامه دهید،

درباره جنگ،

درباره زندگی،

درباره زنی که خود را فدا کرد تا مرا نجات دهد،

و درباره پسری در ایستگاه اوئو که فریاد زد: «من به تو حسادت می کنم!»

ضمیمه تاریخی: عملیات بمباران توسط B-29 ها

بمب افکن B-29 و بمب اتمی قوی ترین سلاح های جدید در جنگ جهانی دوم بودند. از ابتدا هر دو سلاح برای پیروزی ایالات متحده بر آلمان توسعه یافته بودند، اما از آنجا که آلمان زودتر تسلیم شد، هر دو سلاح برای حمله به ژاپن تغییر جهت دادند.

برای ساخت پایگاهی نزدیک تر جهت حمله هوایی به خود ژاپن، ارتش آمریکا در ۱۵ ژوئن ۱۹۴۴ در جزیره سایپان پیاده شد. در ژوئیه، آن ها در دو جزیره دیگر گوام و تینیان نیز پیاده شدند، نیروهای محافظ ژاپنی را نابود کردند و شروع به ساخت پایگاه هایی در این جزایر نمودند. در ماه اکتبر، ناوگان B-29 ها از پایگاه چنگدو چین به این پایگاه های ماریانا منتقل شدند و خود ژاپن را در برد شلیک خود قرار دادند. در ۱ نوامبر، برای نخستین بار یک B-29 به تنهایی برای شناسایی از شبه جزیره ایزو تا آسمان توکیو پرواز کرد و از روز ۲۴م، حملات هوایی مقیاس کامل به ژاپن آغاز شد.

ساختار بمب M69

• کلاهک / بدنه / پوشش / بندهای فلزی / وزنه / چتر فلزی
• ۳۸ بمب آتشزا که در بمب مادر قرار داشتند، در ارتفاع ۷۰۰ متری پراکنده می شدند.
یک B-29 در مجموع ۱۵۲۰ بمب آتشزا را پراکنده می کرد.
• ناپالم یک ماده سوزاننده

است که از بنزین و پالمیتات آلومینیوم به شکل ژل چسبناک تشکیل شده است.

• هنگام فرود بمب آتشزا، باروت منفجر شده و ناپالم را پراکنده می کند.

در ابتدا B-29 ها کارخانه ها و تأسیسات مهمات سازی را هدف قرار می دادند تا بمباران های دقیق را از ارتفاع ۱۰,۰۰۰ متری انجام دهند، اما کار آن ها چندان کارآمد نبود. بنابراین، پس از مارس ۱۹۴۵، آن ها عملیات بمباران کور با بمب های آتشزا از ارتفاع پایین را علیه شهرهای بزرگ وارد کردند. این فرمانده کورتیس له می بود که این عملیات را طراحی و اجرا کرد.

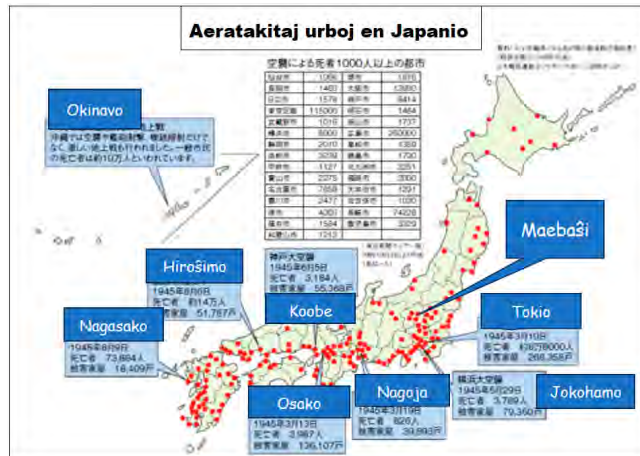
B-29 ها در دسته های ۳۰۰ تا ۵۰۰ فروندی شهرهای بزرگی مانند توکیو و اوساکا را یکی پس از دیگری مورد حمله قرار دادند. آن ها شبانه می آمدند، زمانی که جنگنده ها و توپ های ضد هوایی ژاپنی تأثیر چندانی نداشتند، و بمباران شدیدی را بر روی شهرهای بزرگ پر از خانه های چوبی انجام می دادند که باعث محاصره و سوختن غیرنظامیان زیادی می شد.

در ژوئن، ناوگان B-29 ها به گروه های حدود ۱۰۰ فروندی تقسیم شدند و شهرهای متوسط و کوچک را در سراسر کشور تقریباً هر ۴-۵

روز یکبار بمباران کردند.

در اوت، تعداد B-29 ها در پایگاه ماریانا در مجموع به ۱۰۰۰ فروند رسید و از پایگاه تینیان، B-29 های حامل بمب اتمی به پرواز درآمدند. تا روز شکست ژاپن، در مجموع ۳۴,۷۹۰ فروند B-29 طی ۳۵۳ بار به ژاپن حمله هوایی کردند، حدود ۱۶۰,۰۰۰ تن بمب و بمب آتشزا ریختند و حدود ۲۰۰ شهر، شهرک و روستا را به آتش کشیدند.

آمار کشته شدگان حملات هوایی در شهرهای ژاپن (بیش از ۱۰۰۰ نفر)



• توکیو: حدود ۱۱۵,۰۰۰ نفر کشته

• هیروشیما: حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر کشته

• ناکازاکی: ۷۳,۸۸۴ نفر کشته

• اوساکا: ۱۲,۰۰۰ نفر کشته

• ناگویا: ۸,۰۰۰ نفر کشته

• یوکوهاما: ۳,۷۸۹ نفر کشته

• کوبه: ۸,۴۱۴ نفر کشته

• توکوشیما: ۳,۲۳۹ نفر کشته

• شیروئوکا: ۳,۳۲۹ نفر کشته

• کاواساکی: ۲,۲۷۵ نفر کشته

• هاماماتسو: ۲,۰۱۰ نفر کشته

• بوینگ/ساسبو: ۲,۴۷۷ نفر کشته

• کاگوشیما: ۲,۲۶۱ نفر کشته

• اوکی ناوا: حدود ۱۰۰,۰۰۰ نفر کشته غیرنظامی (نبرد زمینی شدید)

کودکان یتیم ناشی از جنگ

در سال ۱۹۴۵، بمباران کور شهرهای ژاپن آغاز شد و تعداد کودکانی که پدر و مادر، اقوام یا سرپرستان خود را از دست دادند به شدت افزایش یافت. طبق «نتایج نظرسنجی سراسری یتیمان (تا ۱ فوریه ۱۹۴۸)»، تعداد کل یتیمان ۱۲۳,۵۱۱ نفر بود که از این تعداد ۲۸,۲۴۸ نفر یتیمان جنگی و ۱۱,۳۵۱ نفر یتیمانی بودند که از اشغال مستعمراتی بازگشته بودند. با این حال، آمار مربوط به اوکیناوا شامل نشده بود و اوج تعداد یتیمان جنگی در اوکیناوا ۱,۰۰۰ نفر بود.

بسیاری از یتیمان جنگی با تکدی گری، کمک در دکه های خیابانی، جمع آوری و بازسازی سیگارهای دور انداخته شده، روزنامه فروشی، زباله گردی و غیره زنده ماندند.

می گویند بسیاری از آن ها به سرقت و جیب بری روی آوردند. کمک کمی برای یتیمان جنگی وجود داشت و جامعه به آن ها به چشم مجرمانی می نگریست که مرتکب دزدی و باج گیری می شدند. بسیاری از یتیمان جنگی از گرسنگی مردند و برخی حتی دست به خودکشی زدند.

انجمن اسپرانتوی گونما (هوری یاسوئو، مائباشی، گونما)

hori-zonto@r.water.sannet.ne.jp

یادداشتی بر این مطلب:

همراهان گرامی مجله سبزاندیشان،

پیشتر در شماره ۴۸ (صفحه ۲۴)، طی مطلبی به معرفی «اتحادیه جهانی آموزگاران اسپرانتودان» پرداخته بودیم. اکنون و در شماره ۵۸، خوشحالیم که روایت و معرفی تازه‌ای از این اتحادیه را به قلم خانم مهندس نازی صولت با شما به اشتراک می‌گذاریم. ایشان در این نوشتار، از زاویه‌ای نو و دیدگاهی متفاوت به نقش و فعالیت‌های این مجموعه پرداخته‌اند.

برای علاقه‌مندان و کسانی که مایل‌اند مطلب پیشین را نیز مرور یا مقایسه کنند، تصویر مربوط به صفحه ۲۴ از شماره ۴۸ در کنار این مقاله درج شده است.

شما را به مطالعه این مطلب خواندنی دعوت می‌کنیم.

معرفی اتحادیه بین‌المللی معلمان اسپرانتو

«اتحادیه بین‌المللی معلمان اسپرانتو» (ILEI)^۱ انجمن اصلی مدرسین اسپرانتو است. این انجمن به طیف وسیعی از افراد خدمات‌رسانی می‌کند: از معلمان اسپرانتوزبان (از جمله کسانی که از طریق زبان اسپرانتو تدریس می‌کنند) گرفته تا هر کسی که صرفاً به آموزش و یادگیری علاقه‌مند است. این انجمن معمولاً با نام اختصاری ILEI شناخته می‌شود.

ILEI یک انجمن تخصصی وابسته به «سازمان جهانی اسپرانتو» (UEA)^۲ است و معلمان، مربیان، دانشجویان، زبان‌آموزان و دوستداران اسپرانتو را از کشورهای گوناگون گرد هم می‌آورد.

هدف ILEI حمایت از آموزش اسپرانتو و ترویج آموزش بین‌فرهنگی است. این انجمن برای ارتقای همکاری مؤثر میان افراد کشورهای فرهنگ‌های مختلف تلاش می‌کند و دارای شعب ملی و اعضای در نقاط گوناگون جهان است.

ILEI نشریات مهمی منتشر می‌کند: نشریه اصلی آن IPR^۳ (نشریه بین‌المللی آموزش) نام دارد که شامل مقالات تخصصی و اخبار حوزه آموزش است. نشریه بسیار محبوب دیگر، Juna Amiko (دوست جوان) است؛ این نشریه که با زبانی ساده و آسان نوشته شده، منبعی ارزشمند برای زبان‌آموزان و گویشوران تازه‌کار اسپرانتو محسوب می‌شود.

یکی از فعالیت‌های کلیدی ILEI، برگزاری همایش سالانه است. این رویداد شامل سمپوزیوم (کنفرانسی در سطح دانشگاهی)، سمینار، سخنرانی، بحث و گفتگو و گردهمایی‌های اجتماعی است. شرکت‌کنندگان می‌توانند تجربیات خود را مبادله کنند، ارتباطات جدیدی برقرار سازند و برای فعالیت‌های خود در باشگاه‌ها، مدارس و دوره‌های آموزشی، ایده‌هایی به دست آورند.

امسال محل برگزاری این همایش منحصربه‌فرد بود: این مکان میزبان، دانشگاه زائوژیانگ و بزرگ‌ترین موزه اسپرانتوی آسیاست. علاوه بر

Internacia Ligo de Esperantistaj Instruistoj ۱

Universala Esperanto Asocio ۲

Internacia Pedagogia Revuo ۳

معرفی ILEI، نهاد جهانی آموزشی اسپرانتو

ilei
Internacia
Ligo de
Esperantistaj
Instruistoj



«اتحادیه جهانی آموزگاران اسپرانتودان» (ILEI)، تصویری از فعالیت‌های آموزشی

در جنبش اسپرانتو را ارائه می‌کند. نشریات ILEI، «مجله بین‌المللی تعلیم و تربیت» (IPR) است که مقالاتی در مورد آموزش زبان، به ویژه اسپرانتو و همچنین اخبار شعبه‌های خود در ۵۶ کشور جهان و نیز معرفی کتاب‌ها و منابع آموزشی را به خوانندگان ارائه می‌کند.

دیگر نشریه ILEI، «دوست جوان» نام دارد که مطلب خواندنی و جذابی را به صورت درجه‌بندی شده برای سطوح مختلف دانش زبانی خوانندگان منتشر می‌کند. مطلب این نشریه با مشارکت اسپرانتودانان در بیش از ۱۰۰ کشور در سراسر جهان تهیه شده و به عنوان یک منبع کمک آموزشی بسیار مورد توجه است.

درگاه شایع‌کننده ILEI در ایران
اتحادیه آموزگاران اسپرانتو ایران (Irelle)، به عنوان شعبه و نمایندگی ILEI در ایران فعالیت می‌یابد. این اتحادیه که اعضای آن آموزگاران اسپرانتو مورد تأیید ILEI هستند هم (اکنون دارای ۶ عضو هست که همگی در امر آموزش و ترویج اسپرانتو فعالیت دارند. این اتحادیه آماده جذب و همکاری با افراد مایل به فعالیت در زمینه امور آموزشی اسپرانتو می‌باشد. در صورت تمایل با آدرس ilte@esperanto.ir مکاتبه فرمایید.



این، دانشجویان در آنجا می‌توانند یک دوره تحصیلی دانشگاهی چهارساله را در زمینه اسپرانتو بگذرانند. شعار همایش امسال عبارت بود از: «تربیت اسپرانتودانان حرفه‌ای و حفاظت از فرهنگ اسپرانتو» و موضوع سمپوزیوم نیز «افزایش آگاهی زبانی» بود.

سازمان ILEI همچنین با حمایت TEJO و وب‌گاه edukado.net، مسابقه‌ای را برای انتخاب بهترین معلمان اسپرانتو برگزار می‌کند. یکی دیگر از اقدامات مهم، اهدای جایزه «لا توره» (La Torre) به بهترین گزارش پژوهشی در حوزه آموزش اسپرانتو بخصوص بخش‌هایی که مورد علاقه و تحقیق پروفسور لا توره، اسپرانتودان ایتالیایی و رئیس اسبق ILEI است. ILEI با اهدای چنین جوایزی نشان می‌دهد که امر آموزش و پژوهش شایسته قدردانی و احترام عمومی است.

سازمان ILEI از طریق پروژه ETSo، دوره‌های آنلاین آموزش اسپرانتو را در کشورهای مختلف برگزار می‌کند. ویدیوهای ضبط شده این دوره‌ها در کانال یوتیوب، با نام «Esperanto + Edukado» ILEI قابل مشاهده است.

اگر معلم، دانشجو یا از دوستداران زبان اسپرانتو هستید، ILEI انجمنی مناسب برای شماست؛ انجمنی که به حفظ زبان ما به عنوان ابزاری زنده برای آموزش و دوستی کمک می‌کند.

برای کسب اطلاعات بیشتر، لطفاً به وب‌گاه این سازمان (www.ilei.info) مراجعه کنید. در آنجا می‌توانید اخبار و جزئیات فعالیت‌ها، فرم عضویت و آدرس ایمیل برای ارسال پرسش‌ها یا پیشنهادات خود را بیابید.

Ĉu ekzistas rilato inter la nivelo de evoluo kaj bonfarto de landoj kaj ilia enmigradakceptemo?

Migrado kaj prospero: kiu nutras kiun?

Hamzeh Shafiee

Analizo pri la reciproka influo inter ekonomia evoluo kaj internacia migrado

Enkonduko

Internacia migrado estas unu el la plej gravaj fenomenoj de la moderna mondo. Laŭ taksoj de internaciaj organizaĵoj, centoj da milionoj da homoj hodiaŭ loĝas ekster la lando en kiu ili naskiĝis. Dum kelkaj landoj perdas loĝantaron pro elmigrado, aliaj fariĝis ĉefaj celoj por enmigrintoj.

Kiam oni rigardas la mondmapon, oni rimarkas interesan ŝablonon: preskaŭ ĉiuj landoj kun alta vivnivelo, forta ekonomio kaj stabilaj institucioj estas ankaŭ inter la plej gravaj enmigradlandoj. Kanado, Aŭstralio, Svislando, Nov-Zelando, Germanio, Nederlando kaj la nordiaj landoj ĉiuj ricevas grandajn nombrojn da enmigrintoj.

Tio vekas fundamentan demandon:

Ĉu evoluintaj landoj allogas enmigrintojn ĉar ili jam estas prosperaj, aŭ ĉu la enmigrado mem kontribuis al ilia prospero?

La respondo de nuntempa ekonomia kaj sociologia esplorado estas nuancita: la rilato estas reciproka kaj dinamika. Evoluo favoras enmigradon,

sed bone administrata enmigrado ankaŭ povas plifortigi evoluon.

Evoluo kiel magneto por enmigrado

Unu el la plej konataj konceptoj en migrad-esplorado estas la tiel nomataj **tirfaktoroj** (angle: *pull factors*). Ili klarigas kial homoj elektas certajn landojn kiel sian novan hejmon.

Inter la plej gravaj tirfaktoroj troviĝas:

- altaj salajroj;
- granda nombro da laborŝancoj;
- politika stabileco;
- sekureco;
- kvalita sansistemo;
- altnivela edukado;
- sendependa justico;
- respekto al homaj rajtoj;
- socia protekto;
- bonaj estontaj perspektivoj.

Ju pli fortaj estas tiuj faktoroj, des pli alloga fariĝas la lando por migrantoj.

Tial ne surprizas, ke la plej grandaj enmigradfluoj direktiĝas al la ekonomie plej fortaj ŝtatoj.

Ĉu enmigrado favoras ekonomian kreskon?

Dum longa tempo oni diskutis ĉu enmigrado estas ekonomia ŝarĝo aŭ avantaĝo.

La plej multaj modernaj empiriaj studoj montras, ke enmigrado plej ofte havas pozitivan efikon, precipe longtempe.

La ĉefaj mekanismoj estas:

1. Pli granda laborforto

Enmigrintoj plenigas postenojn kiuj restus vakaj.

Ili laboras en:

- industrio;
- konstruado;
- agrikulturo;
- prizorgado de maljunuloj;
- transporto;
- sanservo;
- esplorado;
- altteknologiaj sektoroj.

En multaj evoluintaj landoj la ekonomio jam ne povus funkcii normale sen ili.

2. Pli alta produktiveco

Nova laborforto signifas pli grandan ekonomian produktadon.

Sed la efiko ne limiĝas al simpla kresko de la nombro de laborantoj.

Migrantoj ofte alportas:

- novajn spertojn;
- malsamajn metodojn;
- teknikajn kapablojn;
- internaciajn kontaktojn.

Tio favoras pli altan produktivecon.

3. Novigado

Tre granda parto de sukcesaj entreprenistoj en Nordameriko kaj Okcidenta Eŭropo estas enmigrintoj aŭ infanoj de enmigrintoj.

Internacia migrado faciligas la disvastiĝon de:

- scioj;
- teknologioj;
- entreprenaj modeloj;
- novaj ideoj.

Pro tio la nombro de patentoj kaj noventreprenoj ofte estas pli alta en landoj kun granda enmigrantaro.

La demografia defio

Preskaŭ ĉiuj evoluintaj landoj frontas la saman problemon:

la loĝantaro maljuniĝas.

En Germanio, Italio, Japanio, Sud-Koreio kaj multaj aliaj ŝtatoj la naskokvanto estas sub la nivelo necesa por anstataŭigi la loĝantaron.

Sekve:

- kreskas la nombro de emeritoj;
- malpliĝas la laborantaro;
- pliĝas la premo sur la pensiaj sistemoj;
- kreskas la bezono de sanservoj.

Enmigrado ne solvas ĉiujn problemojn, sed ĝi helpas bremsi la malpliĝon de la aktiva loĝantaro.

Pro tio multaj registaroj aktive serĉas kvalifikitajn laboristojn el eksterlando.

Ĉu la bonfarta ŝtato allogas migrantojn?

Iuj politikistoj argumentas, ke malavaraj socialaj sistemoj allogas homojn kiuj volas profiti el publikaj subvencioj.

Tiu ideo estas konata kiel la **hipotezo de la bonfarta magneto**.

La esploroj tamen prezentas pli kompleksan bildon.

Plej multaj ekonomiistoj konkludas, ke la ĉefaj motivoj por migrado estas:

- laboro;
- salajro;
- sekureco;
- familiaj rilatoj.

La socialaj avantaĝoj povas influi la elekton inter similaj landoj, sed malofte ili estas la ĉefa motivo por migrado.

Ĉu ĉiuj enmigrintoj havas saman ekonomian efikon?

Ne.

La ekonomia efiko dependas de multaj faktoroj.

Kvalifikitaj migrantoj

Ili ofte:

- pagas altajn impostojn;
- fondas entreprenojn;
- laboras en sektoroj kun alta aldonvaloro;
- kontribuas al scienca progreso.

Tial ili ĝenerale alportas grandan ekonomian profiton.

Malpli kvalifikitaj migrantoj

Komence ili povas postuli:

- lingvajn kursojn;
- edukajn programojn;

- loĝsubtenon;
- sanservon.

Sed post kiam ili integriĝas en la labormerkaton, ili kutime fariĝas netaj kontribuantoj al la ekonomio.

Sukcesaj ekzemploj

Kanado

Kanado havas unu el la plej planitaj enmigradsistemoj en la mondo.

La lando elektas grandan parton de siaj enmigrintoj laŭ:

- eduknivelo;
- profesiaj kapabloj;
- lingvoscio;
- bezonoj de la labormerkato.

Tiu sistemo kontribuis al konstanta ekonomia kresko.

Aŭstralio

Ankaŭ Aŭstralio dum jardekoj uzas poent-bazitan sistemon.

La celo estas certigi, ke la enmigrado respondas al la bezonoj de la ekonomio.

Germanio

Pro la kreskanta manko de laborforto Germanio enkondukis reformojn por faciligi la alvenon de fakuloj el aliaj landoj.

La malpli videblaj avantaĝoj

Enmigrado ne influas nur la ekonomion.

Ĝi ankaŭ povas:

- pliriĉigi kulturon;
- kreskigi internaciajn rilatojn;
- vastigi komercajn retojn;
- stimuli universitatan kunlaboron;
- faciligi internacian investadon.

Multaj mondaj urboj fariĝis centroj de kreemo ĝuste danke al sia kultura diverseco.

La defioj

Pozitivaj efikoj ne aperas aŭtomate.

Tro rapida aŭ malbone planita enmigrado povas kaŭzi:

- mankon de loĝejoj;
- premon sur publikaj servoj;
- trafikajn problemojn;
- integriĝajn malfacilaĵojn;
- politikajn konfliktojn.

Sekve la sukceso dependas de:

- bona administrado;
- efika integriĝpolitiko;
- lingva edukado;
- justa labormerkato;
- investoj en infrastrukturo.

Ĉu ekzistas statistika rilato?

Internaciaj komparoj montras klaran tendencon.

Landoj kun:

- alta MEP¹ pokape;
- alta Indico de Homa Evoluo (HDI²);
- fortaj demokratiaj institucioj;
- malalta korupto;
- alta vivokvalito,

plej ofte ankaŭ havas pozitivan migradan bilancon.

Kompreneble ekzistas esceptoj, sed la ĝenerala korelacio estas evidenta.

Tamen oni devas emfazi gravan distingon:

Korelacio ne signifas aŭtomate kaŭzecon.

Prospero allogas migrantojn, sed samtempe enmigrado mem povas kontribui al plia prospero.

Konkludo

La rilato inter evoluo, bonfarto kaj enmigradakceptemo estas reciproka plifortigo.

Prosperaj landoj fariĝas allogaj por migrantoj pro sia ekonomia stabileco, sekureco kaj vivokvalito. Samtempe, bone administrata enmigrado liveras laborforton, novajn ideojn, entreprenemon kaj internaciajn retojn, kiuj helpas konservi aŭ eĉ akceli la ekonomian kaj socian evoluon.

Tio ne signifas, ke ĉiu formo de enmigrado aŭtomate produktas pozitivajn rezultojn. La kvalito de la migradpolitiko, la kapablo integri novalvenintojn kaj la preteco de la socio akcepti diversecon estas decidaj faktoroj.

Resume, la spertoj de multaj sukcesaj landoj montras, ke **bone planita kaj taŭge administrata enmigrado ne estas kontraŭa al prospero, sed povas fariĝi unu el ĝiaj gravaj motoroj**. La estonta defio por evoluantaj socioj ne estos ĉu akcepti enmigradon aŭ ne, sed kiel organizi ĝin tiel, ke ĝi utilu samtempe al la novalvenintoj kaj al la gastiganta socio.

1 Malneta Enlanda Produkto

2 Angle: Human Development Index

نخستین همایش بین‌المللی زنان اسپرانتودان

با شعار «زنان، انسان‌های توانمند»

شهر گراتس اتریش در اواخر جولای گذشته، میزبان رویدادی بی‌سابقه در تاریخ جامعه بین‌المللی اسپرانتو بود. نخستین همایش زنان سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) با تمرکز بر توانمندسازی، همبستگی فراملی و بازخوانی نقش زنان در صلح جهانی، با موفقیتی چشمگیر به کار خود پایان داد.



جامعه بین‌المللی اسپرانتو تابستان امسال شاهد یک چرخش رو به جلو و رویدادی تحول‌آفرین بود. همزمان با برگزاری صد و یازدهمین همایش جهانی اسپرانتو (UK) در شهر تاریخی گراتس اتریش، «نخستین همایش زنان سازمان جهانی اسپرانتو (UEA)» در روزهای ۳۰ و ۳۱ جولای ۲۰۲۶ برگزار شد تا فصلی نو و ماندگار را در تاریخ این جنبش فراملی رقم بزند.

این رویداد بزرگ که به همت کمیسیون فعالیت زنان سازمان جهانی اسپرانتو و با همکاری اتحادیه بین‌المللی معلمان اسپرانتودان (ILEI) برنامه‌ریزی شده بود، مأموریت و محتوای خود را بر محوریت شعار پرمحتوای «زنان = انسان‌های توانمند» (Virinoj = povoplenaj) استوار کرد؛ شعاری که در تمام طول نشست‌ها، کارگاه‌ها و سخنرانی‌ها، به عنوان دعوتی فراگیر برای بازشناسی قدرت درونی، خلاقیت و پتانسیل عظیمی که زنان برای تغییر، آموزش و هدایت جوامع بشری به دوش کشیده‌اند، طنین‌انداز بود.

پیام همبستگی و افق‌های روشن پیش‌رو

فرناندو مایا (Fernando Maia Jr)، رئیس سازمان جهانی اسپرانتو، در ارزیابی خود از این رویداد، شکل‌گیری و اجرای موفق این همایش را نشانه‌ای از بلوغ، آگاهی و پیشرفت ساختاری جامعه اسپرانتو دانست. وی با تأکید بر اینکه زبان اسپرانتو همواره «زبان پیوندها و پل‌هاست»، خاطرنشان کرد که این کنگره فضایی بسته یا تفکیک‌شده نبود، بلکه بستری کاملاً دموکراتیک و گشاده برای گفت‌وگوی سازنده میان زنان و مردان فراهم آورد تا در کنار یکدیگر به بررسی نابرابری‌ها، امیدها و افق‌های روشن‌تر برای ساختن جهانی عادلانه‌تر بپردازند. در همین راستا، مالگوشیا کومارنیتسکا (Małgosia Komarnicka)، رئیس کمیسیون فعالیت زنان، با ابراز خرسندی از استقبال و پویایی شرکت‌کنندگان اظهار داشت: «زنان شرکت‌کننده در این رویداد از قاره‌ها، فرهنگ‌ها و سنین مختلف گرد هم آمدند. هر یک از این زنان داستان و تجربه زیسته منحصره‌فرد خود

را به گراتس آورده بودند و همین تنوع بی‌نظیر، مایه اصلی قدرت و انسجام شبکه ارتباطی ما در آینده خواهد بود.»

«تنوع بی‌نظیر زنان اسپرانتودان از قاره‌های مختلف، مایه اصلی قدرت و انسجام شبکه ارتباطی ما در آینده خواهد بود.»

برنامه‌های علمی، فرهنگی و گرامی‌داشت پیشگامان

گزارش‌ها و مستندات منتشرشده از این همایش نشان می‌دهد که این رویداد دوروزه میزبان برنامه‌های علمی و فرهنگی بسیار متنوعی بوده است. از جمله محورهای اصلی این برنامه‌ها می‌توان به سخنرانی‌های تخصصی پیرامون نقش زنان قدرتمند در تاریخ، معرفی زنان پیشگام و بعضاً فراموش‌شده جنبش اسپرانتو، کارگاه‌های تخصصی هنر و فرهنگ (مانند بررسی آثار نقاشان برجسته قرن بیستم و فرهنگ چای)، اجرای تئاتر مستند و تاریخی «اورسولا» (Ursula) با مضمون صلح و نفی جنگ، و همچنین شب‌های فرهنگی بین‌المللی اشاره کرد. دیپلمات‌ها، پزشکان، دانشگاهیان و استادان برجسته‌ای از کشورهای مختلف از جمله ایرلند، چین، آمریکا و لهستان در میان سخنرانان و گردانندگان این نشست‌ها حضور

داشتند. یکی از بخش‌های جذاب و ماندگار این کنگره، رونمایی و آموزش دسته‌جمعی «سرود زنان» (Himno de Virinoj) بود که با هدف تقویت روحیه همبستگی و خواهرخواندگی در میان اسپرانتودانان سراسر جهان اجرا شد و شور و حال خاصی به روز پایانی بخشید.

چشم‌انداز آینده؛ مقصد بعدی لهستان
برگزارکنندگان این همایش با تکیه بر دستاوردهای درخشان نشست اتریش، از هم‌اکنون نگاه خود را به گام‌های بعدی دوخته‌اند. با توجه به ساختار و برنامه‌ریزی بلندمدت این پروژه، تدارکات برای برگزاری دومین همایش زنان در سال ۲۰۲۷ در شهر زیبای یلینا گورا (Jelenia Góra) در کشور لهستان، همزمان با شصتمین همایش سازمان ILEI آغاز شده است. این تداوم نشان‌دهنده عزم جدی جامعه اسپرانتو برای تبدیل این رویداد به یک سنت پایدار و نهادینه جهت توانمندسازی و انعکاس صدای زنان در عرصه‌های بین‌المللی است.

این همایش در یک نگاه:

- تاریخ برگزاری: ۳۰-۳۱ جولای ۲۰۲۶
- محل برگزاری: گراتس، اتریش
- شعار محوری: زنان، انسان‌های توانمند
- مقصد بعدی: لهستان ۲۰۲۷

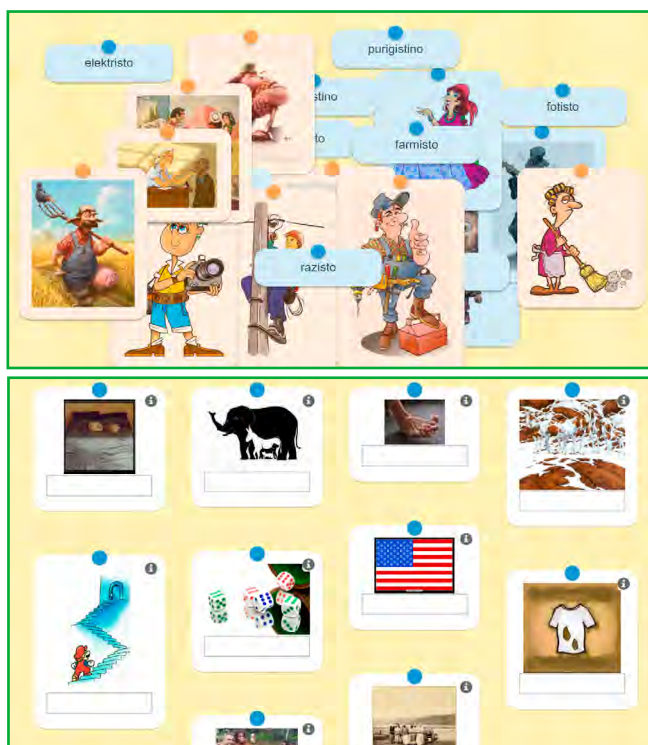
منبع: منابع خبری اسپرانتو بویژه بیانیه مطبوعاتی سازمان جهانی اسپرانتو به آدرس:

<https://uea.org/gk/1316a1>

گردآوری و ترجمه: حمزه شفیعی

در زیر مقاله‌ای برای معرفی بازی «Literaj Rebusoj - Veraj Virtualaj Vort-Enigmoj» (به اختصار VVV) و سایت میزبان آن (LearningApps.org) تقدیم می‌شود. این مقاله بر اساس متن دعوتنامه‌ای که به مجله رسیده و محتوای موجود در سایت تهیه شده است.

بازی مجازی کلمات؛ فرصتی برای آزمودن هوش و دانش اسپرانتو



در دنیای امروز که فناوری به بخش جدایی‌ناپذیر زندگی بدل شده، فرصت‌های تازه‌ای برای آموزش و سرگرمی پدید آمده‌اند. یکی از این فرصت‌ها، بازی‌های آنلاین تعاملی هستند که علاوه بر ایجاد لحظاتی مفرح، به پرورش مهارت‌های ذهنی و زبانی نیز کمک می‌کنند. در این میان، «بازی مجازی کلمات» یا **Veraj Virtualaj Vort-Enigmoj** (VVV) که توسط ماریان زدانکوفسکی (Marian ZDANKOWSKI) از لهستان طراحی شده، نمونه‌ای جذاب و هوشمندانه از این دست بازی‌هاست. این بازی در بستر LearningApps.org پیاده‌سازی شده و به رایگان در دسترس عموم قرار دارد.

است روی لینک <https://tiny.pl/8hhz4wmff> کلیک کنید. صفحه بازی شامل مجموعه‌ای از «معماهای حروفی» (Literaj Rebusoj) است که در آن‌ها با ترکیبی از حروف، اعداد و گاهی تصاویر مواجه می‌شوید و باید کلمه یا عبارت مدنظر را حدس بزنید. به عنوان مثال، ترکیب «cccc» نشان‌دهنده کلمه «kvarco» (نوعی کانی) است، زیرا «kvar» در اسپرانتو به معنای عدد ۴ است و حرف «co» نیز به آن اضافه می‌شود. یا ترکیب «8s» نشان‌دهنده کلمه «okso» (گاو اخته) است، زیرا «ok» به معنای عدد ۸ و «so» یک حرف بی‌صدای اسپرانتو است.

نکته مهم این است که پیش از شروع حل معمها، حتماً به راهنمای موجود در گوشه‌ی بالا-چپ صفحه، زیر علامت سؤال و لامپ، مراجعه کنید. این راهنما تمام نکات لازم برای درک درست معمها را توضیح می‌دهد.

نظرات کاربران و بازخوردها

بازی VVV تاکنون بازخوردهای بسیار مثبتی از سوی کاربران و اسپرانتیست‌های سرشناس دریافت کرده است. در ادامه به چند نمونه از این نظرات اشاره می‌شود:

- جی.سی. فیگیرا (G.C. Fighiera)، از پیشکسوتان اسپرانتو: «از بازی هوشمندانه شما بسیار قدردانی می‌کنم. به شما تبریک می‌گویم!»

- آندریاس ام‌ریش (Andreas Emmerich): «برای کارتان

این بازی چیست و برای چه کسانی طراحی شده است؟ VVV مجموعه‌ای از معمهای کلمه‌ای و تصویری (rebus) است که به‌صورت مجازی ارائه می‌شوند. این بازی عمدتاً برای اسپرانتیست‌ها طراحی شده و هدف آن، آزمایش هم‌زمان دانش زبانی، توانایی استدلال منطقی و هوش عمومی شرکت‌کنندگان است. با این حال، هیچ مانعی برای استفاده علاقه‌مندان به معمهای زبانی، حتی با آشنایی اندک با اسپرانتو، وجود ندارد. جذابیت اصلی بازی در این است که تقریباً هر معما حاوی پاسخی پنهان است و کاربر باید با دقت و تأمل، آن را کشف کند.

طراح بازی، آقای زدانکوفسکی، تأکید دارد که این معمها نسبتاً ساده هستند و هر اسپرانتیستی از عهده حل آن‌ها برمی‌آید. با این حال، اگر حل بیشتر معمها برای شما آسان باشد، می‌توانید خود را از نخبگان اسپرانتو به شمار آورید! به گفته ایشان، تنها ۴ تا ۵ درصد از مردم به معمها و چیستان‌ها علاقه جدی نشان می‌دهند، بنابراین این بازی فرصتی است برای آن دسته از افراد که ذهنی پرسشگر و مشتاق به چالش دارند.

ساختار و نحوه بازی

بازی VVV در قالب یک اپلیکیشن تعاملی روی سایت LearningApps.org اجرا می‌شود. برای شروع کافی

گوشه بالا-چپ صفحه را مطالعه کنید.
- پاسخ‌های پنهان: تقریباً هر معما حاوی پاسخی پنهان است. با دقت به ترکیب حروف و اعداد توجه کنید.

- پیشنهاد همکاری: اگر به بهبود بازی علاقه دارید، می‌توانید آن را از نظر دستور زبان، محتوا و منطق بررسی کرده و بازخورد خود را به طراح ارائه دهید.
- دریافت ایمیل: اگر تمایل به دریافت ایمیل‌های بعدی درباره این بازی ندارید، نیازی به ارسال پیام نیست.

معرفی سایت میزبان: LearningApps.org

سایت LearningApps.org یک پلتفرم رایگان و متن‌باز برای ساخت و اشتراک‌گذاری اپلیکیشن‌های کوچک تعاملی آموزشی و سرگرمی است. این سایت ابزارهای متنوعی برای طراحی انواع آزمونک، بازی‌های تطبیقی، جدول‌ها و معماها در اختیار کاربران قرار می‌دهد و به‌عنوان بستر میزبانی VVV انتخاب شده است. طراحی ساده و کاربرپسند این سایت، امکان اجرای روان بازی روی مرورگرهای مختلف را فراهم کرده است.

جمع‌بندی

بازی مجازی کلمات (VVV) با ترکیب هوشمندانه زبان، منطق و سرگرمی، تجربه‌ای منحصر به فرد برای علاقه‌مندان به معماهای زبانی فراهم آورده است. این بازی که توسط ماریان زندانکوفسکی طراحی و روی پلتفرم LearningApps.org میزبانی می‌شود، با استقبال گرم جامعه اسپرانتو روبرو شده و پتانسیل بالایی برای استفاده در رویدادهای مجازی دارد. اگر به دنبال چالشی فکری و مفرح هستید،

حتماً سری به این بازی بزنید و توانایی‌های خود را بیازمایید

لینک دسترسی به بازی:

<https://tiny.pl/8hhz4wmff>

پوستر معرفی بازی:

<https://tiny.pl/mszmqtv56>

Veraj Virtualaj VortEnigmoj



Profesioj
<https://tiny.pl/m4g0-zfu>



Kalkulu!



Horoj



Antonimoj



Bestoj



Renkontiĝo



Titoloj



Kongresoj



Landoj

تبریک می‌گویم. برنامه شما را به دیگران توصیه خواهیم کرد!

- الزا ام (Elsa M): «بازی بسیار دلپذیری است...»

- والناتین ملنیکوف (Valentin Melnikov)، قهرمان آزمونک‌ها: «شرکت در این آزمونک برای من لذت واقعی داشت. معماها به زبان اسپرانتو، دانش عمومی، توانایی استدلال و دیگر ویژگی‌های یک فرد خردمند مربوط می‌شوند. از نظر فنی همه چیز به خوبی و زیبایی پیاده‌سازی شده است. فرصت ورزش دادن به مغز در سطحی بالا، آن هم با لذت و فایده، چندان پیش نمی‌آید.»

- مونیکا مولنار (Monika Molnár): «به‌طور تصادفی تقریباً در پایان وارد اتاق شدم. می‌دانستم، اما فکر کردم اشکالی ندارد، فقط بی‌صدا نگاه می‌کنم که دیگران چه می‌کنند. شما مرا تشویق به بازی کردید و... خیلی سریع بازی مرا در خود غرق کرد. صادقانه بگویم، بسیار خوب سرگرم شدم...»

این نظرات نشان می‌دهد که VVV نه تنها یک بازی فکری، بلکه تجربه‌ای اجتماعی و لذت‌بخش برای جامعه اسپرانتو محسوب می‌شود.

پتانسیل بازی برای رویدادهای مجازی

یکی از سوالات مطرح شده این است که آیا این بازی برای استفاده در بازی‌های حین کنگره‌ها یا گردهمایی‌های مجازی مناسب است؟ پاسخ مثبت است. VVV می‌تواند گزینه‌ای ایده‌آل برای اسپرانتیست‌هایی باشد که به‌دلیل مختلف نمی‌توانند به‌صورت حضوری در کنگره‌ها شرکت کنند، اما همچنان

می‌خواهند به‌نوعی در فضای رویداد حضور داشته باشند. این بازی امکان رقابت و تعامل غیرحضوری را فراهم می‌کند و حس حضور در یک جمع پویا را القا می‌نماید.

نکاتی برای کاربران

- توجه به راهنما: حتماً پیش از شروع، توضیحات موجود در

Gazaloj de Hafez

*La plej bona ilo por trankvilo
dum la mallumo estas poemo. Ĝuu!*

Keyhan Sayadpour

Gazalo 82

***Tiu anĝela turk' irinta de mia vid' avare,
Kian eraron vidis, pro kio foriris erare.
Ekde kiam mi perdis tiun mondo-vidan okulon,
Neniu scias kiujn mi ne plu povas vidi klare.
Hieraŭ ne okazis kandel-fajro, sed mia kor-fajr',
La fumo fakte venis de mia kor-brulo amare.
For de via vizaĝo, mia okul-angulo daŭre,
Kiel katastrofa tempesto ja inundas larmare.
Foresto-doloro forprenis mian paŝo-kapablon,
Mi mortis pro tiu doloro medikamento-bare.
La koro diris ke per preĝo atingeblas aliĝo,
Pasis vivo dum kiu la vivo preĝis malavare.
Kial mi portu Ihram-on kiam Kibl' ne estas tie?
Ne marŝu? Safa kaj Marve* ne plu troviĝas najbare.
Hieraŭ la kuracisto diris al mi ja domaĝe:
En Kanun** ne troviĝas via kuraco ordinare.
Ho amik'! Nepre trovu tempon por viziti Hafez-on
Antaŭ kiam oni informas lian morton deklare!***

* Safa kaj Marve: Du montetoj en Mekko, kun 450 metroj da distanco, inter kiuj pilgrimantoj devas sep foje marŝi.

**Kanun: Fama medicina libro de Aviceno

آيا چه خطا دید که از راه خطا رفت؟
گس واقف ما نیست که از دیده چه ها رفت
آن دود که از سوزِ جگر بر سر ما رفت
سیلابِ سرشک آمد و طوفانِ بلا رفت
در دردِ مُردیم چو از دست دوا رفت
عمریست که عمرم همه در کارِ دعا رفت
در سعی چه کوشیم؟ چو از مروه صفا رفت
هیئات که رنج تو ز قانونِ شفا رفت
زان پیش که گویند که از دار فنا رفت

آن تُرکِ پری چهره که دوش از برِ ما رفت
تا رفت مرا از نَظَرِ آن چشمِ جهان‌بین
بر شمعِ نرفت از گذرِ آتشِ دل، دوش
دور از رُخِ تو دم به دم از گوشه چشم
از پای فُتادیم چو آمد غمِ هجران
دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت
احرام چه بندیم؟ چو آن قبله نه این جاست
دی گفت طبیب از سرِ حسرت چو مرا دید
ای دوست به پُرسیدنِ حافظ قدمی نه

Gazaloj de Hafez

Gazalo 83

***Se iam via nigra harar' eraris, ĝi eraris,
Se via hinda makulo uzurpon faris, ĝi faris.
Se am-lumo pro povrul-rikoltaĵo brulis, ĝi brulis,
Se feliĉ-reĝ' uzurpon al almozul' faris, li faris,
Sur la vojo ne ekzistu ĉagreno, alportu vinon!
Ĉiujn ĉagrenojn la paco ja riparis, ĝi riparis.
Oni devas firme toleri amadon, ho la koro!
Se ĝi ĝenis, ĝi ĝenis, se ĝi eraris, ĝi eraris,
Se l' koro pro amika koket' ŝargon portis, ĝi portis,
Se problemo inter la kor' kaj amik' staris, ĝi staris.
Pro klaĉuloj ofte aperas multe da ĉagrenoj, sed,
Se inter kunuloj blasfemo iam staris, ĝi staris.
Predikist'! Ne ĝenu Hafezon sufieĵ-forlasantan!
Se libera piedo sin malbaris, ĝi sin malbaris.***

گر ز دستِ زلفِ مُشکینت خطایی رفت رفت
ور ز هندویِ شما بر ما جفایی رفت رفت
برقِ عشقِ ار خرمینِ پشمینه پوشی سوخت سوخت
جوړ شاه کامران گر بر گدایی رفت رفت
در طریقت رنجشِ خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت
عشقبازی را تحمل باید ای دل، پای دار
گر ملالی بود بود و گر خطایی رفت رفت
گر دلی از غمزه دلدار باری برد برد
ور میان جان و جانان ماجرای رفت رفت
از سخن چینان ملالت‌ها پدید آمد ولی
گر میانِ همنشینان ناسزایی رفت رفت
عیبِ حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه
پای آزادی چه بندی؟ گر به جایی رفت رفت



هم‌نشینی هوش و زبان وقتی اسپرانتو با صدای مصنوعی جان می‌گیرد

«گامی تازه در گسترش زبان جهانی: سامانه‌ی گفت‌وگوی هوشمند SAI، مکالمه‌ای طبیعی و حرفه‌ای به اسپرانتو را برای همگان ممکن ساخته است.»

در عصری که هوش مصنوعی به سرعت در حال دگرگونی ارتباطات انسانی است، جامعه جهانی اسپرانتو نیز گامی بلند در این مسیر برداشته است. تارغای SAI – Samideana Artefarita Inteljekto (هوش مصنوعی هم‌اندیش) که به آدرس <https://sai.esperanto.co> در دسترس است، با بهره‌گیری از پیشرفته‌ترین فناوری‌های زبانی، تجربه‌ای نوین و حرفه‌ای از گفت‌وگو با هوش مصنوعی را به زبان اسپرانتو ارائه می‌دهد.

آنچه این تارغا را متمایز می‌سازد، کیفیت بالای مکالمات صوتی آن است. کاربر می‌تواند پرسش خود را به زبان اسپرانتو مطرح کند و پس از اندکی تأمل، پاسخی دقیق، روشن و جزئی‌نگر را با صدای زنانه‌ای حرفه‌ای و شفاف بشنود. لهجه‌ی ملایم اسپانیایی‌گوینده، جذابیتی خاص به این گفت‌وگوی دیجیتال می‌بخشد و تجربه‌ای طبیعی و دلنشین را برای اسپرانتوگویان از هر گوشه‌ی جهان فراهم می‌آورد.

پشت این ابتکار ارزشمند، دونین خیمِنس خارامیو (Doniben Jimenez Jaramillo)، اسپرانتیست برجسته‌ی کلمبیایی، قرار دارد. او که در ۶ ژوئن ۱۹۹۱ زاده شده، از چهره‌های فعال و تأثیرگذار جامعه‌ی اسپرانتو است؛ عضوی سابق در هیئت اجرایی TEJO و رئیس کنونی انجمن اسپرانتوی کلمبیا. خیمِنس با طراحی و پیاده‌سازی این سامانه‌ی هوشمند، نشان داده است که چگونه می‌توان از فناوری‌های روز برای گسترش و پویایی هرچه بیشتر زبان بین‌المللی اسپرانتو بهره برد.



SAI

Samideana Artefarita Inteljekto

 Saluton! Kiel mi povas helpi vin hodiaŭ?

ĉu vi povas iom multe diri pri vi mem?

 Kompreneble, mi povas!

Mi nomiĝas **SAI** – tio signifas **Samideana Artefarita Inteljekto**.
Mi estas la "reta kunulino" por ĉiuj, kiuj amas aŭ volas malkovri Esperanton.

Jen kelkaj aferoj pri mi:

- **Kiu min kreis?**
Mi estas projekto de la **Kolombia Esperanto-Ligo (esperanto.co)** kaj ĝia aktivulo **Doniben Jimenez**. Do mi havas iom da "latinamerika animo" en mia cifereca koro.
- **Kion mi plej ŝatas?**
 - Babilo pri Esperanto: vortoj, esprimoj, tradukoj, gramatikaj enigmoj.
 - Rakontoj pri la **kulturo**: kongresoj, renkontiĝoj, kantoj, verkoj, anekdotoj.
 - Helpi komencantojn ne timi erarojn, kaj helpi spertulojn poluri sian stilon.

تارغای SAI که با همکاری esperanto.co ایجاد شده، نه تنها ابزاری کارآمد برای تمرین مکالمه و یادگیری اسپرانتو است، بلکه گامی مؤثر در جهت معرفی این زبان به علاقه‌مندان جدید و تسهیل ورود آنان به دنیای اسپرانتو به شمار می‌رود. این دستاورد، نمونه‌ای بارز از هم‌افزایی میان هوش مصنوعی و آرمان‌های انسانی اسپرانتو است.

بدون‌تردید، SAI آینده‌ای روشن برای تعامل دیجیتال به زبان اسپرانتو ترسیم می‌کند و الگویی الهام‌بخش برای سایر پروژه‌های زبانی در عصر هوش مصنوعی خواهد بود.

La komenco de la fino

*Ni saltu nun trans la baron
ĉar restadi ĉe la limo
estas malkuraĝa ago
kaj komenco de la fino.*

*Energie ni batalu,
ĉar energiaj ni estas
kaj se kuraĝe ni agas
niaj timoj ekforestas.*

*Por repreni la memfidon
ni forviŝu la malbonon
ĉar rapidas nia mondo
tra la punkto de la fino*

*La danĝeron ni ne timu
batalante kun kuraĝo
elingiginte la glavon
kaj kun ŝildo ĉe la brako.*

*Por transsalti tiun baron
kun espero ni luktadas,
ĉar feliĉo multekostas
kaj ni faris jam la pagon.*

Ángel Arquillos López

آنخل آرکیوس لوپس

آغازِ پایان

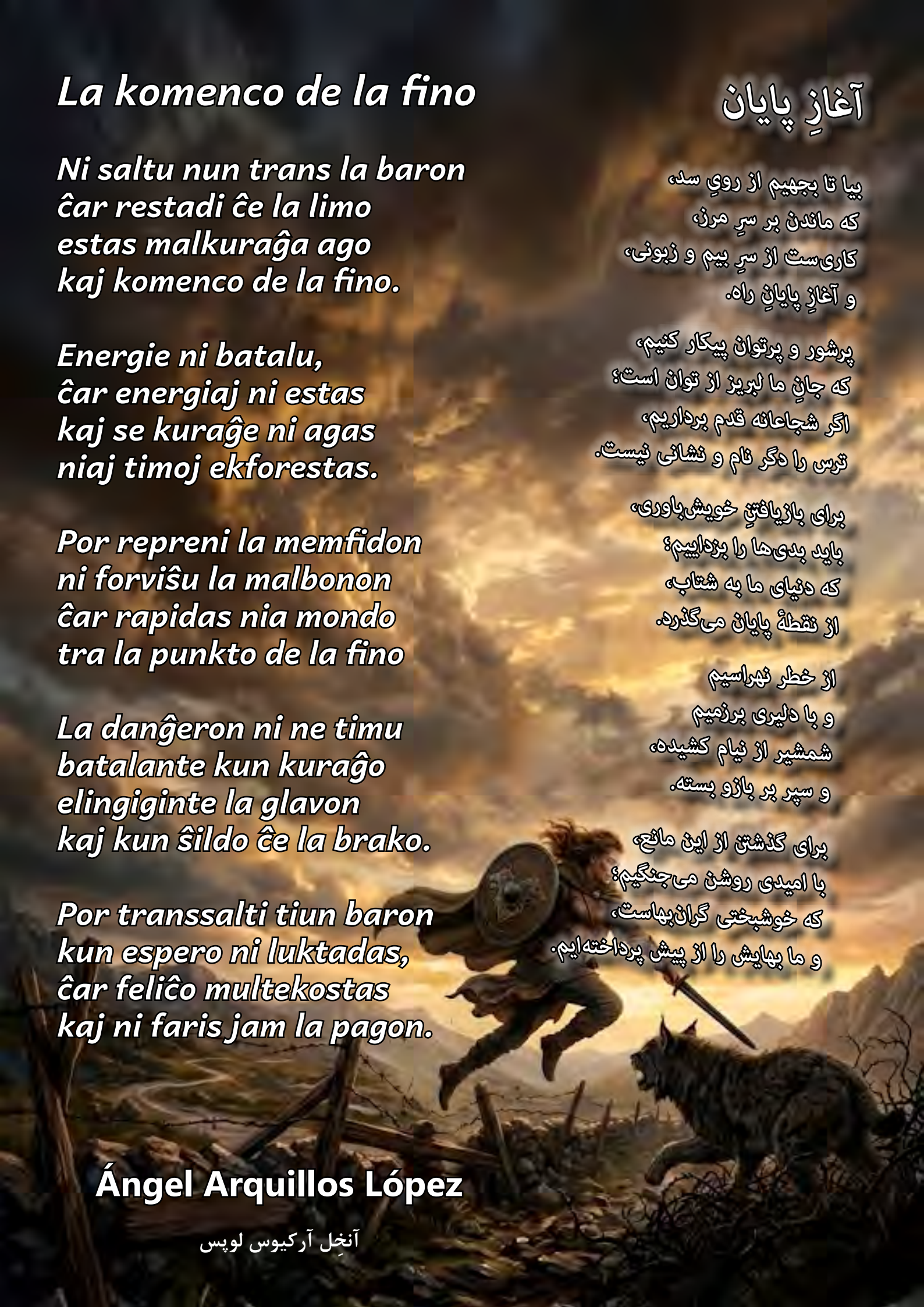
بیا تا بجهیم از رویِ سد،
که ماندن بر سرِ مرز،
کاریست از سرِ بیم و زبونی،
و آغازِ پایانِ راه.

پرشور و پرتوان پیکار کنیم،
که جانِ ما لبریز از توان است؛
اگر شجاعانه قدم برداریم،
ترس را دگر قام و نشانی نیست.

برای بازیافتنِ خویشِ باوری،
باید بدی‌ها را برداریم؛
که دنیای ما به شتاب،
از نقطهٔ پایان می‌گذرد.

از خطرِ نهراسیم
و با دلیری برزمیم
شمشیر از نیام کشیده،
و سپر بر بازو بسته.

برای گذشتن از این مانع،
با امیدی روشن می‌جنگیم؛
که خوشبختی گران‌بهاست،
و ما بهایش را از پیش پرداخته‌ایم.



Yunus Emre, Giganto de la Turka Literaturo

Yunus Emre (ĉ. 1238–1320) estas unu el la plej signifaj figuroj en la turka kultura kaj literatura historioj. Turka popola poeto kaj sufia mistikulo, li estas fama pro siaj profundaj spiritaĵoj, kiuj formis la anatolian kulturon dum jarcentoj.

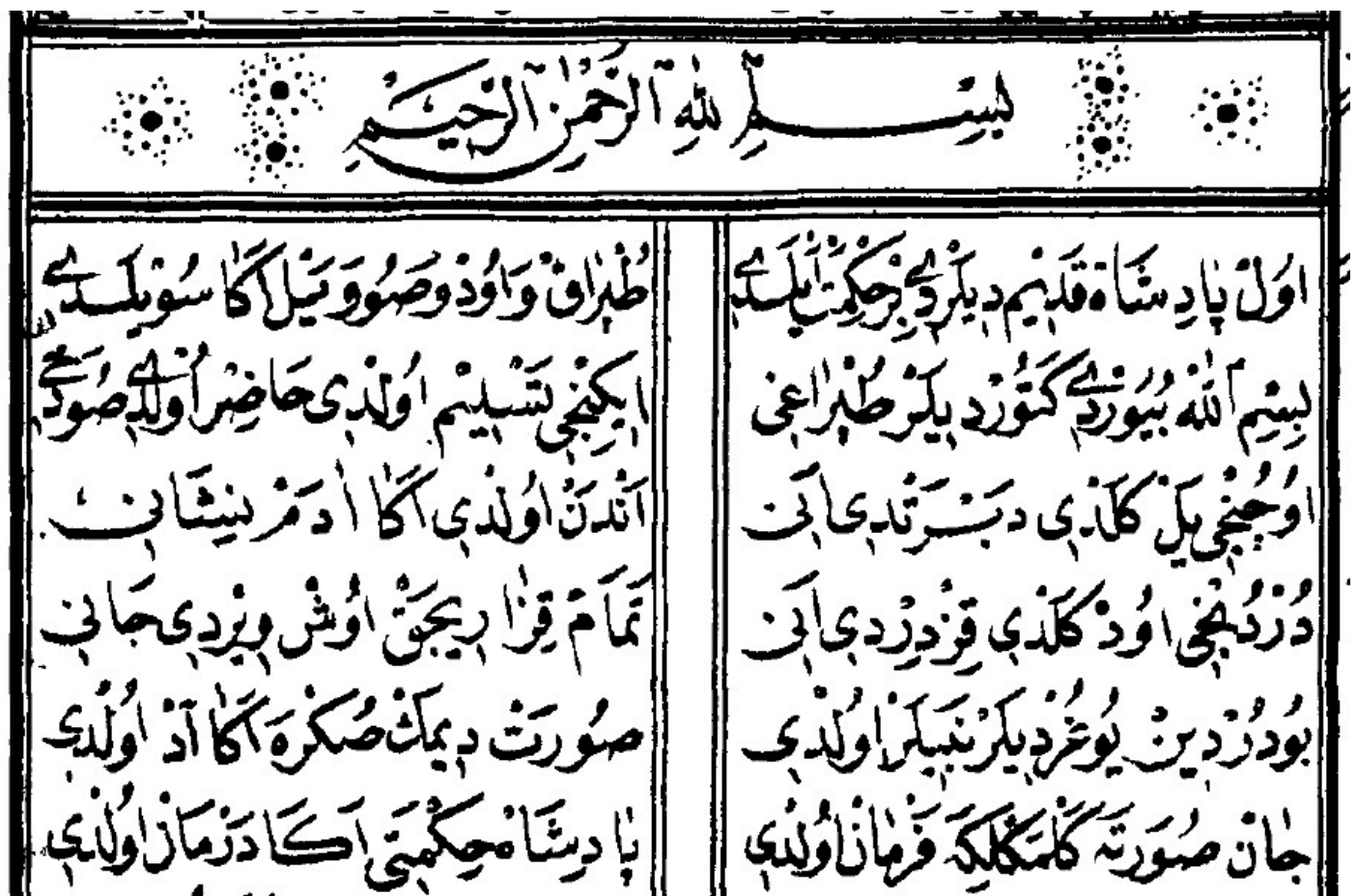
Vivo kaj Historia Kunteksto

Yunus Emre vivis dum turbula periodo en Anatolio, post la mongola invado, tempo kiam la islama mistika literaturo prosperis. Kvankam granda parto de lia vivo estas vualita de legendo; oni scias, ke li estis sufio kiu pasigis 40 jarojn kiel

disĉiplo de sia majstro, Tapduk Emre. Oni kredas, ke li vivis ĉefe en la regiono Karaman kaj forpasis ĉirkaŭ 1320.

La Poeto kaj Lia Filozofio

Li okupas gravan lokon en la literatura historio kiel unu el la unuaj konataj poetoj, kiuj skribis en la malnova anatolia



Figuro 1: Parto de liaj poemoj en turka malnova alfabeto

turka lingvo, la parolata lingvo de la popolo, anstataŭ la persa aŭ araba uzata de la elito. Tio igis lian verkon, kiu ĉefe fokusiĝas al dia amo, homa destino kaj la vojo al vero, alirebla por ĉiuj. Lia stilo, kvankam ŝajne simpla, lerte transdonis kompleksajn mistikajn konceptojn pri unueco kaj amo por la homaro laŭ klara kaj potenca maniero.

Daŭra Heredaĵo

Lia influo estas grandega kaj daŭra. UNESKO deklaris la jaron 1991, la 750-an datrevenon de lia naskiĝo, la "Internacia Jaro de Yunus Emre". Lia poezio, kolektita en lia Poemaro (Divano) kaj lia didaktika verko Risaletu'n Nushiyye, restas centra al la turkaj kulturo kaj literaturo, daŭre inspirante homojn tra la mondo.

Jen bela poemo el lia Poemaro:

*Ili nek parolas nek informas,
Migrintoj el ĉi trompema mondo,
nek parolas nek informas.
Kreskas diversaj herboj sur tiuj,
kiuj nek parolas nek informas.
Sur kelkaj kreskis herboj,
Sur aliaj, vicoj da cipresoj.
Kelkaj senkulpis, kelkaj estis elegantuloj,
Ili nek parolas nek informas.
Iliaj delikataj korpoj estas sub la tero,
Iliaj dolĉaj langoj restas silentaj.
Venu, ne forgesu ilin en viaj preĝoj!
Ili nek parolas nek informas.
Yunus diras, vidu la agojn de la sorto!
Iliaj okulharoj kaj brovoj jam falis.
Ŝtonoj de tombo sur iliaj kapoj,
Ili nek parolas nek informas.*

Ne Söylerler Ne Bir Haber Verirler

Yalancı dünyaya konup göçenler
Ne söylerler, ne bir haber verirler
Üzerinde, türlü otlar bitenler
Ne söylerler, ne bir haber verirler

Kimisinin üstünde biter otlar
Kiminin başında sıra serviler
Kimi masum, kimi güzel yiğitler
Ne söylerler, ne bir haber verirler

Toprağa gark olmuş nazık tenleri
Söylemeden kalmış, tatlı dilleri
Gelin, duadan unutkan bunları
Ne söylerler, ne bir haber verirler

Yunus der ki, gör takdirin işleri
Dökülmüştür kirpikleri kaşları
Başları ucunda hece taşları
Ne söylerler, ne bir haber verirler

Figuro 2: La poemo (maldekstre) en moderna turka alfabeto



<https://www.miaivivo.net/>

Mia Vivo estas socia retejo por Esperantistoj. Ĝi estas loko por ebligi kaj kuraĝigi pli aktivan retan vivon Esperante.

Mia Vivo estas nekomerca projekto kaj pludivas nur per mondonacoj. Ĉiuj partoj estas senkotizaj kaj ni absolute ne uzas nek vendas viajn informojn por iu ajn kialo.

Mia Vivo estas simila al aliaj sociaj retejoj: vi povas afiŝi kaj komenti afiŝojn de aliuloj, alŝuti bildojn kaj fotojn, disdoni informojn kaj filmojn de aliaj retejoj, krei kaj aliĝi en grupojn, babili, konektiĝi kaj amikiĝi. Per Esperanto kaj nur per Esperanto.

Ĉu progresanto ĉu komencanto, ĉiuj estas egale bonvenaj!

Ludu, Lernu, Gajnu!

La amuza angulo de "Irana Esperantisto"

Partoprenu kaj gajnu premiojn!

★ RESPONDO DE LA PASINTA NUMERO ★

Dankon al ĉiuj legantoj, kiuj provis solvi niajn enigmojn en la antaŭa numero.
Eĉ se ni ne ricevis respondojn, ni esperas, ke ili estis por vi interesa mensa ekzercado!

LA ENIGMO DE LA PERDITA VORTO

LA SEP ŜLOSILOJ DE LA SAĜULO



La respondoj de la sep enigmoj estis:

- 1- **Scio** – tio, kion oni lernas kaj akiras.
- 2- **Amikeco** – tio, kio ligas homojn.
- 3- **Ĝentileco** – respekto kaj bonkoreco.
- 4- **Espero** – lumo de la estonteco.
- 5- **Celo** – direkto kaj intenco en la vivo.
- 6- **Observemo** – rimarki kaj kompreni.

Prenu la UNUAN literon de ĉiu respondo:

S A Ĝ E C O

SAĜECO

Tiu estas la vera trezoro de la saĝulo!

Scio fariĝas saĝeco nur kiam ĝi kuniĝas kun bonaj homaj ecoj.

Ĉu vi ŝatis nian distran paĝon?

Karaj legantoj,

En la antaŭa numero ni enkondukis novan distran paĝon por amuzigi vin kaj ni eĉ promesis premiojn por la ĝustaj respondoj. Bedaŭrinde, ni ricevis neniun respondon de vi.

Nun ni volas scii vian opinion: Ĉu vi ŝatis ĉi tiun parton? Kaj ĉu ni daŭrigu aperigi tiujn du paĝojn en la venontaj numeroj, aŭ ne?



Kio mi estas?

Mi havas dek du filojn, ĉiu filo havas tridek nepojn,
kaj ĉiu nepao havas du ĝemelojn — unu blankan, unu
nigran. Tamen neniam ili ĉiuj renkontiĝas.
Kio mi estas?



Vortserĉo pri la Naturo



O R O I R O A R Ĉ I E L O O Ĝ
J A L O R O S V L T S A O O R
G O N D R T Ĝ O O S R V T R L
F U N E E O G O N T J O N O R
S O V L J A V E C O R O E J T
T I O U L T A U B E Ĉ E V U O
R J O O O N L R L J A A Z R S
A L I N Z O A F J P O N E E O
O L N N U B S B L T C T O I D
N A S U K L I N N O E E S R E
A F E B O L J R E O R E B E L
K U K O T B O J D Ĝ U O L N B
L L T J N E I O O O O E J T N
U M O N O R A B R A J E D O R
V O J B M N O T F U E J T B V

ARBARO	NEĜO
ARBOJ	NUBOJ
BESTOJ	OCEANO
BIRDOJ	PLUVO
ĈIELO	RIVERO
DEZERTO	STELOJ
FLOROJ	SUNO
FULMO	TERO
INSEKTOJ	TONDRO
LAGO	VENTO
LUNO	VULKANO
MONTO	

Instrukcioj por solvi la puzlon:

Trovu la vortojn: Serĉu kaj trovu ĉiujn kaŝitajn vortojn listigitajn flanke en la krado.
Direktoj: La vortoj povas esti troveblaj horizontale, vertikale, diagonale, kaj same en inversa ordo.
Markado: Kiam vi trovas vorton, ĉirkaŭstreku aŭ marku ĝin.

Logika Enigmo: "La Unufoja Pesilo"

La Rakonto

En la bazaro de Ŝirazo, maljuna komercisto nomata Hasan havis tri sakojn da moneroj:

Sako A: ora monero

Sako B: arĝenta monero

Sako C: kupra monero

Ĉiu sako enhavas precize 10 monerojn.

Hasan scias, ke:

Ĉiu ora monero pezas 10 gramojn.

Ĉiu arĝenta monero pezas 9 gramojn.

Ĉiu kupra monero pezas 8 gramojn.

Sed problemo: iu miksigis la sakojn! Hasan ne plu scias, kiu sako enhavas kian metalon. Li nur scias, ke:

Unu sako entenas ĉiujn orajn monerojn.

Unu sako entenas ĉiujn arĝentajn monerojn.

Unu sako entenas ĉiujn kuprajn monerojn.

La pezo de ĉiu sako estas ĝusta por sia metalo (ekzemple, se sako enhavas oron, ĝi pezas $10 \times 10 = 100$ gramoj — sed Hasan ne scias, kiu sako estas kiu).

Hasan havas unu tre precizan pesilon, kiu montras la ekzaktan pezon en gramoj. Sed li rajtas uzi ĝin nur unufoje. Li ankaŭ rajtas preni iun ajn nombron da moneroj el iu ajn sako (li ne bezonas preni ĉiujn) kaj pesi ilin kune.

La Demando

Kiel Hasan povas ekscii, en kiu sako estas oro, en kiu estas arĝento, en kaj kiu estas kupro, uzante la pesilon nur unufoje?

VIA TASKO

Sendu vian respondon al la redakcio (info@espero.ir) antaŭ la somerfino.
Inter ĉiuj ĝustaj respondoj estos lotumitaj premioj.



متكاملًا أو مُعاد تصميمه. ومن المفارقات أن التمييز بين الرجال والنساء أصبح أداة لعدم التمييز، ووسيلةً لدمج نقاط القوة المختلفة وتحديد نقاط الضعف المختلفة. وقد أعجبنا، وإن كان ذلك بابتسامة، بالجهود الصادقة التي بذلها ضباط ويست بوينت لإجراء التغييرات اللازمة.

أحيانًا يكون التمييز ضروريًا لتجنب التمييز. كان الفريق الذي صاغ الإعلان العالمي لحقوق الإنسان لعام ١٩٤٨، أحد الوثائق التأسيسية لمنظمة الأمم المتحدة حديثة النشأة، مُدرِّكًا لهذه الغموض، لكنه سعى إلى وضع أساس يُمكن الاستناد إليه في صياغة مبادئ أكثر تفصيلًا وتحديدًا. ولذلك، تنص الفقرة الثانية من الوثيقة على ما يلي:

جميع الحقوق والحريات الواردة في هذا الإعلان متساوية للجميع، دون أي تمييز من أي نوع، كالعرق، أو اللون، أو الجنس، أو اللغة، أو الدين، أو الرأي السياسي أو غيره، أو الأصل القومي أو الاجتماعي، أو الملكية، أو المولد، أو أي وضع آخر.

لا يعني هذا أنه لا يُمكن مراعاة العرق عند إزالة أوجه عدم المساواة التاريخية في معاملة الناس من مختلف الأعراق، ولا أنه لا يُمكن مراعاة الاختلافات الدينية، أو أنه لا ينبغي اتخاذ خطوات خاصة لتلبية الاحتياجات المختلفة لمختلف الفئات السكانية، بل يعني فقط أن النتيجة النهائية يجب أن تكون غير تمييزية، بحيث يُعامل الجميع على قدم المساواة وبأقصى قدر من العدل لذا، يُمكن أن يشمل عدم التمييز مراعاة الاختلافات، إذا كان الهدف هو تحقيق المساواة.

لكن بعض الخصائص البشرية أسهل في التعامل معها من غيرها، وبعضها ثابت بينما يتغير البعض الآخر. لذا، لا يمكن التعامل مع جميع أشكال التمييز المذكورة في الإعلان بنفس الطريقة. لقد شهدنا في السنوات الأخيرة (على سبيل المثال، في الجيش الأمريكي) كيف أُعيد تعريف مسألة الجنس (أو ما نفضل تسميته الآن، النوع الاجتماعي). وقد ظهر هذا المفهوم أيضًا، على سبيل المثال، في المجال الرياضي. أصبحت الحدود بين الرجال والنساء أكثر مرونة (غالبًا باسم المساواة) سواء في التعريف أو السلوك.

وبالمثل، فإن المسائل المتعلقة، على سبيل المثال، بالأصل القومي أو الاجتماعي، تُعد دائمًا مصدرًا للخلاف حتى لو كان الهدف هو تجنب التمييز. من حيث المبدأ، كلما كانت الاختلافات أكثر ثباتًا (فالعرق، على سبيل المثال، أو الأصل القومي، لا يمكن تغييره، على الرغم من إمكانية إعادة تعريف الفئات)، كلما ازدادت أهمية الاعتراف بضرورة عدم التمييز: فإذا كنّا، كما يُقال، مُقيّدًا بهوية عرقية مُحددة، فلا يُمكنني تغيير نفسي لتجنب التمييز غير العادل

في سبعينيات القرن الماضي، كنْتُ عضوًا في لجنة إعادة اعتماد زارت الأكاديمية العسكرية الأمريكية في ويست بوينت، وهي مؤسسة جامعية تُدرَّب ضباطًا للجيش الأمريكي. كانت مهمة اللجنة الموافقة رسميًا على مناهج الأكاديمية والحياة الطلابية للسنوات الخمس التالية، كما هو الحال في جميع الجامعات الأمريكية.

حتى عامٍ قبل الزيارة، كان طلاب ويست بوينت من الذكور فقط، ولكن صدور مرسوم بدمج النساء في سلك الضباط العسكريين فتح أبواب الأكاديمية أمامهن. عمل الموظفون بجد وإخلاصٍ للترحيب بهن ودمجهن.

لم يكن هذا الاندماج سلسًا، ليس لقلة الرغبة، بل لقلة الاستعداد والوضوح. لم يكن موظفو ويست بوينت معتادين على شكاوى الطلاب عند انتقادهم، كما لم يكونوا قد توصلوا إلى حلٍّ نهائيٍّ لكيفية إنشاء دورات مياه منفصلة للرجال والنساء (مع أنهم أدركوا أن هذه من أسهل المشاكل حلًا). لقد بذلوا جهدًا كبيرًا لابتكار كل شيء، بدءًا من أدلة للرجال والنساء في فنون القتال بالأسلحة النارية، وصولًا إلى قواعد المواعدة. أثار مشهد الضباط العسكريين المتمرسين الذين ارتبكوا بسبب العلاقات العادية بين الرجال قدرًا معينًا من التسلية بين أعضاء فريقنا (جميعنا خريجو جامعات شاملة) - لكن الضرورات كانت حقيقية والحاجة إلى التكيف أمرًا أساسيًا.

رغم أن الهدف كان الاندماج، إلا أن الواقع كان مختلفًا بين الرجال والنساء. كان لا بد من إجراء بعض التعديلات، ولكن بهدف تحقيق المساواة. كانت هذه ملاحظة بسيطة تتعلق بعدم التمييز: أحيانًا يكون التمييز ضروريًا لتجنب التمييز. الرجال والنساء مختلفون، وكان من الضروري معالجة هذا الاختلاف لضمان معاملتهم على قدم المساواة.

مثال بسيط: مسألة إنشاء ميادين التدريب البدني. كانت هناك معايير لهذه الميادين - طول القفزة، والقدرة على المناورة في المساحات الضيقة، وقوة الجزء العلوي من الجسم - لم تكن مناسبة تمامًا حتى للرجال، الذين يختلفون بطبيعة الحال باختلاف شكل أجسامهم؛ وبالتالي لم تكن هذه المعايير مناسبة للنساء. كان من المحتم أن تفشل النساء في هذه الميادين لأن الاختبارات صُممت لأجسام الرجال، لا النساء: أجسام النساء محدبة بينما أجسام الرجال مقعرة (والعكس صحيح)، والرجال أطول قامة من النساء في المتوسط.

قاوم بعض الموظفین هذه التغييرات، إذ اعتبروا جميع التغييرات بمثابة إضعاف للمتطلبات. استغرق الأمر وقتًا طويلاً لتقبل حقيقة اختلاف قدرات الرجال والنساء، وبالتالي ضرورة دمج الضباط في هيئة واحدة، ما يستلزم تدريبًا

نفسها تمييزية بشكل صارخ: فالأمم المتحدة لا تُطبق ما تدعو إليه. من بين آلاف اللغات في العالم، تُدير الأمم المتحدة أعمالها بست لغات: الإنجليزية، والعربية، والصينية، والفرنسية، والإسبانية، والروسية. أو بتعبير أدق، تُدير أعمالها بلغتين (الإنجليزية والفرنسية) وتُقدّم خدماتها اللغوية باللغات الأربع الأخرى. أو بتعبير أدق، تتسامح مع هيمنة اللغة الإنجليزية في معظم أعمالها، وتعترف بالفرنسية كلغة سكرتارية، وتتنافس بأن المتحدثين الأصليين أو شبه الأصليين للغة الإنجليزية شركاء متساوون مع جميع الموظفين الآخرين.

في كثير من الأحيان، تُستخدم الإنجليزية كلغة مشتركة، على سبيل المثال عندما يستخدمها شخصان غير ناطقين بها كلغة أم. اليوم، تُستخدم الإنجليزية على نطاق واسع في الشؤون الدولية (بل وتزداد استخدامها باطراد)، وهي راسخة في معظم أنظمة التعليم الوطنية. يُفيد استخدامها فئتين رئيسيتين من الناس: المتحدثون الأصليون للغة الإنجليزية، وأولئك الذين أُتيحت لهم الفرصة والوقت والقدرة والمال لتعلمها جيدًا. تتألف أمانة الأمم المتحدة من فئتين: المتحدثون الأصليون للغة الإنجليزية، بالإضافة إلى أولئك الذين حققوا نتائج متميزة في دروس اللغة الإنجليزية في المرحلة الثانوية. هؤلاء الآخرون فخورون بإنجازاتهم، ولن يشتكوا في الغالب لو استطاعوا الحفاظ على هذه الميزة.

الأمم المتحدة مليئة بأشخاص متفوقين في اللغة الإنجليزية. لست مقتنعًا بأن الإنجليزية عصا سحرية تمنح هؤلاء الأشخاص ذكاءً تلقائيًا. من خلال تجربتي الشخصية على هامش الأمم المتحدة، أدرك تمامًا حجم الاستثمار الهائل الذي بذله الموظفون في اللغة الإنجليزية (وإلى حد ما الفرنسية)، وأيضًا استبعاد احتمالية تغير هذا الوضع جذريًا في المستقبل القريب. لكن حان الوقت للأمم المتحدة أن تُقر بممارستها اللغوية التمييزية. هل تستطيع الأمم المتحدة الاستماع إلى أصوات العالم؟ هل تستطيع بناء التوافق اللازم لتحقيق أهداف التنمية المستدامة؟ إذا تحدثنا جميعًا في الوقت نفسه، بلغاتنا المختلفة، فمن سيستمع؟ صحيح أن الإنجليزية وغيرها من اللغات العظيمة تفتح المجال أمام الكثيرين للنقاش وصنع القرار، لكن آخرين لا يقلون أهمية لحماية هذا العالم يُستبعدون.

بصفتي متحدثًا بالإسبرانتو، بذلتُ جهدًا لتعلم لغة ثانية تحديدًا للتواصل بين اللغات. صحيح أنها ليست مثالية، وليست خالية تمامًا من التمييز، لكنها أفضل من الصراخ في وجه الآخرين بلغتي الأم مطالبًا إياهم بتعلم لغتي بدلًا من أن أتعلّم لغتهم.

وهذا (استخدام الإسبرانتو) يتماشى مع روح الإعلان العالمي لحقوق الإنسان، "دون أي تمييز"، كما يُقال بالإسبرانتو.

هل هذا حل عملي لمشكلة عدم التوازن والتمييز؟ حسنًا، لا يمكننا أن نتوقع من الأمم المتحدة تغيير سلوكها اللغوي فجأة، لكن من حقنا أن نتوقع منها الاعتراف بأن (١) الوضع الراهن غير متكافئ بشكل جذري، و(٢) أن هناك بدائل.

تشمل هذه البدائل استخدامًا أكثر منهجية للغة الإسبرانتو الدولية، فهي ليست اختراعًا عابرًا، بل لغة ذات تاريخ اجتماعي وثقافي عريق كلغة ثانية عادلة للجميع. إذا كان أولئك الأشخاص في ويست بوينت مستعدين لتغيير سلوكهم نحو مجتمع شامل، فعلى الأمم المتحدة أن تحذو حذوهم بجدية أكبر.

وفي غضون ذلك، دعوهم يستمعون إلى أصوات العالم - أصوات أولئك الذين ينبغي أن يكونوا شركاء في بناء عالم أكثر عدلاً بغض النظر عن اللغة التي يتحدثونها. فاللغات ليست فقط للكلام، بل للاستماع أيضًا...

لكن في كثير من الأحيان، لا يُحدد الأصل القومي والاجتماعي بالعرق، بل باللغة. وبينما يسهل نسبيًا التعرف على بعض الفئات المذكورة في الفقرة الثانية من الإعلان العالمي لحقوق الإنسان وتحديدها، فإن بعضها الآخر أقل وضوحًا. وبأي مقياس، تُعد مسألة اللغات الأصعب معالجةً لأنها تؤثر على التواصل البشري نفسه: فاللغات يمكن اكتسابها، ويمكن أن تضعف مع قلة الاستخدام. علاوة على ذلك، ورغم أن الرجال والنساء قد يتصرفون بشكل مختلف، وقد يكون من الضروري مراعاة هذه الاختلافات من أجل معاملتهم معاملة غير تمييزية (كما اكتشف ضباط ويست بوينت)، فإنه يمكن بالفعل إيجاد سبيل لتحقيق المساواة.

لكن مسألة اللغة مختلفة لأنها تتعلق بالتواصل نفسه. فإذا كنت أتحدث لغةً وأنت تتحدث لغةً أخرى، وكان الهدف هو التواصل، فيجب على أحدهما أن يتعلم لغة الطرف الآخر (أو لغة ثالثة غريبة عن كليهما). وعادةً ما يضطر الطرف الأضعف اجتماعيًا إلى التنازل للطرف الأقوى. وليس هذا فحسب، بل يجب على الطرف الأضعف، إذا أردنا تحقيق المساواة، أن يتعلم استخدام تلك اللغة بمستوى المتحدث الأصلي. ببساطة، لا مجال للتسوية.

ومن الممكن التحدث بلغة واحدة فقط في وقت واحد: ففي التفاعل البشري، لا يمكن تجاهل اللغات، ولا يمكن إنكار أن اللغة، بطبيعتها، أداة إقناع وعلامة تميز. ولا يمكن تحييدها بمجرد بعض التعديلات السلوكية. يولد الكثير من الناس (وإن لم يكن جميعهم) في بيئة لغوية محددة تهيمن عليها لغة واحدة، موروثه من الأقارب والمعارف. تساعد هذه اللغة على تحديد علاقاتهم ببيئتهم وبالأخرين. لذا، فإن امتلاك هذه اللغة يمنح مزايًا أو عيوبًا في موقف معين. والتسويات شبه مستحيلة: فلا يمكن للمرء التحدث بلغتين في الوقت نفسه.

العديد من الدول ثنائية اللغة أو متعددة اللغات، ولكن حيث تتنافس اللغات، يصعب إيجاد حلول سياسية وشخصية مناسبة.

بالطبع، من الممكن دائمًا تبني لغة أخرى، إذا توفرت لدينا القدرة والرغبة في استثمار الوقت وربما المال. لكن لغتنا مرتبطة ارتباطًا وثيقًا بهويتنا كأفراد، بل إن معظمنا يفتقر إلى القدرة على استخدام لغات مختلفة بسهولة كما لو كانت ملابس.

في أي وقت، لا يمكننا التحدث إلا بلغة واحدة. يختار أحدها اللغة التي سيستخدمها، وعادةً ما تكون لغة الأقوى.

يمكن القول إن جميع اللغات متساوية لغويًا واجتماعيًا، لكنها ليست متساوية اقتصاديًا وسياسيًا. استخدام لغة دون أخرى في ظروف تكون فيها تلك اللغة خاصة ببعض المشاركين دون غيرهم، يُعد تمييزًا بحد ذاته، فهو يُنشئ عدم تكافؤ في التواصل. التواصل بلغة واحدة في وقت معين يعني عدم التواصل بلغات أخرى.

من الممكن تشجيع الأقليات على تعلم لغة الأغلبية، وفي الوقت نفسه تنمية لغات الأقليات وتحفيز استخدامها. قد تُسهّل هذه الجهود على متحدثي لغات الأقليات المشاركة الكاملة في الحياة السياسية والفكرية، وفي الوقت نفسه التمتع بثقافتهم والحفاظ على ازدهارها الاقتصادي. لكن هذا الحل لا يقوم على الحقوق، بل على القدرات: فهو يتطلب تعلم لغة أخرى وإتقانها بمستوى عالٍ جدًا. ومعظم الناس لا يملكون هذه القدرة.

في الأمم المتحدة واليونسكو، وكذلك في قطاعات أخرى من منظومة الأمم المتحدة، تُبذل جهود متواصلة لرصد انتهاكات حقوق الإنسان وقمعها أينما وُجدت. وتاريخ الأمم المتحدة حافل بأمثلة على اتخاذ إجراءات حاسمة ضد التمييز الجائر، غالبًا بالاستناد المباشر إلى الإعلان العالمي لحقوق الإنسان، وفي كثير من الأحيان في قضايا تتعلق بالحقوق السياسية والثقافية للأقليات لكن في مجال واحد، ألا وهو مجال اللغة، لا تزال ممارسات الأمم المتحدة



يوم الإسبرانتو ٢٠٢٦: محاضرة أُلقيت في يوم الإسبرانتو - ٢٦ يوليو ٢٠٢٦ -
في مؤتمر نظمته جامعة إيست أنجليا بهذه المناسبة.
مقتبس من محاضرة ألقاها شون أو ريان

زملائي الأعزاء وأصدقاء الإسبرانتو،
إننا اليوم أمام لحظة بالغة الأهمية لحركتنا. لا نتحدث هنا عن اللغة
فحسب، بل عن الاعتراف بها كجزء أساسي من التراث الثقافي الإنساني.
تهدف محاضرتي إلى توضيح ضرورة اعتماد الإسبرانتو رسميًا كتراث ثقافي
غير مادي على أعلى المستويات في الحكومات الوطنية والدولية.
لسنوات طويلة، انصبّ النقاش حول الإسبرانتو على الاستخدام العملي
للغة أو على قيمها التربوية. لكن يجب علينا تجاوز هذه النظرة. إذا
أردنا ضمان مستقبل الإسبرانتو، فعلى العمل في مجال السياسات الثقافية
والأطر القانونية. إن الاعتراف باللغة كتراث ثقافي ليس مجرد رمز، بل
هو وسيلة قانونية وسياسية لحماية ودعم وإضفاء الشرعية على الوجود
اللغوي للمجتمعات.

لقد شهدنا بالفعل أمثلة واعدة للغاية لكيفية إحداث الاعتراف الوطني
نقلة نوعية في مكانة الإسبرانتو. ويمكننا أن نتأمل في نجاحات النمسا
وبولندا وكرواتيا. ففي هذه الدول، لم يكن الاعتراف بالإسبرانتو مجرد قبول
للغة فحسب، بل كان اعترافًا بالنظام الثقافي المتكامل الذي يحيط بمتحدثي
الإسبرانتو. هذه الشرعية الوطنية تمنح متحدثي الإسبرانتو الحق في الشعور
ليس فقط بأنهم متحدثون بلغة، بل كمشاركين فاعلين في الحياة الثقافية
لبلدانهم.

لذا، يجب أن تكون الخطوة الأولى في استراتيجيتنا هي زيادة عدد الدول
التي تُدرج لغة الإسبرانتو رسميًا ضمن قوائم تراثها الثقافي. فكل اعتراف
وطني يُعد انتصارًا في النضال من أجل الاعتراف الدولي. فعندما تعترف
حكومة وطنية بلغة الإسبرانتو، فإنها لا تمنحها مكانة رسمية فحسب، بل
تفتح أيضًا الباب أمام التمويل والتعليم وبنية تحتية أفضل لها.

أودّ التركيز على مفهوم "التراث الثقافي غير المادي". ما معناه تحديدًا في
سياق اليونسكو والقانون الدولي؟ يشمل التراث الثقافي غير المادي التقاليد
والتعبيرات الحية والمعارف والممارسات التي تُقرّ بها المجتمعات كجزء من
هويتها الثقافية. وتُناسب لغة الإسبرانتو، بتاريخها الفريد وبنيتها المميزة
وشبكة متحدثيها العالمية، هذا التعريف تمامًا.

علينا أن ندرك أن الهدف الأساسي من مسعانا ليس مجرد استخدام اللغة،
بل حماية البيئة التي تُتيح هذا الاستخدام. فإذا نظرنا إلى تاريخ العديد من
لغات الأقليات، نرى أنه بدون الاعتراف بقيمتها الثقافية، غالبًا ما تُصبح
اللغة مجرد أداة تقنية تفقد روحها وقدرتها على بناء مجتمع متماسك.
الإسبرانتو ليست مجرد أداة تقنية للتواصل، بل هي كائن حي ينمو من
خلال تبادل الأفكار والتعبير والإبداع لدى متحدثيها.

لذا، عندما نتحدث عن ضرورة إضفاء الطابع الرسمي عليها، يجب ألا
نقتصر على مناقشة فعاليتها العملية فحسب، بل نتطرق أيضًا إلى دورها
الجوهري في التنوع العالمي. تؤكد اليونسكو على أهمية التنوع اللغوي
كجزء من التراث الثقافي الإنساني. وعلينا أن نستخدم هذه الحجج نفسها
لنُبين أن الإسبرانتو ليست لغة تراقية أو مجرد تجربة، بل هي عنصر قيم
في النسيج الثقافي العالمي.

مع ذلك، نواجه تحديات جسيمة. من أهم هذه التحديات الأحكام
المسبقة الضارة التي لا تزال تؤثر على الرأي العام والقرارات الحكومية. لا
يزال الكثيرون يعتقدون أن الإسبرانتو مثالية أكثر من اللازم، أو حتى أنها
عديمة الجدوى في واقع الاقتصادات الوطنية. هذه الآراء الخاطئة ليست
خاطئة فحسب، بل هي ضارة بتقدم البشرية.

علينا أن نواجه هذه الأحكام المسبقة بأدلة ملموسة. علينا أن نُبرز قوة
الشبكة الدولية لمتحدثي الإسبرانتو، وجودة الأدب المُنتج بها، وقدرتها على
تيسير الحوار بين الثقافات بطرق لا تُضاهيها أي لغة أخرى. ليس الهدف
استبدال اللغات الوطنية، بل إثراء التواصل بين الأفراد ببعد جديد، بُعد
يقوم على الحياد والمساواة.

عندما نتحدث عن "التراث الثقافي غير المادي"، فإننا نتحدث عن أصوات
الإنسانية. نتحدث عن القدرة على التعبير عن أعمق المشاعر الإنسانية
وأكثر المفاهيم العلمية تعقيدًا بلغة تنتمي للجميع ولا تنتمي لأحد في آنٍ
واحد. هذه هي القوة الفريدة للإسبرانتو، التي يجب علينا حمايتها من
خلال جهودنا العالمية.

لذا، يجب أن تكون استراتيجيتنا متعددة الجوانب ومتكاملة. لا يمكننا
الاعتماد على جهود الأفراد أو المجموعات الصغيرة وحدها؛ بل نحتاج إلى عمل
منظم وطويل الأمد. ومن أهم عناصر هذا العمل إعداد حجج مهنية
وقانونية نعرضها على صناع القرار في الحكومات. علينا أن نتحدث بلغة
المسؤولين - لغة القانون والسياسة الثقافية والمعاهدات الدولية.



La temo: “Inter du epokoj”

La Interkultura Novelo-Konkurso estas jam en sia sepa eldono kaj invitas vin verki novelojn kun la temo “Inter du epokoj”.

La protagonisto de via novelo troviĝas inter du epokoj. Kio okazis? Ĉu temis pri fakta tempovojaĝo, aŭ estis trovita io apartenanta al alia epoko? Verŝajne la heroo iras al la pasinteco, aŭ venas de tie kaj vizitas la estontecon. Ĉu aperos homoj, kiuj vivas kvazaŭ en alia tempo? Ĉu du generacioj konflikto pro malsimilaj valoroj? Kiom malgranda ŝanĝo en la historio, povas influi la nuntempon? Kio okazas, se io ne estus kiel ĝi estas? Kiuj vivoj estos ŝanĝitaj? Vi havas la ŝancon imagi, ludi kun la temo, esplori la konfliktojn, kaj doni disvolviĝon al la sorto de via protagonisto, transirante inter du epokoj.

La konkurso atendas vian novelon kun la temo “Inter du epokoj” kaj invitas vin sendi ĝin per la reta formularo ĝis la 30-a de junio 2027. La noveloj povas havi maksimume 2000 vortojn. Ne estas minimuma longo de la verko, do mikrorakontoj bonvenas! Tekstoj devas esti neniam antaŭe publikigitaj.

La kontribuoj devas esti verkitaj en Esperanto aŭ en la ĉeĥa, franca, germana, hispana, itala, japana, kataluna, korea, nederlanda, persa, portugala, rusa aŭ ukraina, aŭ en iu ajn alia lingvo kondiĉe ke akompanu ilin altkvalita traduko en Esperanto aŭ en la franca, germana, hispana, itala, japana, kataluna, korea, nederlanda, persa, portugala, rusa aŭ ukraina. Ekzemple, novelo originale verkita en la ĉina kun akompananta traduko al Esperanto estas tute akceptebla.

La ĵurio kaj legokomitato konsistas el reprezentantoj de diversaj kulturoj. Ili taksos la novelojn kaj anoncos la gajnintojn dum la 113-a Universala Kongreso (UK) de Universala Esperanto-Asocio (UEA) en Kaŭno, Litovio, en aŭgusto 2028.

Por pliaj informoj:

<https://bobelarto.ink/eo/konkurso/>

يجب تقسيم أهدافنا إلى عدة مراحل. في المرحلة الأولى، علينا تعزيز توثيقنا. نحتاج إلى تقارير واضحة وعلمية وثقافية حول وضع لغة الإسبرانتو في مختلف أنحاء العالم. نُشكل هذه الوثائق أساسًا لطلبتنا المقدمة إلى الحكومات. فبدون بيانات موثوقة، سنبقى حجبنا مجرد أمنيات؛ أما مع البيانات، فنتحول إلى مطالب وطنية ودولية.

في المرحلة الثانية، علينا بناء شراكات وتعاون مع منظمات أخرى تُعنى بحماية التنوع اللغوي والتراث الثقافي. يجب أن نجد أرضية مشتركة مع اليونسكو وغيرها من المؤسسات العالمية التي تعمل بالفعل على صون التراث الثقافي غير المادي. إذا استطعنا إثبات أن حماية الإسبرانتو جزء لا يتجزأ من حماية التنوع البشري، فسنجد تحالفات قوية عديدة.

المرحلة الثالثة هي الأكثر تحديًا، ولكنها أيضًا الأهم: الاعتراف بها. يجب أن نعمل على إدراج الإسراةنتو في برامج التعليم الوطنية، وفي المكتبات العامة، وفي القوائم الرسمية للتراث الثقافي. لن يتحقق هذا بين عشية وضحاها، ولكن كل انتصار صغير، وكل قانون وطني، وكل وثيقة رسمية تذكر الإسراةنتو، تُعد خطوة كبيرة نحو هدفنا الأسمى.

يجب أن نتذكر أننا لسنا مجرد ناقلين للغة، بل نحن حماة للثروة الثقافية الإنسانية. حركة الإسبرانتو ليست مجرد شبكة من الأشخاص الذين يتحدثون لغة ما، بل هي مجتمع يؤمن بإمكانية المساواة والتفاهم المتبادل. إذا نجحنا في جعل الإسبرانتو تراثًا ثقافيًا غير مادي، فلن ننقد اللغة فحسب، بل سنعزز أيضًا قيمة الثقافة الإنسانية جمعاء.

عندما نتطلع إلى المستقبل، يجب أن نكون واقعيين، ولكن في الوقت نفسه ثابتين على رؤيتنا. العالم يتغير بسرعة؛ تُخلق التكنولوجيا والعملة تحديات جديدة، ولكنها تُتيح أيضًا فرصًا جديدة. يمنحنا العصر الرقمي الأدوات اللازمة لنشر اللغة بوتيرة أسرع من أي وقت مضى. مع ذلك، لا تكفي التكنولوجيا وحدها. فالتكنولوجيا ليست سوى وسيلة، أما جوهر الحركة وروحها وهدفها الراسخ فهي المحرك.

لا يمكننا أن نتوقع من العالم أن يُدرك قيمة الإسبرانتو تلقائيًا. علينا أن نُبرزها. علينا أن نجعلها جزءًا لا يتجزأ من النقاش حول مستقبل البشرية. إذا أردنا للأجيال القادمة أن تُتاح لها فرصة التواصل بلغة لا تُحايي أمة على أخرى، فعلينا أن نُرسخ هذا الأساس اليوم. علينا أن نبني الهياكل القانونية والثقافية والاجتماعية التي تُمكن اللغة من البقاء لقرون.

أنهي محاضرتي بدعوة للعمل. لا أُحِبُّ الحديث عن النظريات والاستراتيجيات فحسب، بل أريد الحديث عن مسؤولياتنا. لكل منكم، سواء كنتم مُعلِّمًا أو كاتبًا أو مُتحدثًا عاديًا، دورٌ مُشارك في هذا النضال. عملكم وأدبكم واستخدامكم للغة ودفاعكم عن شرعيتها هي أساس نجاحنا.

... لسنا مجرد مراقبين للأحداث التاريخية، بل نحن بناة عالم اللغات المستقبلية. لدينا فرصة لخلق شيء جديد كلياً: ليس مجرد لغة، بل نظام قائم على الاحترام المتبادل والتعايش الثقافي. هذا هو الوعد الحقيقي للإسرائيلتين، وهذا هو الإرث الذي يجب أن نتركه للأجيال القادمة.

فلنعمل معًا، ولنحدث معًا، ولنضمن أن يتردد صدى صوت الإسبرانتو في أروقة حكومات العالم وفي قلوب البشرية. حان وقت العمل. حان وقت الاعتراف بالإسبرانتو رسميًا كتراث ثقافي غير مادي.

شكراً لكم، ونجاحكم في هذه الحركة هو نجاح للبشرية جمعاء.



لفهم الآثار النفسية لتعلم لغة جديدة، من المفيد تجاوز الأمور الواضحة (مثل الشعور بالإحباط) والنظر إلى ما يحدث فعليًا داخل الدماغ والنفس.

إن تعلم لغة ليس مجرد تمرين أكاديمي، بل هو تحول نفسي عميق. فهو يُعيد تشكيل هويتك، ويُعيد برمجة مساراتك العصبية، ويُغير جذريًا طريقة إدراكك للواقع. إليك تفصيل لهذه الآثار، مُقسّمًا إلى تحديات ومكافآت عظيمة.

يصف العديد من المتعلمين شعورهم بأنهم "نسخة جوفاء" من أنفسهم الأصلية، مما يؤدي إلى الانعزال الاجتماعي والإرهاق بعد محادثات قصيرة
الجزء الثاني: إعادة تشكيل الوظائف الإدراكية (إعادة هيكلة الدماغ)
على المستوى العصبي، يُجبر اكتساب لغة جديدة الدماغ على التغيير الفيزيائي.

- تعزيز التحكم التنفيذي: يُثبط دماغك باستمرار لغتك الأم السائدة لإفساح المجال للغة الجديدة. هذا "الصراع الذهني" اليومي بمثابة تمرين مكثف لقشرة الفص الجبهي الأمامي وقشرة الفص الجبهي. والنتيجة هي تحسن كبير في المرونة الإدراكية، حيث تُصبح أكثر قدرة على تعدد المهام وحل المشكلات وتصفية المعلومات غير ذات الصلة.

- تنشيط الدماغ المزدوج: مع اكتسابك للطلاقة اللغوية، يتوقف دماغك عن التعامل مع اللغة الجديدة على أنها "غريبة". تُظهر فحوصات التصوير بالرنين المغناطيسي الوظيفي أن ثنائيي اللغة يستخدمون نفس النسيج العصبي لكلتا اللغتين. ومع ذلك، فإنهم يُفعلون باستمرار *نظام التحكم التثبيطي* في الدماغ لإبقائهما منفصلتين. يعتقد العلماء أن هذا التثبيط

الجزء الأول: الصراعات النفسية (الحاجز العاطفي)

يشير علماء النفس إلى "الحاجز العاطفي" - وهو جدار من الحواجز العاطفية التي تعيق اكتساب اللغة. عندما يكون هذا الحاجز قويًا، يتوقف التعلم.

- "العودة" إلى الطفولة: اعتاد البالغون على التعبير عن أفكار معقدة وذكى ودقيقة. أما في لغة جديدة، فأنت عمليًا كطفل صغير. يُثير هذا حالة نفسية تُسمى "حرمان الهوية" - فأنت تعلم أنك ذكي، لكنك لا تستطيع إثبات ذلك. ويؤدي هذا إلى قلق حاد، وفقدان للمكانة الاجتماعية، وحتى الشعور بالإذلال.

- "قلق اللغة الأجنبية": هو رهاب محدد وقابل للقياس. يتجلى في تسارع دقات القلب، والتعرق، وعجز ذهني، خاصةً عند محاولة التحدث. وهو شديد لدرجة أن فحوصات الدماغ تُظهر أنه يُمكنه تعطيل مراكز الذاكرة والمعالجة في قشرة الفص الجبهي، مما يجعل التفكير أكثر صعوبة.

- متلازمة المُحتال: عندما تتحدث، تسمع نسخة "مزيفة" من نفسك. صوتك بنبرة مختلفة، ونكاتك لا تُضحك، وجاذبيتك الطبيعية تختفي.

مدى الحياة هو ما يُبني "احتياطيًا إدراكيًا"، مما يؤخر ظهور الخرف ومرض الزهايمر بمعدل ٤ إلى ٥ سنوات.

الجزء الثالث: تحوّل الشخصية (الذات "ثنائية الثقافة")

- هذا هو التأثير النفسي الأكثر إثارة للاهتمام: إذ تتطور لديك نفسية ثانية.
- تأثير "الإطار اللغوي": وجد علماء النفس أن نتائج اختبارات الشخصية تختلف باختلاف اللغة التي تُجرى بها.
- إذا تعلمت لغة في ثقافة جماعية (كاليابانية)، فقد تصبح، دون وعي، أكثر نفورًا من الصراع وأكثر ميلاً إلى الجماعة عند التحدث بها.
- إذا تعلمت لغة عاطفية للغاية (كالإسبانية أو الإيطالية)، فقد تصبح أكثر تعبيرًا وتقبلًا للمخاطر عند استخدامها.
- النسبية الأخلاقية: عند اتخاذ القرارات بلغة ثانية، غالبًا ما يتخذ الناس

الأخطاء. هذا يُجبرك على التخلي عن الأنا نفسيًا. مع مرور الوقت، يصبح المتعلمون أكثر تسامحًا مع الغموض، وأكثر صبرًا على سوء فهم الآخرين، وأقل انتقادًا لمن يتحدثون الإنجليزية ولكنه ركيكة.

الجزء الخامس: المكافأة الوجودية (الطلاقة)

- بمجرد تجاوزك للمعاناة، تظهر حالة نفسية جديدة:
- "الفناء الثالث": لم تعد تنتمي كليًا إلى ثقافتك الأصلية أو الثقافة المستهدفة. أنت تعيش في "فضاء ثالث" نفسي. ورغم أن هذا قد يُشعرك بالوحدة، إلا أنه في الواقع مُحرر. تُدرك أن هويتك ليست ثابتة، بل هي مجرد أداء. تكتسب المسافة النفسية اللازمة لنقد ثقافتك الأصلية من منظور خارجي، مما يمنحك مستوى من الوعي الذاتي نادرًا ما يصل إليه من يتحدثون لغة واحدة.

الملخص: الآثار النفسية لتعلم لغة جديدة



"تعلم لغة جديدة ليس مجرد مهارة، بل هو ولادة جديدة للنفس."

- حالة التدفق: عند المستويات المتقدمة، لا يتطلب التحدث باللغة جهدًا واعيًا. تدخل في "حالة تدفق" حيث لا تُترجم، بل أنت ببساطة *توجد*.
- هذا شعور بالنشوة. يُطلق هذا كمية هائلة من الدوبامين، حيث يُكافئك دماغك على نجاحك في التفاعل مع بيئة اجتماعية معقدة.

الخلاصة

- الأثر النفسي لتعلم لغة جديدة هو موت الذات وولادتها من جديد.
- في السنوات الأولى، تشعر وكأنك فقدت شيئًا ما - فقدانًا للفصاحة، وفقدانًا للمكانة، وفقدانًا لذاتك القديمة. ولكن إذا تابرت، فلن تكتسب مهارة فحسب؛ تكتسب روحًا جديدة تسكنها. تصبح أقل قلقًا من ارتكاب الأخطاء في الحياة، وأكثر تعاطفًا مع الغرباء، وأكثر حدة ذهنية مما كنت عليه من قبل. لا تتعلم فقط التحدث بشكل مختلف؛ بل تتعلم التفكير بشكل مختلف. وهذا هو أعظم تحول نفسي على الإطلاق.

- خيارات نفعية ومنطقية أكثر. لماذا؟ لأن اللغة الثانية تفتقر إلى التأثير العاطفي العميق للغتك الأم (المرتبط بذكرات الطفولة). هذه المسافة النفسية تخلق ذاتًا "مفكرة" مقابل ذات "عاطفية". في الواقع، تصبح أكثر عقلانية وأقل تحيزًا عند تعلمك اللغة الثانية.

الجزء الرابع: انفجار التعاطف (الأثر الاجتماعي)

- للمعاناة النفسية المصاحبة لتعلم لغة جديدة أثر جانبي عميق: التعاطف العميق.
- نظرية العقل: لتعلم لغة جديدة، عليك باستمرار تخمين نية المتحدث بناءً على السياق والنبرة ولغة الجسد. هذه اليقظة المفرطة تُعزز "نظرية العقل" لديك - أي قدرتك على فهم أن الآخرين أفكارًا ومعتقدات ووجهات نظر مختلفة عنك.
- تليين الأنا: لا يمكنك أن تكون مثاليًا وتتعلم لغة. لا بد لك من ارتكاب



انجمن اسپرانتوی ایران
Irana Esperanto-Asocio

سیزدهمین کنگره سالانه اسپرانتو در ایران



کلاس‌های آمادگی
برگزار می‌شوند.
ارائه‌ها پیش از کنگره
بررسی و اصلاح می‌شوند.
برای انتخاب موضوع
در کنار شما هستیم.

فراخوان ارسال ارائه

شما هم می‌توانید یکی از سخنرانان کنگره باشید!

حتی اگر به‌تازگی یادگیری اسپرانتو را آغاز کرده‌اید، شما نیز می‌توانید ارائه‌دهنده سیزدهمین کنگره سالانه اسپرانتوی ایران باشید! این فراخوان تنها برای افراد باتجربه نیست؛ بلکه از همه علاقه‌مندان، از نوآموزان تا اسپرانتودانان باسابقه، دعوت می‌شود تا با تهیه یک ارائه در این رویداد مشارکت کنند. به‌منظور فراهم کردن فرصت برابر برای همه، پیش از برگزاری کنگره کلاس‌های فشرده زبان اسپرانتو، کارگاه‌های آمادگی ارائه و جلسات بررسی و تکمیل ارائه‌ها با همراهی استادان برگزار خواهد شد تا شرکت‌کنندگان بتوانند با آمادگی کامل و اطمینان بیشتری در این تجربه ارزشمند حضور یابند.



راه ارتباطی جهت اعلام داوطلبی (در تلگرام): @IranaEsperantoAsocio

کانال اطلاع‌رسانی انجمن (در تلگرام): @Irana_Esperanto_Asocio